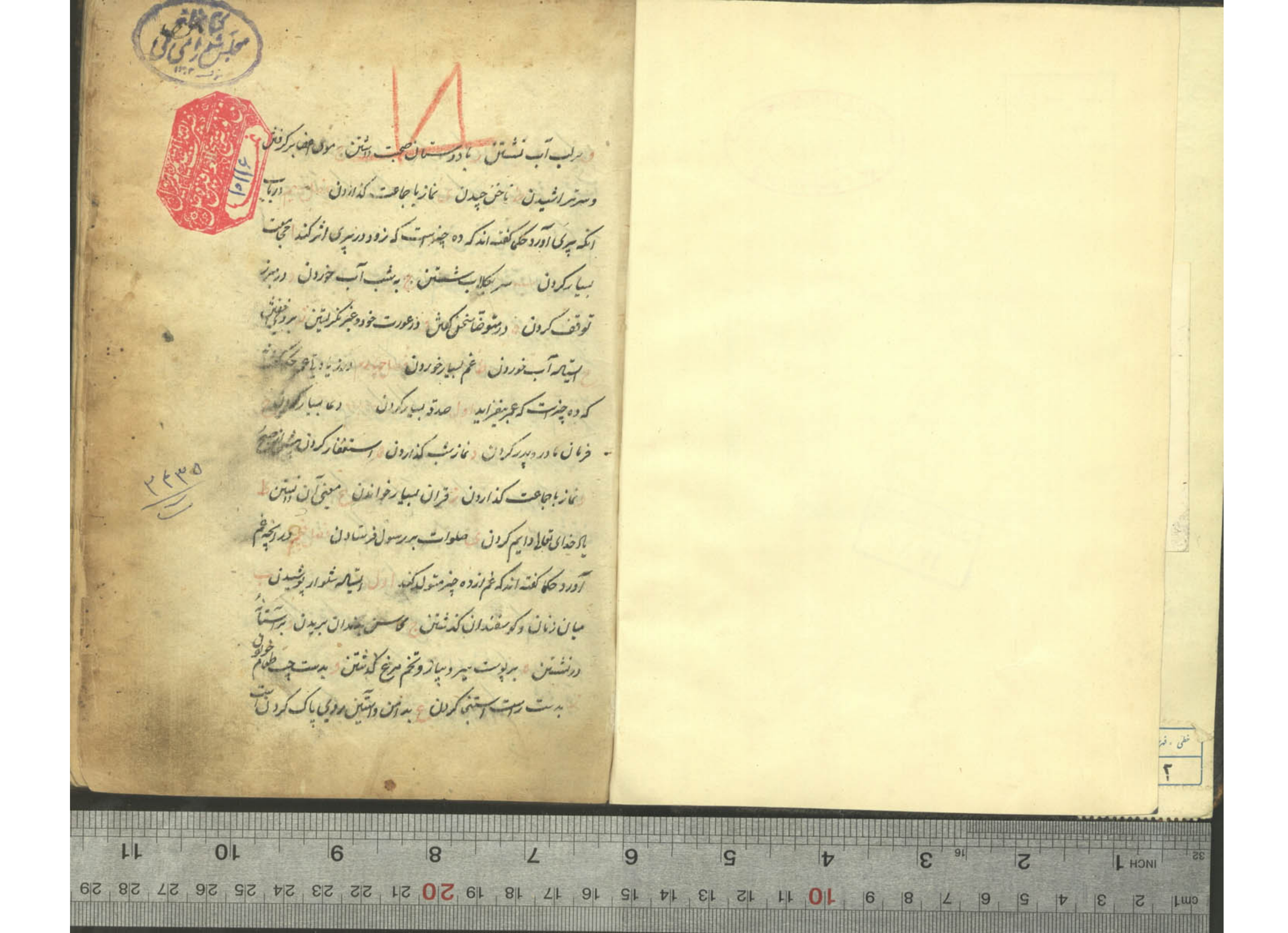


و بر لب آب نشستن ز با دوستان صحبت داشتن موی عضو بر کردن
و سر تراشیدن ناخن چیدن نماز با جماعت گذاردن در بیان
آنکه پیری آورد حکما گفته اند که ده چیز است که زود در پیری اثر کند ا حجامت
بسیار کردن سر بگلاب شستن ج به شب آب خوردن د در سبزه
توقف کردن در مستوضا سخن گفتن ز در عورت خود و غیر نگریستن بر روی خفتن
بسیاره آب خوردن غم بسیار خوردن در بیان آنچه عمر زیاده گرداند
که ده چیز است که عمر بیفزاید اول صدقه بسیار کردن دعا بسیار کردن
فرمان مادر و پدر بردن نماز شب گذاردن استغفار کردن از صبح
نماز با جماعت گذاردن قرآن بسیار خواندن معنی آن دانستن
یاد خدای تعالی دایم کردن صلوات بر رسول فرستادن در آنچه غم
آورد حکما گفته اند که غم از ده چیز متولد گردد اول بسیاره شلوار پوشیدن
میان زنان و گوسفندان گذشتن گوشت بغدادی بریدن بر آستانه
در نشستن بر پوست سیر و پیاز و تخم مرغ گذشتن بدست چپ طعام خوردن
بدست راست استنجا کردن بدامن و آستین روی پاک کردن

ط درگورستان خندیدن ی با دگر بازی کردن فصل ششم درانکه جاه و
حشمت بیفزاید علما گفته اند که ده چیز است که موجب تزاید حشمت و رفعت آ
اول طاعت و عبادت بسیار ب تواضع و تخلق بشمایل ج وفا و کرم بر
قرار د بیدار بودن در اسحار ه سخاوت دایما بالعشی و الابکار و
جد و جهد در همه کار ز ملازمت نمودن صحبت ابرار ح محترز بودن از دیدن
اشرار ط استغفار بسیار کردن ی نگاه داشتن اسرار فصل هفتم درباب انکه
روشنائی چشم را زیاده کند حکما گفته اند ده چیز روشنائی چشم را بیفزاید
ا در مصحف نگریستن ب روی علما دیدن ج روی مادر و پدر دیدن د
دوستان را شاد کردن ه در آسمان نگاه کردن و در سبزه و آب روان
دیدن ز مباشرت کم کردن ح در جواهر نگریستن ط روی با آب سرد شستن
ی استنشاق هوای صاف کردن فصل هشتم درباب قوت و صحت
بدن حکما گفته اند که ده چیز شخص را صحیح البدن دارد اول کم خوردن ب
کم گفتن ج مباشرت باعتدال کردن د بوی خوش بکار بردن ه حمام
رفتن هر دو روز یکبار و استنشاق هوای بارد کردن ز ثلث آخر

بشب

شب بیدار بودن ح پیوسته با وضو بودن ط زر طلا با خود داشتن فصل نهم در
باب انکه فراموشی آرد حکما گفته اند که سی چیز است که موجب نسیان میشود اول
مزاح کردن ب بسیار خندیدن ج بکرها به قرآن خواندن د بنامحرم نگریستن ه بازنان
مستحاضه مباشرت کردن و در حمام ازار از خود باز کردن ز ترشی بسیار خوردن
ح در میان شتران گذشتن ط بر سر گور مرده نشستن ی در زیر درخت میوه دار
بول کردن یا افترا و بهتان بستن نعوذ بالله یب موی بن مردمان شانه کردن
یج از دیگ طعام خوردن ید در مسجد خنده انداختن یه حجامت بر قفا کردن یو
نیم خورده موش خوردن یز سیب ترش خوردن یح گشنیز تر خوردن یط در آب
ایستاده بول کردن ک در جنابت طعام خوردن کا باد از خود ببازی رها کردن
کب نبشته گورستان خواندن کج طعام بی نام خدای تعالی خوردن کد میان زنان
گذشتن که در مصلوب نگریستن کو در خلا نام خدای تعالی بردن کز روی
بقبله بول کردن کح در بازار چیزی خوردن کط در گورستان خفتن ل شب بسیار خفتن
لا آب بسیار خوردن فصل دهم درباب انکه درویشی آرد حکما گفته اند که سی چیز
درویشی آرد اول مادر و پدر را بنام خواندن ب برهنه بول کردن ج نان خورده را

خوار داشتن د به شب از خانه بیرون رفتن ه پوست سیر و پیاز سوختن و
در پیش بزرگتر از خود راه رفتن ز بجاروب دیوار خلال کردن ح دست به سبوس شستن
ط زود سر از سجده برداشتن ی در جای بول وضو ساختن یا دیگ و کاسه ناشسته
نهادن یب آب در خانه سرگشاده نهادن یج سوگند بسیار خوردن ید خانهٔ عنکبوت
پاک ناکردن یه نان از گدایان خریدن یو بر مردمان لعنت کردن یز دروغ
گفتن یح جامه در بر دوختن یط چراغ بدم کشتن ک بدستار گرمابه اندام خشک کردن
کا نان در کنار خوردن کب در سر زیر آب دهان انداختن کج ایستاده بول کردن کد
بدندان ناخن بریدن که در نماز کاهلی کردن کو بیگاه بازار رفتن کز بیگاه از
بازار آمدن کح دستار با شلوار در زیر سر نهادن کط نشسته دستار پیچیدن ل
ایستاده شلوار پوشیدن فصل علما گفته اند که ده چیز است که عمر را دراز کند و روزی
فراخ گرداند و مزید جاه و رفعت بود اول تعظیم امر خدای تعالی کردن ب شب
زنده داشتن ج سحرگاه بتلاوت مشغول بودن د قرآن بسیار خواندن ه بمجالس
علما رفتن و با دوستان صحبت داشتن ز پیوسته با وضو بودن ح جامهای
پاک و غذاهای لطیف بکار داشتن ط تواضع و خوش خلقی نمودن ی شفقت با خلق

خدا نمودن

خدا نمودن و پیوسته با وضو بودن توفیق رفیق باد

در اخبار آمده که لقمان حکیم مر پسر خود را وصیت کرد بدین کلمات که هر که یاد گیرد و بدان
کار کند خردمند و زیرک گردد و از آفت و بدی خلق ایمن باشد و در میان مردم نیکنام
گردد که ای پسر خدای عز و جل بشناس و هر چه گویی از پند و نصیحت بدان کار کن
سخن باندازه خویش بگوی قدر مردم بدان حق هر کس بشناس راز خویش نگاهدار
مردمان را بوقت خشم بیازمای دوست را بسود و زیان امتحان کن و دوست
زیرک و دانا اختیار کن از مردم نادان و ابله دور باش از مفسدان بپرهیز و
جوانمردی پیشه کن در خدمت مهمان تقصیر مکن در خانه که درآیی چشم و زبان را
نگاهدار با جماعت یار باش جامه و تن پاک دار فرزند را علم و ادب و تیر انداختن
و سواری بیاموز دین را از برای آنجهان و درم را از برای این جهان نگاهدار
کفش و موزه که بپوشی نخست پای راست بپوش و وقت بیرون کردن پای چپ
بیرون کن با هر کس که [illegible] طاعت او کن و شب چون سخن گویی آهسته
و نرم گوی و روز چون سخن گویی اول همه سو نگاه کن کم گفتن و کم خوردن عادت
کن هر چه خود را نپسندی مردمان را مپسند کار بدانش تا آموخته استادی مکن و

با زنان و کودکان راز مگوی بر چیز کسان دل منه از بی اصلان وفا مجوی
تا اندیشیده در کار کار رها مشو تا کرده کرده مدان کار امروز بفردا میفکن
از ناکس و بخیل امید بهی مدار با بزرگتر از خود مزاح مکن با بزرگان سخن
دراز مگوی عوام را بخود گستاخ مکن حاجتمندانرا نومید مکن در خانه مردمان
کدخدائی مکن کس را در خانه خود کدخدائی مده از جنگ گذشته یاد مکن چیز کسان
با چیز کسان میامیز هیچ کاری بی تدبیر مکن زن و شوهر میانجی مکن مال خویش بدست
دشمن منه با خویشاوندی از خویشان ببر یک دیدن بر چیزی فریفته مکن بگفتار
زنان کار مکن بر دوستی زن اعتماد مکن ناشمرده بکار مبر کارها بصبر و تدبیر کن
تا توانی جنگ مکن قوت آزمای مباش نان خویش بر سفره مردمان مخور در کارها
شتاب مکن تن خود را از برای دنیا در رنج منه هر که خود را نشناسد از او امید
بهی مدار در خشم سخن مگوی بوقت آفتاب برآمدن مخسب پیش مردمان بزرگ آب
بینی بسر آستین پاک مکن جای نشستن خود بدان هنگام سخن گفتن مردمان گوش دار
شب برهنه بر مخیز پیش مردمان بزرگ خود را مخوار پیش از بزرگتران و پیران
راه مرو در میان سخن مردم در جیب و دست مکن تا توانی بر ستور برهنه منشین

درپیش

در پیش مهمان بکسی خشم مگیر مهمان را کار مفرمای با مست و دیوانه سخن مگوی آن
چنان نمای که باشی با مردم بیکار و فارغ بر سر محلت منشین روی در روی کسی مسای
از بهر سود و زیان عالم آبروی خود مبر فضول و متکبر مباش خصومت مردمان بخویش مگیر از
فتنه و جنگ برکنار باش شب با شلوار مخسب هرگز بی کار دو انگشت در دم مباش براه
راست رو هر چند دورتر باشد از قرب سلاطین حذر کن هر که ترا کار فرماید بروی
ناز مکن جائی که نخواهی رفتن بکاری که نخواهی کردن مگوی چون وعده کنی زود
وفا کن و هیچکس را مرنجان تا ایمن باشی

واللّه اعلم بالصواب

۲۳۳۳۳۳
۲۳۳
۲

علم قیافه گوید

بسم اللّه الرحمن الرحیم — هست کلید در گنج عظیم

این مختصریست در بیان علم قیافه و حلیه و ظاهر صورت انسان و شکل و شمایل اعضا
که هر عضوی دلیل چه صفت است سر بزرگ دلیل همت عالیست سر خرد دلیل
بی خردیست موی درشت دلیل شجاعت است موی نرم دلیل جبن و خرسندی است

اعتدال موی دلیل اعتدال است در صفات بسیاری موی بر سر دلیل کثافت
بسیاری موی بر پشت دلیل شهوت است بسیاری موی بر شانه و گردن دلیل است
بر شجاعت و حماقت است بسیاری موی بر شکم و سینه نشان علامت است موی اندک
دلیل لطافت و کیاست است رنگ سرخ آتشی دلیل بسیاری خون و شتاب زدگیست
و زود خشمی و دیوانگی است رنگ زرد بی علتی است خبث باطن است رنگ سرخ و سفید
دلیل اعتدال است در اخلاق حمیده رنگ سرخ صافی دلیل حیاست رنگ سبز بسیاهی مایل
یا زرد بسیاهی مایل دلیل خلق بد است رنگ اسمر دلیل فطانت است پیشانی فراخ که
برو عروق و غضون نباشد دلیل مخاصمت و ناسازکاری است پیشانی تنگ دلیل
خست و نادانیست پیشانی بزرگ دلیل کاهلیست پیشانی متوسط دلیل اعتدالیست
در لغت و مونست با مردمان چین در میان دو ابرو و پیشانی از جانب سر بجانب
بینی دلیل غمناکی و غضب است چین پیشانی از جانب صدغ بصدغ دلیل زیرکیست
غضون بسیار بر پیشانی دلیل لاف زدنست ابروی بسیار موی دلیل اندوه است
ابروی دراز کشیده تا صدغ دلیل تکبر و لاف زدنست ابروی پیوسته دلیل [illegible]ست
ابروی موی کشاده دلیل بهجت است باریکی ابرو که از جانب بینی است دلیل خوشوقتی و
فتنه انگیزیست

فتنه انگیزیست سر ابرو که از جانب بینی پست و از جانب صدغ بلند باشد دلیل
ابلهی و تکبر و لاف زدن است ابروی باریک دلیل بهجت و شادکامیست ابروی
متوسط در سطبری و باریکی و درازی و کوتاهی دلیل اعتدال است در قبض و بسط و
چشم بزرگ و سیاه دلیل کاهلی است چشم خورد دلیل سبکباریست چشم متوسط دلیل
وقار و سبک روحیست چشم فرو رفته در مغز دلیل مکر و حیله و خیانت است چشم بر جسته
بلند از روی دلیل بی شرمی و نادانیست و بخل چشم زدن بسیار بر روی دلیل مکر است چشم
زدن دیر دلیل کم فهمی و ابلهی است چشم زدن معتدل در سرعت و بطی دلیل فهم
و عقل است چشم بسیار سیاه دلیل سوداست چشم ازرق دلیل بی شرمیست چشمی که
ازرقی او بغایت ازرقی بسفیدی مایل باشد دلیل ترس و جبن است چشم سیاه غیر منقط
دلیل عقل است چشمی که در نگریستن مثال اطفال نگرد و در بشره وی خنده و فرح ظاهر
بود دلیل درازی عمر بود چشمیکه کوچک و لرزان و کبود باشد دلیل بی شرمی و
مکر و حیله و شهوت پرستیست چشم سرخ مانند آتش دلیل شر انگیزیست و
دلیری چشم کبود مایل بزردی دلیل ضعفهای بد است نقطه های بسیار
در حوالی حدقه دلیل شرمست اگرچه با وجود نقطه چشم کبود باشد بسیار شر است

چشمیکه حدقه وی مانند طوق باشد دلیل جبن و شر انگیز یست چشمیکه حدقه
وی زرد باشد دلیل فتنه انگیزی و خونریزیست چشم سرخ و غلیظ گردان بیجا
مانند چشم گاو دلیل نادانیست و زنا و مستی و غفلت است چشم سهلا تیز
چشمهاست چشم سبز مانند فیروزه کبود مایل بزردی دلیل اوصاف ذمیمه است
اگر با وجود سبزی کبودی نقطهای سرخ یا سفید دارد دلیل فتنه انگیزیست آواز
سطبر بلند دلیل شجاعتست آواز باریک و نرم دلیل اخلاق حمیده است آواز نا
دلیل تکبرست بزودی سخن گفتن دلیل تیزفهمی و شتابزدگیست و بدخلقی و غضب است
نفس دراز دلیل همت بلندست نفس کوتاه دلیل ضعف باطن است آواز سطبر
دلیل بر خوردن است آواز خوش دلیل قلت عقل است گوشت نرم دلیل قوت
فهم و لطافت طبع است گوشت سخت دلیل قوت تن و غلظت طبع و ضعف فهم است
بسیاری خنده دلیل مخالفت است و در حین نا شدن بکارهای مردم خنده بلند
دلیل بی شرمی و سفاهت است تبسم دلیل حیاست و خلق نیکو دیر دیر سخن
گفتن و حرکات دیر دیر کردن دلیل فهم کند است سرعت در سخن زبان و حرکات
دلیل فهم و سبکی است گردن کوتاه دلیل مکر و حماقت است گردن دراز باریک

دلیل

دلیل جبن و حماقت است و فربا و زدن گردن سطبر دلیل حماقت و غضب است شکم
کوچک دلیل فهم و عقلست شکم بزرگ دلیل کثرت نکاحست پهلوی باریک دلیل
ضعف است پشت پهن دلیل قوت تن و تکبر و غضب است پشت خمیده دلیل
خلق بدست پشت راست دلیل خلق نیکوست کتف خمیده دلیل فکر و لطافتست و
کتف باریک دلیل قلت عقلست کتف پهن دلیل حماقت است کتف معتدل دلیل
عقل نیکوست درازی ساق دست دلیل عطا و تکبر و حب جاه است ساق
پای کوتاه دلیل شرانگیزی و جبن است ساق پای معتدل در درازی و کوتاهی دلیل
شجاعت و سخاوت است انگشت دراز دلیل فهم تیز است انگشت کوتاه دلیل فهم
کند است کف انگشتان نرم دلیل عقلست ناخن سفید نجابت مبارک و
پسندیده است ناخنهای معیوب پسندیده نیست باید که صاحب قیافه و فراست
احتیاط بلیغ در تشخیص کیفیت هر عضوی بر خود واجب داند تا مغلطه واقع نشود و شاید
که یک عضو دلیل حماقت بود یا دو عضو یا بیشتر دلیل عقل بود از آن حکم کند بر
عقل از بهر آنکه یک دلیل عقل با یک دلیل حماقت متفاوت نمود یک دلیل عقل معارض
باقی ماند بموجب ان الحسنات یذهبن السیئات خاصیت خود نمایند

موجب رجحان عقل میشود و باقی ادله صور و اشکال را برین قیاس باید نمود
حضرت ولایت مآبی قطب الاقطاب امیر سید علی همدانی قدس سره
در کتاب ذخیره آورده است که اگر شخصی کبود چشم و سرخ موی و باریک
زنخ باشد و بر سر موی بسیار دارد چنانکه از مار افعی حذر کنند از آن شخص حذر
باید کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

تجوید قرائت کلام مجید و تبیین

بدانکه هرگاه تنوین و نون ساکن به لام و رام رسد ادغام بلا غنه باشد مثال
چنانکه خیرٌ لهم و غفورٌ رحیم و من لدنه و من رحیقٍ و امثال این
و هرگاه که تنوین و نون ساکن بچهار حروف رسد ادغام مع الغنه باشد
و آن میم است و نون و یا مثال میم چنانکه من مالٍ و رحمةٌ منا مثال
نون چنانکه من نعمةٍ عاملةٌ ناصبةٌ و مثال واو چنانکه من والٍ من
جوعٍ وجوهٌ و مثال یا چنانکه من یشاء وجوهٌ یومئذٍ و آیةٌ
یعرضون و امثال این و همین تنوین و نون ساکن به شش حروف رسد
و اظهار باید نمود و حروف را حروف حلق گویند و آن شش حرف است
ء ه ع ح غ خ مثال همزه نحو من آمن و عذابٌ الیم مثال ها نحو من
هاجر و فریقاً هدی و مثال ع نحو من عمل و عذابٌ عظیم و مثال حا
نحو من حفظ و شکورٌ حلیم و مثال غین نحو من غلّ و حلیمٌ غفورٌ
و امثال این و هرگاه همین تنوین و نون ساکن به پانزده حروف رسد اخفا

باید نمود

باید نمود و پانزده حروف خفی این است ت ث ج د ذ ز س ش ص ض
ط ظ ف ق ک مثال تا نحو من تراب مثال ثا چنانکه من ثمرةٍ مثال
ج چنانکه من جبالٍ مثال د چنانکه من دونه مثال ذ نحو من ذکرٍ مثال ز
نحو من زینةٍ مثال س نحو من سبیلٍ مثال ش نحو من شیءٍ مثال ص نحو
من صلصالٍ مثال ض نحو من ضلٍّ مثال ط نحو من طرفٍ مثال ظ نحو
من ظلمٍ مثال ف نحو من فرعون مثال ق چنانکه من قرآنٍ مثال ک
نحو من کتابٍ و امثال این و هرگاه تنوین و نون ساکن به با رسد قلب میکنند
چنانکه من بعدک و خیرٌ بصیرٌ و امثال این و قلب ان برای او قلب میکنند
و میم ملفوظی را نزد با اخفی میخوانند از برای آنکه میم مؤاخی نون است در غنه
و مشارک با اوست در مخرج بدانکه ادغام بلا غنه را خاصه تشدیدی باید و غنه
نمیباید و ادغام مع الغنه را تشدید و غنه هر دو میباید و اخفا و قلب را غنه میباید
و تشدید نمیباید و غنه عبارتست که از صوت خفی بیرون می آید از خیشوم و کذلک
مطلق نیز بر دو معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح و از روی لغت [illegible] است و از
روی اصطلاح المطلق ما تحسن الابتداء بما بعده یعنی مطلق آن است که

ابتداء بما بعد نیکو باشد وکذلک مدّ دو معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح
اَلْمَدُّ اِثْبَاتُ الْحُرُوفِ الْعِلَّةِ سَوَاءٌ کَانَ مُوجِبًا اَوْ لَا یعنی مدّ اثبات
کردن حرف علت است در کلمه که در آن کلمه موجب مد باشد یا نباشد
اکنون بدانکه اوی حرف مدّ اند بشرط که آن الف ساکن باشد و ما قبل او
مفتوح مثال نحو جَاءَ وَشَاءَ و واو ساکن باشد ما قبل او مضموم مثال
چنانکه لتنوءُ و یای ساکن باشد ما قبل مکسور مثال نحو جِیءَ و سِیءَ و فِی
اَنْفُسِهِمْ و امثال ایشان اکنون بدانکه مدّ اقسام دارد چون جمع آری بر دو قسمت
مدّ متصل است و مدّ منفصل و مدّ منفصل سؤال بکنند که چرا منحصر است بر این دو
جواب بگوییم که خالی نیست که ببینیم که حرف مدّ در یک کلمه واقع میشود یا نه
اگر چنانچه در یک کلمه واقع شود مدّ متصل است مثال چنانکه جَاءَ وَشَاءَ
وَاُولٰئِکَ و اگر چنانچه در کلمتین واقع شده باشد مدّ منفصل است مثال چنانکه
بِمَا اُنْزِلَ وَقَالُوا اٰمَنَّا وَفِی اَنْفُسِهِمْ و امثال ایشان بدانکه فرق میان
مدّ منفصل و متصل آن است که مدّ متصل را در حالت وقف و وصل مدّ است و مدّ منفصل
را در حالت وصل مدّ است و در حالت وقف مدّ نیست اکنون بدانکه حرکت نزد

معنی دارد

معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح اَلْحَرَکَةُ هُوَ صَوْتٌ یُتَلَفَّظُ بِالْحُرُوفِ
یعنی حرکت صوت است که تلفظ کرده میشود او را بالحروف وَاِنَّمَا سُمِّیَ الْحَرَکَةُ
حَرَکَةً لِاَنَّهَا یَحْتَاجُ اِلَی التَّحْرِیکِ الشَّفَتَیْنِ وَاِنَّمَا سُمِّیَ الْقُرْآنُ
قُرْآنًا لِاَنَّهُ یُفَرِّقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ اَلْقُرْآنُ هُوَ کَلَامُ اللّٰهِ
مُنَزَّلٌ غَیْرُ مَخْلُوقٍ فَمَنْ قَالَ الْمَخْلُوقُ فَهُوَ کَافِرٌ بِاللّٰهِ الْعَظِیمِ
اَلتَّسَلْسُلُ تَصَوُّرُ الْاَشْیَاءِ مِثْلًا لِاَنَّهَا یَتَرَدَّدُ فِی الذِّهْنِ یعنی
تسلسل و تصوّر امور است که او را در ذهن نهایت نباشد والله اعلم بالصواب

والسلام علی من اتبع الهدی

تمت التجوید بعون الملک المجید

۲۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه مثال دو معنی آید از روی لغت و از روی اصطلاح از روی لغت بمعنی مانند آمده است
و از روی اصطلاح المثال هو طریق یعتبر به ابتداء الامر فی الاحکام سؤال بکنند
که ادغام بلاغنه بر چند قسم است جواب گوئیم که بر دو قسم است متفق علیه است
و مختلف فیه سؤال اگر بکنند که متفق علیه کدام است و مختلف فیه کدام است جواب

گوئیم که در لام و را متفق علیه است همچون مِن لَدُنْهُ و مِن رَّحِيقٍ و در واو
و یا مختلف علیه است همچون مَن يَشَآءُ و مِن وَالٍ سؤال میکنند که ادغام
مع الغنّه بر چند قسم است جواب گوئیم که بر دو قسمست سؤال میکنند که
دو قسم کدام است جواب گوئیم که تام است و ناقص اگر گویند که تام کدام است و ناقص
کدام گوئیم که هرگاه تنوین و نون ساکن بمیم و نون برسد ادغام تام است و هرگاه
به واو و یا برسد ادغام ناقص است و هرگاه که همین میم ساکنه به با برسد اختلافیست
اظهار شاید از برای طرد الباب و اخفا نیز شاید زیرا که اخفا اخص است نسبت
با اظهار کرده و چیزیکه اخفا باشد مطلوب خواهد بود و هرگاه که همین میم ساکنه بواو و فا
رسد اظهار باشد مثال واو نحو عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ و مثال فا نحو لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ
وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ سؤال میکنند که اخفا بر چند قسم است جواب
گوئیم که بر سه قسم است سؤال میکنند که سه قسم کدام است جواب گوئیم که اخفاء
حرفست و اخفاء حرکت است و اخفاء صوت است گویند که اخفاء حرف و اخفاء
حرکت و اخفاء کدام است گوئیم که اخفاء حرف همچون لَيْسُوا الْبِرَّ و اخفاء حرکت
همچون مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا و اخفاء صوت هم چنانکه دانسته شده است تنوین

و نون ساکن را نزد پانزده حروف و السلام و دیگر سؤال میکنند که میم
ساکن را چند حکم است جواب گوئیم که چهار حکم اوّل مثل خود مثلین دویم
با اخفا سیوم نیز اظهار چهارم بباقی حروف اظهار و اظهار نیز معنی
دارد از روی لغت آشکار کردن از روی اصطلاح الاظهار اَن تُظهر
بین اللفظین مع الطرفین یعنی اظهار آنست که تو آشکار کنی تنوین و
نون ساکن را میان دو لفظ یا هر دو طرف یا دو ورت برسد و السلام
سؤال میکنند که اظهار بر چند قسم است جواب گوئیم که بر دو قسم سؤال میکنند
که دو قسم کدام است جواب گوئیم که ضروریست و تعلّمی سؤال میکنند که فرق
کدام است و تعلّمی کدام جواب گوئیم که در عین و حا و ها ضروریست و در غین و
خا و الف تعلّمی والله اعلم سؤال میکنند که فرق چیست میان ادغام
بلا غنّه و مع الغنّه جواب گوئیم که فرق میان ایشان آنست که در هر کلمه
که ادغام مع الغنّه باشد تشدید و غنّه هر دو میباید و در هر کلمه که ادغام
بلا غنّه باشد تشدید موجود است و غنّه موجود نیست و السلام
سؤال میکنند که چرا ادغام بلا غنّه را مقدم کرده است با دغام مع الغنّه

جواب گوییم که بواسطه آنکه مفهوم ادغام بلا غنه عدمیست و مفهوم ادغام
مع الغنه وجودیست پس عدم سابق است بر وجود بدانکه ادغام در نحو معنی
دارد از روی لغت و از روی اصطلاح از روی لغت ادخال شیء
در شیء کقولك ادغمت الثیاب فی الوعاء ای ادخلتها فیه
و از روی اصطلاح الادغام ان تسکن الاول وتدرج فی الثانی
یعنی ادغام آنست که ساکن کنی اولی را و در ثانی درج و الله اعلم بالصواب

هو الغفور الرحیم

هذه رسالة النجاة بسم الله الرحمن الرحیم آقا میر سید علی الطباطبائی دام ظله

شکر بیحد و ثنای بیعد مر خدائی را سزد که بنی نوع انسان را باحسن صور
از عدم بوجود آورده فتبارك الله احسن الخالقین و بعد صلوة و سلام
و درود نامعدود بر سرور اهل زمان و بهتر بهتر عالمیان سید الثقلین و خواجه
کونین و فخر العالمین محمد مصطفی ص و بر آل و اولاد او باد و لعنة الله علی جمیع المنافقین
که نایب مناب ائمه طاهرین علیهم السلام میباشند و هر که تابع و منقاد ایشان نباشد
بلا شک و شبهه از جمله ناجی و رستگار نخواهد بود لهذا چون این عاصی

چنین

چندین عمر خود را باطاعت شیطان در درب خانه حکام ظلم و عدوان صرف و بعد
به برکت و لولای ائمه اطهار صلوات الله علیهم نجات یافته خود را بعتبه بوسی
جناب سید الشهدا و خامس آل عبا صلوات الله علیه کشیده مجاورت اختیار نموده و در
مقام این بر آمده که خود را در سلک متابعین و منقادین در آورد و چون عمر بطالت گذشته
بود از امور واجبات خود اطلاعی نداشته بخدمت جناب مقدس القاب فضایل مآب
علامی الفهامی مجتهد العصر و الزمانی علامة العلماء مولانا المعظم و سیدنا الاعظم
الاجل الاکرم آقا سید علی الطباطبائی دام ظله و زید عمره عرض حال نموده امر فرمودند
که موافق رساله که از روی شرح مختصر نافع تصنیف خود به فارسی کرده اند چند
مسایل شد چون انشاء کرد اقل افهم و من تلامذه ارشد اکرم آن جناب محمد
ابن اسمعیل مشهور به شیخ ابو علی عرب به فارسی در آورده و بعضی عبارات مغلقه
عربیه و لغات مشکله عجمی بکار برده و شرح و بسط از واجبات و مستحبات و طریق احتیاط
موافق اصل بیان فرموده که اکثر عوام از فهمیدن آن عاجز بودند بناء علیه این عاصی
سراپا تقصیر محمد حسین طهرانی بنظر رسید که بعضی از واجبات انرا که بر کافه مسلمین
دانستن آن واجب است بفارسی که اصطلاح عوام است انتخاب نماید که عموم مسلمین

لا از آن منتفع گردند و این عاصی را بدعای خیر یاد فرمایند که بلکه از برکت دعای ایشان
باعث نجات گردد و این را مسمی برسالة النجاة نمود و بعد بنظر فیض منظر آن
جناب رسانیده و آن مشتمل است بر چند باب **باب اول** در احکام آبها
و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آب مطلق است یعنی آبی که فهمیدن آن از
لفظ آب محتاج بقرینه نباشد مثل آب نهر و آب چاه و مانند آن و اینها بنفسه
طاهرند و مطهر خود و غیر خود اند و این آبها نجس میشوند هر چند کثیر یا جاری یا غیر آن
باشند به غلبه کردن عین نجاست بیکی از سه صفت اینها که رنگ و بو و طعم باشد
و الا طاهر اند و اما آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود تا آنکه یکی از
اوصاف مذکوره او تغیر نیابد هر چند کمتر از کر باشد بنابر اقوی و اما آب
کثیر مراد از آن آبی است که یک کر باشد یا بیشتر پس نجس نمیشود نیز
بمجرد ملاقات نجاست هر چند ایستاده باشد و هر چند آب ظروف و حوضها
باشند مگر تغیر یابد یکی از آن سه صفت مذکوره و حکم آب حوضهای کوچک
حمام حکم کر است هر گاه در وقت ملاقات نجاست به ماده متصل باشند و هر دو
با هم کر باشند و آب باران در حین باریدن حکم آب جاری دارد و اما آب

قلیل

قلیل یعنی کمتر از کر پس نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست هر چند نجاستی باشد که چشم
درک آن نکند بسبب کمی آن و هر چند از غیر خون باشد یا آبی که بآن نجس شسته باشند
و کر را آنچه معین نموده اند ظرفی است که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم وجب
باشد و اما آب چاه نیز بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه یکی از رنگ و بو
و طعم آن بسبب نجاست متغیر شود در این صورت باید آنقدر بکشند که آن تغیر بر طرف شود
بنابر اقوی و احوط آنست که آنقدر بکشند تا آنکه آب چاه را تمام بکشند و اگر
تمام کشیدن ممکن نباشد باید چهار نفر مرد یک روز تمام که از طلوع صبح صادق تا غروب
باشد بنوبت بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند و چون خسته شوند دو مرد دیگر
آب کشند و هر گاه تغیر خود بخود بر طرف شده است اقرب آنست که طاهر
نشده است **فصل دوم** در بیان آب مضاف است و آن بخلاف آب
مطلق است مانند گلاب و عرق بید و کاسنی و غیره و اینها بمجرد ملاقات نجاست
نجس میشود هر چند کثیر بوده باشند و آب مضاف طاهر است لیکن رفع خبث
و حدث نمیکند مطلقا اگر چه در حال ضرورت باشد و هر گاه قدری از اینها
داخل آب مطلق نمایند بنحوی که باز اسم آب گویند طاهر و مطهر است هر چند

تغیر و بهر رنگ یا بو یا طعم اثر او و امّا آبی که رفع حدث اصغر بآن نموده باشند پس پاکست
و مثل آب مطلق است و حدث اصغر یکی از موجبات وضو را میگویند و امّا آبی
که رفع حدث اکبر که غسل جنابت باشد بآن نمایند هرگاه خالی از نجاست باشد
پاکست و پاک کننده از خبث است یعنی ازالهٔ نجاست میکند و دفع حدث
مینماید یعنی غسل و وضو میتوان ساخت و آب غسل حیض و نفاس و مستحاضه نیز حکم این
صورت دارد بنابر احوط و اظهر آنست که دفع حدث نیز میکند و امّا قطرهٔ آب
که از آن چکد در آبی که غسل بآن میشود مانع رفع حدث بآن نمیشود و امّا آبی
که رفع خبث یعنی ازالهٔ نجاست بآن نموده باشند نجس است هرچند تغیر نیافته باشد
و حکم آن آب حکم آن نجس شده است پیش از شستن نجس و اجتناب از ور
رسیدن آن آب نجس بمکان دیگر بهمان طریق است مگر آب استنجا که
شستن مخرج بول و غایط باشد که آن پاکست و ازالهٔ نجاست میکند لیکن غسل و
وضو بآن نمیتوان ساخت بشرط آنکه بداند که آن تغیر نیافته است یا یکی از سه
صفت و نرسیدن آن آب به نجاست دیگر از خارج یا نجاستیکه در غیر موضع معتاد
بیرون آمده باشد و نرسیدن دست بموضع نجاست پیش از ریختن آب بآن

موضع

موضع بول و غایط شرط است بنابر احوط و این در صورتی است که از موضع
بول و غایط سوای بول و غایط چیز دیگر نیاید و الّا نجس است مثل خون و منی و غیر اینها
و جایز نیست غسل نمودن از غسالهٔ حمام مگر آنکه یقین داند که خالی از نجاست است
و امّا آب سؤر یعنی آب قلیلی که بجسم حیوانی رسیده باشد پس مجموع پاکست
سوای آب سؤر سگ و خوک و کافر و هرگاه دو آب باشند یکی پاک
و دیگری نجس و بهم مشتبه شوند واجب است اجتناب یعنی دوری نمودن از هر دو
و ریختن آن آبها بجهت تیمم بهتر است و امّا آبی که مشتبه بغصبی باشد پس دوری
نمودن از آن آب واجب است امّا مشتبه بمضاف پس اجتناب از آن
واجب نیست بلکه طهارت از هر دو واجب است و هرگاه یکی از آنها بریزد باید جمع نماید
میانهٔ طهارت و تیمم و هرگاه ظرفی یقین الطهارت یا یقین الحلال مشتبه شود یکی
از دو ظرف مشتبه بنجس باشند یا مشتبه بغصبی دوری نمودن از آنها واجب است
و هر آبی که حکم بنجاست آن شده باشد شرعاً جایز نیست طهارت بآن
مطلقا نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار و خوردن آن در حال اضطرار جایز است

باب دوم در واجبات وضو است و آن چند فصل است فصل اوّل در بیان

چیزهائیست که به سبب یکی از آنها وضو واجب میشود و آن هشت چیز است اول
و دوم و سیوم بیرون آمدن بول و غایط و باد است از موضع طبیعی چهارم
خوابی که غالب شود بر گوش و چشم بحدیکه نشنود و نه بیند و در کور و کر و مانند
آن ها غالب شدن تقدیری کافیست پنجم بیهوشی است ششم دیوانگی است
هفتم مستی که باعث برطرف شدن عقل باشد هشتم استحاضه قلیله است فصل دوم
در آداب خلا رفتن است و در آن چند چیز است اول واجب است پوشیدن عورتین
از نامحرم دوم حرام است در حال بول و غایط کردن پشت یا رو بقبله نمودن
بتمام بدن سیم شستن مخرج بول بآب و صحیح بغیر آب مطلق و یکدفعه شستن واجب است
و واجب است شستن موضع غایط نیز بآب هرگاه نجاست از حد شود در اطراف موضع
و شستن را حدی نیست بلکه حد آن پاک شدن است بنوعیکه ذره از عین
نجاست باقی نماند و هرگاه نجاست غایط از موضع خود نگذشته باشد و باطراف
آن نرسیده باشد بسنگ و آب هر کدام خواهد طهارت بگیرد میتواند
و از سه سنگ کمتر کافی نیست هر چند بکمتر از سه سنگ پاک شود و واجب است
مالیدن هر یک از آن سه سنگ بتمامی موضع و جایز است عوض سنگ مالیدن

کلوخ

کلوخ و کهنه پاره و چیزهای دیگر پاک و هرگاه به سه سنگ نجاست برطرف نشود
واجب است زیاد کردن تا نجاست برطرف شود و جایز نیست مالیدن چیز خوردنی
و چیزهای حرمت دار مثل ورق قرآن و کاغذیکه اسم حق تعالی و پیغمبر و ائمه علیهم السلام
در آن باشد و استخوان و سرگین حیوانات و چیز نجس و سنگ نجاست آلوده هر چند
بعضی از آن پاک باشد و به سنگ سه گوشه اکتفا نمودن جایز نیست و هرگاه
از هر یک اینها طهارت نماید ظاهرا پاک نشده و استبراء را بعضی واجب دانسته اند
فصل سیوم در کیفیت وضو است و در آن هفت چیز واجب است اول نیت است
و واجب است مقارنه آن نیز به شستن اول جزوی از رو که آن جزو بالا است
و بر حال نیت باقی بودن تا آخر وضو و بهتر است که بگوید وضو میسازم از برای
مباح بودن نماز و رفع حدث واجب قربة الی الله دوم شستن رو است و حد
آن از رستنگاه موی سر است تا ذقن که چانه باشد طولا و در آنچه بر آن بگردد
شست و انگشت میان عرضا و واجب نیست آب زیر موی ریش و امثال آن رسانیدن
بلکه شستن رو تا ظاهرا باید شست و ابتداء از بالای رو و انتها بپائین
واجب است سیوم دستها شستن است از مرافق تا سر انگشتان و ابتدا از مرفق

از مرفق و نیز شستن انگشتان واجب است و مرفق آنجائیست که دو سرهای استخوان
بازو و دست در آن جمع میشوند و مستحبات کافیست هرچند مانند روغن مالیدن
باشد و هرچند باعانت دست دیگر آن باشد **چهارم** مسح مقدم سر است هرچند بر
مو باشد و بیک انگشت و دست کافیست **پنجم** مسح پاها است از سر انگشتان تا
کعبین پا که آن بر آمدگی پشت پا باشد و مستحب کافیست و باید مسح به بقیه تری
باشد که در دست است و اگر در دست تری نباشد از سایر اعضای شسته
شده بگیرد و بر کفش و چکمه و باقی چیزهائی که حایل است مسح جایز نیست و جایز است
در وقت اضطرار مثل تقیه و سرمای بسیار و غیره **ششم** ترتیب میان اعضا است
اول رو و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح سر و بعد مسح پاها اول
پای راست و بعد پای چپ **هفتم** موالاة است یعنی وضو را تمام کند پیش از آنکه
خشک شود عضو اول از سبب اهمال نمودن در وضو نه بسبب گرمی و سردی
هوا و شستن هر یک از رو و دست با یک مرتبه واجب است و انگشتر و چرک زیر
ناخن بسیار و غیره که مانع رسیدن آب ببدن باشد باید دور کند و واجب است
کندن جبیره یعنی جائی را که شکسته یا زخم باشد و به تخته و پارچه بسته باشند با امکان

یا مکرر

یا مکرر آب زدن تا آب ببدن برسد یا آنکه فرو بردن آن عضو را در آب با امکان
و هرگاه هیچ یک ممکن نشود پس دست مالیدن بر آن موضع کافیست هرگاه موضع مسح زیر کندن
جبیره با امکان واجب است و هرگاه ممکن نباشد مسح بر آن واجب است نه مستحب و مثل آن است
موضع دمل و جراحتها هرگاه ظاهر آن پارچه و یا تخته نجس باشد باید پارچه طاهر بر روی
آن بگذارد و مسح بر آن نماید و هرگاه چیزی بر موضع شکسته یا زخم نگذاشته
باشند مسح بر بدن واجب است و جایز نیست دیگری او را وضو دهد اگرچه یک عضو
باشد در حال اختیار و در حال اضطرار ضرری ندارد و کسیکه سلس بول داشته باشد
و متصل بول از آن چکد و مهلت نماز کردن نیابد وضو میسازد و با همان حال
نماز میگذارد و احوط آنست که برای هر نمازی وضوئی بسازد و هم چنین است
کسیکه آزار شکم روش داشته باشد و هم چنین بادی که نتواند خود را نگه دارد و در
اثنای نماز هرگاه اتفاق افتد وضو میسازد و در همان مکان و از همان جائی
که قطع نموده است نماز را تمام میکند بنا بر مشهور و لیکن احوط اعاده نماز است
بعد از آن و واجب است احتراز از رسیدن آن نجاست بجامه و بدن بقدری که
ممکن شود **خاتمه** در بیان احکام متعلقه بوضو است هرگاه شخصی یقین دارد

که حدثی از او سر زده و شک کند که آیا بعد از آن طهارت بجا آورده یا نه یا
یقین داند که حدث و طهارت هر دو اتفاق افتاده و نداند که کدام پیشتر واقع
شده طهارت را در هر دو صورت بجا بیاورد و هرگاه یقین داند که طهارت
بجای آورده و شک کند که حدث بعد از او سر زده است یا نه یا شک
کند در شستن یکی از اعضای وضو بعد از تمام ساختن وضو هر چند هنوز
بر نخواسته باشد بنا بر صحت میگذارد و اعاده ضرور نیست مگر شک در انجا
که پای چپ مسح میکنند و هرگاه تری در دست نباشد از موی ریش که
پائین چانه است بگیرد و هرگاه شک کند در بین وضو در عضوی که آن عضو را تا
بعد بعمل می آورد و هرگاه خشک نشده باشد اعضای وضو را از سر میگیرد و شک
کثیر الشک را اعتباری نیست و هرگاه طهارت نداده باشد یکی از دو
موضع بول و غایط را عمداً یا سهواً و وضو ساخته نماز کند باطل است پس
باید طهارت بدهد و نماز را اعاده میکند چه در وقت و چه در خارج
وقت و وضو را اعاده ضرور نیست اگر چه احوط است باب سیوم در
بیان اغسال واجب است و آن شش غسل است اول غسل جنابت است

و در آن

و در آن شناختن سه چیز لازم است اول چیزی که بسبب آن غسل واجب میشود و آن دو امر است
اول بیرون آمدن منی است از موضع خود بجماع یا غیر آن در خواب یا بیداری از مرد یا
زن از موضع آن یا غیر آن موضع و هرگاه منی مشتبه شود یعنی بغیر آن در مرد صحیح یعنی غیر مریض
اعتبار باید نمود سه چیز یکی بیرون آمدن آن بقوت و یکی بشهوت بدون قوت
دیگری سستی بدن بدون سایر اوصاف و بوی منی مثل بوی شکوفه خرما است و بنا
بر اظهر اعتبار آن نیز احوط است با آنکه وضو و غسل هر دو را بجا می آورد و کافیست
در طریق شهوت به تنهائی و همچنین در زنان و هرگاه کسی از خواب بیدار شود
در بدن یا جامه خود منی ببیند غسل بر او واجب است پس هرگاه جامه مشترکه
ما بین دو نفر باشد منی یافت شود و نداند که منی از او است یا نه غسل واجب نیست خواه
نطفه بهم رسانده و خواه شک و خواه در نوبت او یافت شود یا نه بنا بر قولی
اقوی هر چند احوط احتیاط وجوب غسلست دویم جماع است که در فرج باشد هر چند فرج
مرده باشد و حد جماع که موجب غسل است در صحیح آنکه داخل شدن سر ذکر است تا آن
ختنی که دارد و کسیکه بعضی از ذکرش بریده باشد داخل شدن مثل آنست هر چند منی
نیاید و واجب میشود در دبر زن و پسر و حیوانات بنا بر احوط بل اظهر و دبر مفعول نیز

غسل واجبست اگرچه مرده باشد سیوم چگونگی غسل است و واجبست در ان
چند چیز اول نیت است مقارن شستن اول جزوی از سر و هرگاه ترتیبی باشد و در غسل
ارتماسی باید نیت را در وقتی نماید که تمامی اعضا را یکدفعه بیرون جهت دخل آب
کند و بهتر آنست که بگوید غسل جنابت میکنم از برای مباح بودن نماز و رفع حدث
واجب قربة الی الله تعالی و واجب است باقی بودن نیت و کافیست در شستن
سمی هرچند مانند روغن مالیدن باشد در ترتیبی و واجبست حرکت دادن آنچه
از آب مانع باشد از بدن هرچند موی سر و ریش باشد و شستن موی واجب نیست
اگرچه احوط است و واجب در غسل ترتیبی است ابتدا بسر و گردن را شستن
و بعد بطرف راست کردن تا ناخن پا و ناف و عورتین را نیز در هر دو طرف
قسمت نمایند و ترتیبی ساقط میشود بفرو بردن سر در آب دفعةً واحدة و آن
ارتماسی است و ساقط نمیشود بایستادن زیر باران و ناودان و مثل آن و
هرگاه در غسل ارتماسی جزوی از بدن خشک بماند آن غسل باطل است و در غسل
ترتیبی شستن آن عضو با ما بعد آن واجبست مگر آنکه در چپ او
باشد پس شستن آن موضع به تنهائی کافیست چهارم چیزهائیست که بر

جنب حرامست

جنب حرامست از آن جمله خواندن سوره های سجده یا بعضی از آنها حتی بسم الله
به نیت یکی از آن سوره های سجده چهار است الم سجده و والنجم و اقرأ
و حم سجده و از آن جمله است مس کتابت قرآن بجزئی از بدن که حیات
داشته باشد و دخول مساجد مگر در راه رفتن گذر سوای مسجد الحرام و مسجد رسول
خدای صلی الله علیه و آله که بجهت داخل شدن حرام است و هرگاه در یکی از این دو مسجد محتلم
شود واجبست ابراو تیمم برای بیرون آمدن و انداختن یا گذاشتن چیزی جنب در مسجد
نیز حرامست و جایز است او را چیزی از مسجد برداشتن و هرگاه جنبی که بول
و استبراء نکرده باشد و غسل نماید و بعد رطوبتی به بیند که مشتبه بمنی باشد غسل را
اعاده میکند و هرگاه در این غسل حدث اصغر سر زند اعاده غسل واجبست
و با غسل جنابت وضو حرام است و بر غسلها سوی وضو جایز نیست نماز کردن را
دوم غسل حیض است و واجبست در آن شناختن حیض و احکام آن و اما
حیض در غالب اوقات خونی است سیاه یا سرخ و غلیظ و گرم و تر و تازه
و بیرون می آید بقوت و باین صفتها معلوم و جدا میشود از خون استحاضه
زیرا که صفتهای او غیر از این است و اگر مشتبه شود بخون بکارت پنبه

برمیدارد و بعد لحظهٔ آهسته بیرون می آورد اگر خون دور پنبه را
طواف زده خون بکارت است و اگر پنبه را فرو گرفته حیض است
و خونی که قبل از اتمام نه سال و بعد از سنّ یأس دیده شود خون حیض
نیست و خون حیض ده روز است و اقلّ آن سه روز است پس هرگاه
یکروز یا دو روز خون به بیند و دیگر نه بیند تا مدت ده روز از روز اوّل
آن خون حیض نخواهد بود و اگر درین ده روز دو روز دیگر نیز به بیند که مجموع چهار
روز شود حیض نخواهد بود و شرط است که سه روز و سه شب متوالی خون
آید بانیطریق که هر وقت پنبه بخود بردارد ملوّث بیرون آید هرچند کم باشد
و آنچه را بعد از سه روز تا ده روز از اول به بیند مجموع حیض است هرچند بیک
صفت نباشد و به صفت خون استحاضه باشد بشرط آنکه علم بهم نرسد
که آن خون زخم است یا خون بکارت است یا نه پس احکام حائض
حرام است بر او و صحیح نیست بر او نماز و روزه و طواف خانهٔ کعبه چه
واجب و چه سنّت ما دامی که غسل نکرده باشد و حرام است بر شوهر و هر که
در حکم آنست جماع کردن در فرج او و در دُبر نیز بنا بر احوط و حرام است

برحایض

بر حائض داخل شدن در مساجد و مسجدین و باقی آنچه بر جنب حرام بود و صحیح نیست
طلاق او در حال حیض باشد بطریقیکه در کتب طلاق مذکور است و واجب است
او را بعد از پاک شدن غسل بجهت نماز و روزه و باقی واجبات و هرگاه آیهٔ کریمه
سجده بخواند هرچند حرام است بر او یا گوش دهد سجده بر او واجب است و هرگاه
شوهر و هر که در حکم شوهر است جماع کند در فرج او کفّاره بر او واجب است بنا
بر احوط و کفّاره در اول حیض یک مثقال طلای خالص سکّه دار که معامله میشود
بآن باشد و غیر آن جایز نیست و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در آخر
حیض و مختلف میشود اوّل و آخر و وسط بسبب اختلاف ایّام حیض که در آن
جماع نموده پس روز دوم اوّل است زنیرا که حیض او شش روز باشد و
وسط است کسی را که حیض او سه روز باشد و سیوم اوّل است کسیرا که حیض
او نه یا ده باشد و آخر است کسی را که حیض او سه روز باشد و وسط است کسی را که
حیض او شش روز باشد و برین قیاس فرض باید نمود و بر زن کفّاره نیست
هرچند راضی باشد و معصیت کرده است و هرگاه بعد از داخل شدن وقت نماز
حائض شود و نماز را بجا نیاورد با امکان طهارت و حصول شرایط و بجا آوردن آن

نماز خفتن قضای آن نماز بر او واجب است و با عدم امکان واجب نیست
هر چند مقدار بجا آوردن اکثر نماز را درک کرده باشد و هرگاه دریابد
آخر وقت را بقدری که طهارت و سایر شروط و بجا آوردن اقل واجب
از یک رکعت نماز را بحسب حال او واجب است بر آن نماز و
آن نماز ادا خواهد بود و هرگاه اهمال نماید قضا واجب است و اما کیفیت
غسل حیض مثل غسل جنابت است در جمیع واجبات سوای آنکه وضو بجهت
نماز واجب است و احکام حیض از ذات العادت و مضطربه و غیره بسیار است
بجهت اختصار رساله و اشکال آن مذکور نشد هر کس خواهد رجوع نماید برساله
اصل که واجبات و مندوبات و مکروهات را دارد سیوم در غسل استحاضه
است و خون استحاضه در غالب اوقات زرد و سرد و نازک است و بیرون
می آید بسستی و بی قوت و آنچه بعد از عادت و ایام استظهار ببیند
استحاضه است هر چند بصفت حیض باشد و همچنین آنچه بعد از ایام
نفاس و بعد از سن یأس و پیش از نه سال می بیند و اما خون استحاضه
بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و شناختن آن باین نوع است که

پنبه بر سینه آرد باین طریق که پنبه را مثل تخم مرغ میکند و میگذارد و میان
فرج و بالای پنبه کهنه قرار میدهد و وقت نماز آنرا ملاحظه نماید اگر خون
پنبه را سوراخ نکرده و بطرف دیگر بیرون نیامده آن قلیله است و واجب است
تغییر پنبه یا شستن آن بطریقیکه ذره از خون را باقی نگذارند باینجهت که شیئی
از آن خون عفو نیست و همچنین ظاهر فرج را بشوید و پنبه تازه بگذارد و کهنه
قرار بدهد و از برای هر نمازی وضو بسازد واجب است هر وقت که آن خون
را می بیند و هرگاه خون پنبه را سوراخ کرده باشد و بیرون رسیده و
به ظاهر تجاوز نموده باشد لیکن خون از پنبه بکهنه نرسیده باشد آن استحاضه
متوسطه است و واجب است بر او اضافه بر آنچه گذشت تغییر کهنه و
غسلی از برای نماز صبح و بشرط آنکه پیش از نماز خون پنبه را سوراخ کرده
باشد و هرگاه بعد از نماز سوراخ کند قلیله است و اگر خون از پنبه بیرون آمده
و بکهنه رسیده آن استحاضه کثیره است و واجب است بر او زیاده بر آنچه گذشت
غسل برای نماز ظهر و عصر و غسلی برای نماز صبح بتنهایی یا با نماز شب اگر
نماز شب بکند و واجب است بر او که نماز را بعد از غسل بلافاصله بکند

و نماز ظهر و عصر را در عقب یکدیگر بکند بدون فاصله با یک وضو و هم چنین نماز شام
و خفتن را و جایز نیست او را دو نماز به یک وضو مگر در استحاضه کثیره و واجب است
بر او احتیاط نمودن از رسیدن خون به بدن یا جامه بعد از شستن فرج
و عوض نمودن پنبه و کهنه و جایز نیست او را پیش از وضو یا غسل بدن خود را
بخط قرآن برساند و هم چنین جماع کردن با او **چهارم** غسل نفاس است و نفاس
خونیست که بعد از زائیدن به تنهائی بدون خون دیدن نفاس نیست و شرط
است که آن خون همراه طفل یا بعد از تولد بیرون آید هر چند آن طفل
رسیده تمام خلقت نباشد و هرگاه پیش از آمدن طفل خون ببیند حیض
یا استحاضه خواهد بود بشرایط آنها و هرگاه طفل زاید بر یکی باشد و بعد از
هر یک یا با هر یک خون ببیند برای هر یک نفاس علیحده قرار میدهد
هر چند متصل بهم باشند و هرگاه یکی را بعد از دیگری بفاصله سه روز
یا کمتر و بیشتر زاید دو نفاس قرار میدهد باین طریق که آن ساعت یا آن
روز برای اول قرار میدهد و ساعت یا روز ثانی یا ثالث را برای
دویم و بعد از مدت ده روز اولی بهر قدری که در میان ایشان فاصله

روز

روز اول بوده است نفاس بچه دویم قرار میدهد و هم چنین و کمی نفاس را حدی
نیست بلکه یک لحظه نیز میشود و اکثر آن ده روز است پس غسل بعد از قطع شدن
آن واجب است و هرگاه از ده تجاوز کند اضافه بر ده روز استحاضه است
از برای یک طفل و از جهت دو و سه مراعات فاصله را منظور میدارد و بعد از
استحاضه قرار میدهد و در طریق دانستن که پاک شده است یا نه آنست که پنبه را
بخود بر میدارد و هرگاه پاک برآید پاک شده است و چنانچه ملوث شد پاک
نشده چه در ده روز تمام باشد و چه کمتر از ده روز باشد و اضافه بر ده بطوریکه
گفته شد استحاضه است و تفاوتی در میان احکام نفاس و حیض در آنچه واجب
است و حرام است نیست و در غسل و وضو مثل یکدیگرند مگر آنکه تفاوت میان اقل
نفاس و اقل حیض است و عدم کفاره جماع **پنجم** غسل میت است و در آن شناختن
چهار چیز لازم است **اول** آنچه در حالت احتضار و بعد از آن باید بجا آورد
و واجب است او را رو به قبله خوابانیدن و قبل از موت باین طریق که پشت او
بر زمین باشد و چنانچه اشتباه در مردن باشد باید سه روز صبر نماید **دویم**
در کیفیت غسل است و واجب است که پیش از غسل نجاست را ازاله و برطرف

نمایند و بعد سه غسل واجب است اوّل با آب سدر است یعنی آبی که در آن
سدر باشد و سدر را باید خورد نمایند بدست یا بکوبیدن و اقلّ سدر آنست
که بگویند که در آن سدر هست و اکثر آن بقدریست که آب را توان آب
مطلق گفت دوم با آب کافور باید شست بنحو مذکور و کافور را از یک درم کم
نباشد و کامل آن سیزده درم و نصف است سیوم با آب قراح یعنی آب خالص
و احوط خالی نمودن ظرفیست که با آن غسل میدهند از سدر و کافور بالکلیه
و واجب است ترتیب و در هر یکی ازین سه غسل بنحویکه در غسل جنابت
گذشت و غسل ارتماسی نیز جایز است و هرگاه یکی آب ریزد و دیگری او را
حرکت دهد نیت بر آنکه آب میریزد واجب است و هرگاه سدر و کافور
بهم نرسد هر سه غسل باید داد او را با آب خالص اوّل عوض آب سدر دوم عوض
آب کافور سیوم بجای خود است و هرگاه در غسل دادن بیم پاشیدن
گوشت او یا ضرری دیگر باشد او را تیمم میدهند و واجب است عورتین
او را از نامحرم بپوشانند و چنانچه مو و ناخن از او جدا شود واجب است
که با او دفن کنند سیوم کفن کردن میّت است و کفن واجب سه پارچه است

یکی لنگ

یکی لنگ که بپوشانند از ناف تا زانوها و پیراهنی که تا نصف ساق او را بپوشاند
و یک سراسری که جمیع بدن او را بپوشاند هر چند بدوختن باشد لیکن احوط آنست
که قدری بلندتر و پهن‌تر باشد که توان هر دو سر او را بستن و یکطرف از ابر طرف
دیگر انداختن و در جنس کفن باید مراعات به حال او از فقر و غنی نمایند و مستحب است که هر یک
از آن سه پارچه از جنسی باشد که در آن نماز جایز است مرد را نزد او و از مطلق پوست دوری
نماید و چنانچه قادر بر کفن نباشد تمام یک سراسری کافی نیست الّا آنچه میسّر شود و هر چند به
مقدار پوشیدن عورتین باشد و اگر از جنس مباح یافت نشود پوست حیوان ماکول
اللحم مقدم است و بعد از آن حریر و بعد از آن از مو و کرک و پوست غیر ماکول اللحم بهمین
ترتیب و واجب است حنوط نمودن بکافور در مواضع هفتگانه که بسجود گاه باشند
و بر آنها واجب است یعنی کف دستها و سر زانوها و دو شصت پاها و پیشانی و کافور
در آن مسمّی و حرام است حنوط نمودن محرم بکافور یعنی کسی که احرام حج یا عمره بسته
باشد و شستن او نیز با آب کافور و سنّت مؤکّد است که دو جریده تازه با میّت
گذارند و باید بقدر استخوان دست باشد و از هر چوبی خوبست و سنّت است
که ران پیچی که طول او سه ذرع و نیم باشد با یک عمامه بجهت مرد و عوض آن مقنعه بجهت

زن اضافه نماید و سنت است که کفن را بتربت حضرت امام حسین علیه السلم
یا خاک دیگر بنویسند شهادتین و اقرار بائمه علیهم السلم را و سنت است که پارچهٔ
کفن سفید باشد چهارم دفن کردن میت است و واجب است بوجوب کفائی
و در آن دو چیز اول پنهان نمودن جسد است در زمین بنحویکه اورا از جانوران درنده
حفظ نماید و بوی او بیرون نیاید دوم آنکه اورا بر جانب راست رو بقبله بخوابانند
و هرگاه در کشتی باشد و دفن او متعذر باشد بعد از بجا آوردن احکامی که گذشت
چیزی سنگین براو ببندند و اورا در آب می اندازند و احوط آن است که اورا
با امکان در ظرفی مانند صندوق یا خمی یا غیر آن گذارند و در آب اندازند و جایز
نیست دفن کافر مطلق در قبرستان مسلمانان مگر زن ذمی که صاحب کتاب
باشد مثل یهودی و نصاری یا غیر ذمی مثل کافر حربی که طفلی از مسلمانان حامله
باشد اورا پشت بقبله در آن قبرستان دفن میکنند و ملحق میشود باین مسایل
چند مسئله اول کفن واجبی زن بر شوهر است خواه مدخول بها باشد یعنی شوهر
او جماع کرده باشد و خواه نه و خواه صغیره باشد و خواه کبیره باشد هر چند زن مالدار
باشد و شوهر بیمال باشد مگر آنکه قادر بر قوت یکروز و یکشب خود و مالک نباشد

سوای

سوای چیزهائیکه در قرض استثنا شده باشد و هرگاه از زن نیز چیزی باقی
بماند بر دیگری بخشش نمودن کفن با او واجب نیست پس اورا عریان دفن میکنند و
کفن باقی اشخاص واجب النفقه سوای مملوک واجب نیست و اما کفن پس از اصل مال آن
میت است پیش از دین و پیش از وصیت که کرده باشد دوم هرگاه طفل در شکم
مادر مرده باشد اگر میتوان بیرون آوردن اورا بعلاجی یا دوائی واجب است و
الا زنان اورا پارچه پارچه میکنند و بیرون می آورند تا بسایند و اگر زن بهم نرسد
مردان محارم او مقدم اند و هرگاه محارم نباشند اجانب که مردان غیره باشند متوجه
میشوند و هرگاه زن حامله بمیرد و طفل حیوة داشته باشد شکم اورا از طرف چپ میشکافند
و بچه را بیرون می آورند هر چند زنده نماند و شکم اورا میدوزند سیوم هرگاه بعضی
از اعضای میت یافت شود اگر سینهٔ میت باشد یا سینه در آن باشد حکم میت
تمام دارد در جمیع احکام والا پس اگر استخوان باشد یا استخوان خالی باشد
بنابر احوط اورا غسل میدهند و کفن میکنند و هرگاه از موضع حنوط باشد حنوط
مینمایند و نماز نیز براو احتیاطاً میگذارند و همچنین است عضوی که از زنده جدا
شود احتیاطاً و هرگاه گوشت خالی باشد اورا در پارچه پیچند و دفن کنند

چهارم طفل که سقط شود در شکم مادر اگر چهار ماه تمام گذشته باشد او را غسل میدهند
و کفن میکنند و دفن میکنند و حنوط نیز مینمایند احتیاطاً و اگر کمتر از چهار ماه باشد
در پارچه‌ای می‌پیچند احتیاطاً و دفن میکنند پنجم جایز نیست آنکه مرد را زن غسل
یا تیمم دهد مگر مرد یا زنان محرم او و همچنین زن را غسل ندهد مگر زنان یا
محرم او و هرگاه اینها یافت نشود غیر اینها که بیگانه باشند از روی جامه بشویند
احتیاطاً به شرط آنکه نظر حرامی واقع نشود و الا بی غسل دفن میکنند مگر آنکه میت
طفل باشد سه ساله و محارم بهم نرسد بیگانه او را غسل میدهد بنابر احوط و در بعد از
سه سال تا پنج خلاف است و احوط غسل دادن بیگانه است با وجود نبودن
مثل و احوط اعتبار مثل است در غسل دهنده مطلقا حتی محارم مگر در حال ضرورت
که مثل در محارم ضرور نیست ششم جایز نیست غسل دادن کافر مطلقا حتی ذمی و هر
به حکم کافر باشد و نه کفن و دفن او در قبرستان مسلمانان و احوط ملحق ساختن مخالف است
در مسلم مگر آنکه معاند باشد هفتم هرگاه نجاستی بکفن میت برسد پیش از گذاردن
در قبر آنرا باید شست و بعد از گذاردن در قبر آنرا بمقراض یا غیر آن باید چید
و اگر نجاست ببدن میت برسد آنرا باید شست مگر در اثنای غسل هرگاه [illegible]

اتفاق [illegible]

بیفتد بنا بر احوط غسل را اعاده نماید هشتم غسل مس میت است و واجب میشود غسل
به مس میت آدمی بعد از سرد شدن بدن او و پیش از غسل دادن او و واجب نمیشود غسل
بمس شهید و هرگاه مس نماید عضوی را که آنرا غسل داده باشند و هنوز غسل تمام
نشده باشد احوط غسل است و واجب میشود غسل بمس قطعه از انسان که در آن
استخوان باشد هر چند از زنده جدا شده باشد و احوط الحاق استخوان تنهاست
نیز بآن و کیفیت این غسل مانند غسل حیض است حتی در وجوب وضو قبل از آن یا بعد
از آن و احوط وجوب غسل طفل است در وقت ولادت و همچنین غسل جمعه و
غسل احرام بستن بجهت حج و عمره و بجهت قضای نماز کسوف و خسوف بشرط گرفتن تمام
قرص و ترک نماز او عمداً باب چهارم در طهارت است و آن تیمم است و در آن
چهار امر است اول شرط جایز بودن تیمم چند چیز است یکی نبودن آب است با طلب او
بر وجه شرعی و دیگری ممکن نبودن رسیدن آن است بسبب تنگی وقت که نتوان دریافت
یک رکعت را با وضو نمود یا بسبب خوف مال خود از دزدان هر چند کم باشد
و دیگری بهم رسیدن مانع است بجهت وضو مثل سرمائی شدید که شاق باشد تا آوردن
آن یا خوف از زیادتی آزار یا بطول کشیدن آن یا دشوار شدن علاج آن یا

ترس از رسیدن آزاری یا غیر آن تیمم واجب است و دیگر فروختن آب هر گاه ممکن باشد
واجب است هر چند زیاده از قیمت آن باشد بشرطی که مضر بحال او نباشد در آن
وقت و هر گاه آب داشته باشد و ترسد از تشنگی بر خود یا نفس محترم دیگر هر چند
حیوان باشد یا مطلق نفس هر گاه بردن آن ضرر باو برسد تیمم بر او است از جنابت
هر گاه از قدری که رفع ضرورت نماید بمقدار کمتر از آن چه واجب بعمل آید نباید و
هر گاه در بدن او و جامه که نماز تمام نشود مگر در آن جامه نجاستی باشد که جایز نباشد
و آب وفا نکند بشستن آن و وضو را پس نجاست را بآن میشوید و تیمم میکند
و هر گاه آب وفا بتمام وضو نکند جایز نیست شستن بعضی از اعضا بلکه تیمم را
در این صورت لازم است و هر گاه آب بجهت غسل میت بهم نرسد او را تیمم بدهند
دوم آن چیزیکه تیمم بآن جایز است خاک خالص است بنا بر احوط هر چیز بتفسیر آیه شریفه
فتیمموا صعیدا مطلقا روی زمین است چنانکه اشهر میان متاخرین است و اما
بسایر چیزهای سائیده و خورده شده مانند اشنان و آرد و معادن مثل زرنیخ
و سوره تیمم جایز نیست و احوط منع است در حالتی که اختیاری باشد بزمین
آهک و گچ پیش از سوختن آن و در اضطراری احوط تیمم است و باید آن نماز را

بعد اعاده

بعد اعاده نماید اما بعد از سوختن جایز نیست مگر مضطر شود و پس تیمم نموده نماز را میکند
و بعد نماز را اعاده مینماید و در زمین شوره نیز مثل سابق است در صورتیکه خاک و
غیره حتی سنگ یافت نشود تیمم میکند بغبار جامه و نمد و پالان اسب بانیطرق
که اول دست بزند بر آن بقوت تا خاکی که بر آن است بتکانده شود و جمع
و بعد از آن با آن خاک تیمم کند هر وقت که غبار نیز ممکن نشود تیمم بزمین
گل میکند و بعد از دست زدن بر آن هر گاه ممکن باشد و وقت فوت
نشود باید صبر نماید تا آن گل که بر دست میباشد خشک شود و آنرا بتکاند بعد از آن
تیمم نماید و اگر میسر نشود دستها را بهم بمالد احتیاطا تا آن گل ریخته شود و بعد از آن
تیمم را بکند و اگر آن هم ممکن نشود بسبب تنگی وقت یا غیر آن تیمم بجای آورد و به
نحوی که ممکن نیز نشود نماز ساقط است هر چند یخ یا برف یافت شود و آب کردن
آنها میسر نشود و بعضی گفته اند که انهار آن بمحل وضو یا غسل بمالد و بعضی برآنند که بر یخ
تیمم بمالد و جمع ما بین هر دو بهتر است با خاطر جمع بودن از ضرر و بعد قضا نماید چنین نماز را
سیوم در کیفیت تیمم است بدانکه تیمم پیش از داخل شدن وقت نماز جایز نیست
و آخر تنگی وقت نماز جایز است هر چند مظنه مانع تا آخر وقت را داشته باشد و در وسعت

وقت احوط تأخیر است مطلقا و واجب است در تیمم مسح پیشانی و پشت دستها بغیر
از بند دستها تا سر انگشتان لیکن در مسح پیشانی و بهتر آنست که قدری از
طرف راست و چپ آنرا با ابروها داخل نماید و در دستها بر زمین زدن
خلافست یک مرتبه عوض وضو و غسل قوی است و آن و احوط دو مرتبه عوض غسل است
و احوط از آن دو مرتبه تیمم است بیکدفعه و یکی بدو دفعه و واجب است در آن
نیت قربت و رفع حدث را ترک نمودن احوط است و هرگاه وضو و غسل هر دو
باشد دو تیمم خواهد کرد باید نیت بدلیت هر یک بکند و باید بر حکم نیت باقی
ماندن و ترتیب واجب است باینطریق که اول دستها را باعتماد تمام بر زمین
گذارد و بعد مسح نماید از بالای پیشانی بکف دستها و بعد مسح پشت دست
راست نماید از بند دست تا سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از آن
بعکس و فرا گرفتن مجموع موضع مسح واجبست بتمام کف دست دیگر و اگر کف
دستها بجهة عذری شرعی ممکن نشود به پشت دستها مسح میکند و اگر کف یکی
بعذری نجس باشد پشت او را با کف دیگر بر خاک میگذارد و با اینها
مسح مینماید و با قدرت واجب است هر دو دست را با هم بر زمین گذارد و بعجز

و نا خوشی یک دست یا بریدن آن یکدست دیگر را بر زمین میگذارد و مسح پیشانی را
با آن مینماید و مسح دستها ساقط است و بهتر آنست که پشت آن دست را بر زمین مالد
همچنانکه پیشانی را بر زمین میمالد هرگاه هر دو دست نباشد **چهارم** در احکام متعلق بتیمم است
و آن شش چیز است **اول** هر نمازی که با تیمم صحیح شرعی کرده باشد اعاده در آن نباشد
اما چنانچه بداند که آب بجهة غسل نمودن ممکن نیست و دانسته جنب شود اعادهٔ آن نماز
مستحب است **دوم** کسیکه در روز جمعه در مساجد حاضر شده باشد بجهة نماز جمعه و حدثی از او
سر زند بسبب کثرت خلق نتواند بیرون رفت و در آنجا نیز وضو ممکن نباشد در آنجا
تیمم نموده نماز را بجای می آورد و اعاده ضرور نیست **سیوم** واجبست در صورت نداشتن
آب طلب کردن آن با امکان و نبودن خوف ضرر احتمال پیدا شدن آب
در زمین ناهموار که پست و بلند باشد و درخت و غیره باشد که مانع از رسیدن آن
باشد بقدریکه تیر پرتاب از آلت شخص و هوای معتدل و مقدار دو تیر پرتاب
در زمین هموار در چهار طرف و هرگاه یقین اند که زیاده بر این قدر آب یافت شود
با وسعت وقت سعی واجب است و هرگاه کوتاهی در طلب آن نماید و تیمم نموده
نماز کند اعاده واجب است هرگاه نماز را در وسعت وقت کرده باشد بلکه در

تنگی وقت نیز مطلق بنا بر احوط **چهارم** هرگاه بعد از تیمم و پیش از شروع
در نماز آب یافت شود غسل یا وضو هر کدام که واجب دارد بجای آورد
اگر بعد از نماز یافت شود اعاده ندارد و هرگاه در میان نماز باشد صحیح است
و احوط قضا است نیز در خارج وقت یا اعاده در وقت هرگاه بظنّ آنکه
آخر وقت نماز کرده باشد **پنجم** هرگاه تیمم عوض غسل نماید و بعد از آن حدث
اصغر از او سر زند تیمم را اعاده میکند به نیت بدل غسل هر چند آب بقدر
وضو باشد و احوط وضوء است با آن تیمم **ششم** میشکند تیمم را آنچه میشکند
وضو را و ممکن شدن آب در وسعت وقت نیز میشکند تیمم را **هفتم** جایز است
تیمم بجهت نماز میت هر چند آب موجود باشد به نیت مستحب و هم چنین بجهت خواب
کردن **هشتم** هرگاه جمع شود جنب و میت و محدث بحدث اصغر یعنی کسیکه
احتیاج بوضو داشته باشد و آب کفایت یکی از اینها نماید اگر آن آب مختص
یکی از اینها است بر خودش واجب است و جایز نیست دادن آن آن
بغیر و اگر آن آب مشترک میان هر سه باشد یا غیر از ایشان اگر بخشد
بهر یک از اینها اولی تقدیم جنب است به محدث و بر میت نیز بنا بر آنکه

طاهر نیز هست

طاهر نیز هست **باب پنجم** در نجاسات و مطهرات است و در آن دو فصل است
فصل اوّل در نجاسات و احکام متعلق باینها است و عدد نجاسات موافق
مشهور ده است **اوّل و دوّم** بول و غایط است از حیوان غیر ماکول اللحم که گوشت
آن را نخورند هر چند پرنده باشد و یا خوردن گوشت آن عارضی شده باشد مانند حیوان
هائیکه غذای آن عذرهٔ محض باشد **سیوم و چهارم** منی مرده است هر چند از حیوان
حلال گوشت باشد و شرط است در نجاست هر دو آنکه از حیوانی باشند که
نفس سائله داشته باشد که هرگاه رگ او را ببرند خون بجهد **پنجم** خون است هرگاه
از حیوان صاحب نفس سائله باشد خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت خواه
برّی و خواه بحری و خواه انسان و خواه حیوان **ششم و هفتم** سگ و خوک برّی است
و هم چنین اجزاء اینها تمامی و بحری پاک است **هشتم** کافر است چه اصلی و چه
مرتد باشند خوارج و غلات و ضابطه آن است که انکار وجود باری تعالی
یا نبوت یا یکی از این امور دینیه که ثابت بودن بدیهی دین است نماید
نهم مسکر است مثل شراب و باقی مست کننده که آبکی باشد و حکم آن دارد
آب انگور هرگاه جوش زند پیش از کم شدن دو بر سه آن بنا بر احوط

دهم نقاع است و در نجاست عرق جنب از حرام و عرق حیوان نجاست
خود خلاف احوط بلکه اظهر است امّا احکام متعلق با بنها پس واجب است
برطرف شدن نجاست هر چند کمتر از سر سوزنی باشد از بدن و جامه
از نماز و از جنبی و طواف واجب و امّا خونها که غیر خون سگ و خون خوک و
کافر و میته و حیض و استحاضه و نفاس باشد به قدر کمتر از درهم در بدن
و جامه باشد نماز جایز است و درهم آن گودی است که در کف دست است
و بعضی بند بالای انگشت شهادت دست را میگویند و هرگاه خون متفرق باشد
و هر چند آن کمتر از درهم باشد و دور نیست که جایز باشد هر چند مجموع زیاده
از درهم باشد لیکن احوط اجتناب است و دیگر خون قروح و جروح که
دمل و زخم باشد هرگاه قطع نشود جایز است هر چند بسیار باشد چه در جامه
و چه در بدن و بعد از قطع شدن احوط اجتناب است یا نبودن مشقت
و جایز است نماز در چیزی که به تنهایی ساتر عورت مرد نباشد مثل جوراب
و عرقچین و دستمال و غیره هر چند به منی و خون حیض یا نجاست دیگر آلوده
باشد و در جیب یا در بغل باشد و دیگر واجب است شستن بدن و جامه

دیگر آن از بول دو مرتبه در آب قلیل حتماً و در کثیر غیر جاری بنا بر احوط و در جاری
یک مرتبه کافیست مگر بول طفلی که شیر باشد و چیز خور نباشد و در آن آب ریختن
به تنهایی کافیست بدون فشردن هر چند در نجاست فشردن معتبر است بنا بر اقوی و
هرگاه موضع نجاست معلوم نباشد شستن مجموع واجب است و هرگاه یکی از دو جامه پاک و
نجس باشد لیکن معین نباشد که کدام است نماز را در هر یک از اینها بجا می‌آورد به نیت وجوب و
هرگاه کافر یا یکی از دو برادران او که سگ و خوک و میته باشد برطوبت بجسم و
بدن شخصی یا چیزی دیگر برسد نجس است و شستن آن واجب است و دیگر هرگاه با نجاستی
که رخصت شرعی در نماز کردن با آن نباشد و دانسته نماز کند باطل است و قضا یا
اعاده واجب است هر چند مسئله را نداند زیرا که جاهل مسئله معذور نیست و همچنین است
هرگاه علم بنجاست داشته باشد و وقت نماز فراموش کند و هرگاه علم با و نداشته باشد
و نماز کند و بعد علم بنجاست بهم رساند اعاده است در وقت و در خارج وقت او
قضا نیست بلکه در وقت نیز بنا بر اشهر و اقوی و هرگاه در اثنای نماز نجاستی
بیند اگر یقین داند که پیش از نماز بوده اعاده نماید و اگر نداند که پیش بوده آنرا
اگر تواند برطرف میکند یا آنکه جامه را میکند هرگاه مبطل بعمل نیاید یا نباشد فعل کثیر

و پشت بقبله شدن و حرف زدن و غیر آن و الّا نماز را اعاده میکند و احوط
تمام نمودن نماز است در صورت اوّل نیز با اعادهٔ آن و هرگاه پیش از نماز
علم داشته و فراموش نموده و در اثنای نماز او را بخاطر آید اعاده واجب است
و اعادهٔ نماز در جمیع این صورتها واجبست بشرط آنکه یک رکعت تمام یا بیشتر
را دریابد در وقت و الّا اگر وقت تنگ باشد مراعات وقت مقدّم است و
مراعات بسیاری از شروط و اجزاء دیگر چنانچه زنی که بتربیت طفل مشغول باشد
و آن طفل پسر باشد و یکجامه بیشتر نداشته باشد و نجس شود ببول آن پسر بیش شبانه
روزی اکتفا مینماید بشستن آن یکمرتبه و بهتر آن است که در آخر وقت بشوید که نماز
ظهر و عصر و مغرب و عشا را نزدیک بیکدیگر بجا آورد بنا بر احوط و هرگاه کسیکه یکجامه
بیشتر نداشته باشد و نجس شود و شستن آن ممکن نباشد جامه را میکند و
برهنه نماز میکند و در صورت برهنه نماز کردن هرگاه ایمن باشد از نظر
نامحرم ایستاده نماز میکند و الّا نشسته و در هر دو صورت بعوض رکوع و سجود
ایماء یعنی اشاره بسر و چشم میکند باین طریق که سر را اندکی در رکوع
پائین میکند و چشم را بهم میگذارد و ذکر میکند و بعد سر برمیدارد

و چشم را میگشاید و طمأنینه بجا می آورد پس بجهت سجود نیز بهمین طریق میکند و اندک سر را
پائین تر میکند و چنانچه کندن جامه ممکن نباشد بجهت سرما یا غیر آن نمیکند و نماز را میکند با آن
و لیکن احوط اعادهٔ نماز است **فصل دویم** در مطهرات است و آنها ده اند **اوّل** آبست
و حکم آن گذشت **دوّم** آفتاب است و آن پاک میکند حصیر یا آنرا که حرکتش ممکن نشود
و دیوار و زمین و درخت و گیاه و غیر آن هرگاه نجس شوند ببول یا غیر آن از نجاستهائیکه
جرم ندارند و آفتاب بر آنها بتابد و آنها را خشک کند نماز بر آن جایز است خواه خشک
باشد و خواه تر و هرگاه بدون تابیدن آفتاب خشک شود پاک نمیشود و هرگاه چنانچه آب
بریزند بر آنموضع و آفتاب آنرا خشک کند پاک است **سیوم** آتش است و آن
پاک میکند هر نجسی را و نجس شده را که بسوزانند یا خاکستر یا دود یا بخار شود و در
زغال شدن اشکال است **چهارم** استحاله است یعنی از حالی بحالی شدن است
بدانکه پاک شود نجس هرگاه تغیر یابد اسم آن بنوعی که مردم آنرا باسم اوّل
نخوانند مثل غایط که کرم شود و سگ که نمک شود و زمین نجسرا هرگاه آجر یا کوزه یا آهک
یا گچ نمایند چون معلوم نیست که مثل نمک شدن سگ است یا نه اشکال است
پاک شدن آن و احوط نجس دانستن آنست **پنجم** انقلابست مثل شراب

که برگردد و سرکه شود و مثل آب انگور که بجوشد و دو ثلث آن برود و یک ثلث باقی
بماند ششم زمین است و آن پاک میکند کف پا و تخت کفش و تخت نعلین
را هرگاه عین نجاست آن برطرف شود چه براه رفتن و چه مالیدن آن بر زمین
هفتم انتقال است مانند رفتن خون آدمی بشکم پشه و کیک و شپش و امثال آن
از آنجمله است انتقال آب نجس یا غذای نجس در شکم حلال گوشت هشتم اسلام است
مثل اطفال و بزرگ کافر که مسلمان شوند نهم تبعیت اسلام است مثل اطفال
مسلمانان دهم غیبت است از آدمی یعنی غایب شدن آدمی است از نظر
به قدری که ممکن باشد برطرف شدن نجاست از او بشرط مشغول بودن او بعبادتی که
پاک بودن آن از نجاست واجب باشد و بعضی گفته‌اند که غایب شدن آدمی
حکم پاک شدن او از نجاست نمیکند و این قول احوط است اما حیوان غیر آدمی
پس برطرف شدن عین نجاست بغایب شدن در او کافیست و ملحق میشود
باین باب مسائلی چند اول حرام است استعمال ظروف طلا و نقره و چه خوردن
و آشامیدن و غیر آن در آنها و احوط حرمت نگاه داشتن آنهاست بدون
کار و ساختن نیز دویم ظروف مشرکین و باقی چیزهایی که در دست ایشانست

پاک است

پاک است در وقتیکه علم بنجاست آنها برطوبت نباشد سوای گوشت و پوستی که تذکیه
یعنی کشتن شرعیه آن حیوان معلوم نباشد و ظن در نجاست کافی نیست مگر ظنی که از
شهادت دو عادل بهم رسد و همین حکم دارد هر چیزی که شک بهم رساند بنجاست آن
والا در نجاست علم شرط است سیوم جایز نیست استعمال پوست بهیچ وجه مگر بدو شرط
اول طهارت او در حال حیات دوم ذبح آن و هرگاه علم بهر دو بهم رساند پس
استعمال آن جایز است و در شبهه اظهر وجوب اجتناب است مگر آنکه او را از بلاد مسلمانان
یا بازار ایشان بگیرد و اگر در ولایتی باشد که مسلمان و غیر مسلمان هر دو باشند هرگاه بیشتر
مسلمان باشند جایز است و چنانچه بیشتر کافر باشند جایز نیست و حرام نیست استعمال پوست غیر
ماکول اللحم بعد از تذکیه یعنی ذبح شرعیه آن مگر در نماز پس حرام است در نماز مطلقا چهارم
مکروه است استعمال ظروفی که در آن شراب بوده و نجاست بجسم آن سرایت نموده
مثل کوزه و کدو و کاسه چوبی که رنگ و روغن نداشته باشد و بعضی حرام دانسته‌اند و آن
احوط است هر چند از آن شسته باشند پنجم واجب است شستن ظرف از رسیدن
لعاب دهان سگ چه در خوردن و چه از لیسیدن و غیر آن و چه افتادن سگ در آن
سه مرتبه اول بخاک خشک و بعد دو مرتبه بآب و احوط آن است که دو مرتبه بخاک

خالص و دیگری بخاک و آب هر دو با هم بشویند و دو مرتبه باب خالص که چهار مرتبه
باشد و کامل تر از آن هفت مرتبه است و در خوک هفت مرتبه باب شستن
واجبست و بخاک احتیاج نیست ششم شستن ظرف و غیر آن از شراب و مردن موش
سه مرتبه واجبست و احوط هفت مرتبه است و در سایر نجاسات یک مرتبه کافیست
و احوط سه مرتبه است باب ششم در نمازهای واجبی است و در آن چند فصل است
فصل اول در عدد نمازهای واجبست و نمازهای واجبی نه تاست اول نماز پنجگانه است
۲ نماز جمعه ۳ نماز عیدین یعنی عید رمضان و عید قربان ۴ نماز کسوف و خسوف ۵ نماز زلزله
۶ آیات و ۷ طواف ۸ نماز میت و آنچه بر خود واجب کند بنذر ۹ نهم است و غیر آن
و از آن جمله است نماز اجاره بجهة میت و آنچه سوای اینها است سنت است اما
نماز یومیه هفده رکعت است در حضر ظهر و عصر و عشا هر یک چهار رکعت است و
صبح دو رکعت است و شام سه رکعت است و در سفر یازده رکعت است ظهر و عصر
و عشا هر یک دو رکعت کم میشود و هر یک از نماز یومیه را اول وقت و آخر وقت
است در ادا نمودن آن و اول وقت نماز ظهر وقتی است که آفتاب بوسط
آسمان برسد و آخر وقت پیش از غروب آفتاب است بقدر ادا نمودن

نماز ظهر

نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز عصر بعد از بجا آوردن نماز ظهر است از اول زوال
و بعد مشترک خواهد بود میان ظهر و عصر باین معنی که هرگاه کسی نماز ظهر را فراموش کند و نماز
عصر بجا آورد و آنرا در وقت کرده خواهد بود صحیح است و آخر وقت آن باقی ماندن
روز است بقدر ادا نمودن آن و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و
آخر وقت آن بقدر ادا نمودن عشا است تا نصف شب و اول وقت نماز عشا
بقدر ادا نمودن نماز مغرب است از اول غروب آفتاب و بعد مشترک اند از اول
غروب تا پیش از نصف شب بقدر ادای نماز عشا بنوعیکه گذشت و اول وقت
نماز صبح طلوع صبح صادق است و آخر وقت ادای آن بقدر بجا آوردن آنست
تا پیش از طلوع آفتاب اما جایز است سایر نمازهای فریضه مثل نماز آفتاب و ماه
گرفتن و غیر اینها در جمیع اوقات بجا آوردن ما دامیکه وقت نماز یومیه تنگ نشود
و اما نماز قضای یومیه پس واجبست بجا آوردن آن هر وقت که بخاطر آید
و عقب انداختن نماز یومیه را از اول وقت تا آخر وقت بجهة عذر شرعی و
امید برطرف شدن آن عذر تا آخر وقت جمعی از او اجب میدانند و خلاف
از وجهی نیست و دیگر واجبست علم بهم رسانیدن بداخل شدن وقت نماز و هرگاه مظنه

بهم رساند که وقت شده و نماز کند و بعد معلوم شود که اشتباه کرده نماز را اعاده میکند
مگر آنکه وقت نماز در میان نماز او داخل شود هر چند پیش از سلام باشد تمام میکند
آنرا و اعاده واجب نیست مطلقا و لیکن احوط است و هر گاه پیش از وقت نماز
کند عمداً یا جهلاً باطل است و همچنین سهواً هر گاه مجموع نماز را در خارج وقت بکند یا
بالبعضی از آن و اگر مجموع در وقت اتفاق افتد محل ظن خواهد بود **فصل دوم** در شناختن
قبله است و آن کعبه معظمه است تا ممکن باشد باید رو بخود کعبه نماز کند و هر گاه ممکن نباشد
بسمت او نماز میکند و هر گاه در اندرون خانه کعبه نماز کند بهتر آنست که رو برکن کند که
حجر الاسود در آن بوده باشد و اگر بر بام خانه کعبه نماز کند ایستاده نماز میکند و قدری از بام را
در پیش روی خود اضافه بگذارد و در جمیع حالات نماز و از آن قبله خود قرار میدهد و هر گاه
بعضی از بدن او مساوی بام باز آید بر آن باشد نماز باطل است و اهل هر اقلیمی باید
رو برکن آن اقلیم نماز نماید پس اهل مشرق که مراد از آن اهل عراق است و کسانیکه
در سمت ایشانند باید رو برکن عراق نماز کنند و هر گاه معلوم شود محرابی که معصوم در آنجا
نماز کرده باشد یا قبر امامی باشد یا مثل آن اکتفا بآن نماید و الا بعلامات رجوع
میکند و از آن جمله آنست که مشرق بر دوش چپ و مغرب را بر دوش راست قرار

میدهند و از آنجمله آنست که ستاره جدی را بر خلف منکب که دوش راست باشد قرار میدهند
و منکب میان بند باز و دوش است و علامت اول برای کسانیکه در اطراف غربی
عراق میباشند مانند اهل موصل و بلاد جزیره و همچنین علامت دیگر آفتاب را در وقت
زوال برابر ابروی راست قرار میدهند و اما علامت دومی که گذشت پس برای کسانی
که در اوسط عراق میباشند مانند بغداد و کوفه و حله و مشاهد مشرفه و مستحب است اهل
مشرق را قلیلی میل نمودن بطرف چپ و بعضی قائلند بوجوب و هر گاه علم و ظن بهیچیک را
بقبله بهم نرسد بسبب ابر یا باد یا مثل آن هر نماز را باید بچهار طرف بجا آورد و هر گاه
نماز کردن بچهار طرف ممکن نشود بهر طرف که خواهد نماز کند و احوط آنست
که بهر قدر که از جهات ممکن شود بجا آورد و در قضا بیکطرف نماید و هر گاه در بعضی صورت
و صورت عمل نمودن ظن بجهت قبله و صورت فراموش نمودن مراعات یا تجربه بعد از
فراغ معلوم شود که خطا نموده اگر نماز او میانه مشرق و مغرب اتفاق افتد اعاده نمیکند
مطلقا و اعاده میکند در وقت آنچه را رو بمشرق یا بمغرب بجا آورده و همچنین آنچه
را پشت بقبله گذارده باشد لیکن در این صورت احوط اعاده است در خارج وقت
نیز و اگر در اثنای نماز خطا معلوم شود در صورت اول رو بقبله میکند و نماز را تمام میکند

و در دو صورت دیگر نماز را از سر میگیرد مگر آنکه وقت تنگ باشد پس رو بقبله
میکند و نماز را تمام میکند و جایز نیست نماز فریضه را بر روی چهارپایان یا غیر آن
گذارد در حال اختیار و در حال اضطرار و در راه رفتن واجب است رو بقبله کردن
بقدر امکان و هرگاه صحیح ممکن نشود واجب نیست اگرچه در تکبیرة الاحرام باشد

فصل سیوم در لباس نماز گذار است بدانکه نماز در پوست مردار جایز نیست
هرچند او را دباغی کرده باشند و چیزیکه عورتین را بپوشد نیز جایز نباشد و هم چنین
چیزهای جزوی که از آن سوا شود هرچند نفس سائله نداشته باشند مگر شپش
و کیک و پشه و امثال آن و جایز نیست نماز در پوست حیوانی که گوشت
آن را شرعاً نتوان خورد هرچند ذبح و دباغی کرده باشند و هم چنین در موی و پشم
و کرک آن و آنچه از آن سوا شود هرچند عرقچین و بند زیرجامه یا مثل آن
یا موهای جزو آن نماز جایز نیست و هر یک از اینها جایز است در غیر نماز و غیر آن
هرگاه از حیوانی باشد که گوشت آن را شرعاً توان خورد هرچند از مرده باشد سوای
پوست که شرط است یقین در ذبح آن و بدون علم پوشیدن یا استعمال
آن حرام است مطلقاً و اگر پشم و مانند او را از حیوان مرده ببرند یا بکنند و هرگاه

موضع

موضع متصل بمرده معلوم باشد آنرا بتنهائی میشویند و بعد از آن پاک است مگر آنکه چیزی از
مرده با آن چسبیده باشد و نشستن برطرف نشود پس برطرف نمودن آن پیش از شستن
واجب و جایز است در موی خز خالص و از پوست آن احوط اجتناب است و از پوست و موی
سنجاب نیز احوط اجتناب است و جایز نیست مردان را نماز در حریر محض یا باهم بودن
آن یا چیز دیگر که بسبب کمی آن در جنب آن هیچ محسوب نشود هرچند عورتین را نپوشند
مگر در ضرورت مثل سرما و غیر آن و در حالت جنگ جایز است سواری بر آن و فرش
نمودن آن را هم چنین بالش و لحاف نمودن و حرام است جامه و عمامه و غیره نمودن
در غیر نماز پوشیدن مردان را طلا و سنجاب قرار دادن زیاده بر چهار انگشت بهم
چسبیده احوط منع از آن است هرچند عرقچین و بند زیرجامه و مانند آن از چیزها که
در آنها به تنهائی نماز تمام نشود و خلاف است و احوط بلکه اظهر اجتناب است از آن نیز و هم چنین
نیز جایز نیست نماز در جامه غصبی هرچند عورتین را نپوشند آنرا بلکه هر چیز که مغصوب
باشد هرچند نجس باشد بشرط علم داشتن بر غصبی بودن و هرکه نداند جایز است
و هرگاه فراموش کند و نماز کند صحیح است و چنانچه حکم جایز نبودن نماز در چیزهای غصبی را
نداند احوط قضای نماز است وجوباً و حرام است جامه نازکی که بنماید رنگ و

وحجم بدن را یعنی کنندگی اندام در نماز بر زنان و بر مردان عورتین را و مردان
حرامست چیز بریدن بستن که مانع از قرائت بشود و هم چنین زنان را نیز
نقاب بستن کی مانع از سجود بر آنچه سجده میتوان کرد حرامست و ملحق میشود
بر این فصل چند مسئله **اول** جامه که حجب در آن نماز شرط است و در آن طهارت
از نجاست بنوعیکه پیش گذشت در باب طهارت و اینکه مال او باشد
و خود آن یا منفعت آن یا ماذون باشد نماز در آن بکند یا اذن فحوی داشته باشد
یا اذن شاهد حال یا اذن عامی که علم حاصل شود که بتواند نماز کردن **دوم** پوشانیدن
عورتین واجب است در نماز مطلق و در غیر نماز از نامحرم که نگاه کند کافیست مردان
را پوشیدن عورتین که ذکر و تخمها با موضعی که غایط بیرون می آید و واجب است
بر زنان تمام بدن و رو و دو کف دستها و دو قدم پاها بنا بر اقوی و احوط پوشا
نیدن ظاهر و باطن آنهاست نیز در نماز و هم چنین در غیر نماز از نامحرم که نظر
کند **سیوم** جایز است پوشانیدن یا نمودن جامه بآنچه بپوشاند از امانند
علف و برگ درخت و گل و احوط مراعات ترتیب است بنحو مذکور و هرگاه
چیزیکه بپوشاند عورتین را یافت نشود برهنه و ایستاده نماز میکند و عوض رکوع

وسجود

و سجود ایماء بسر و چشم میکند بشرط خاطر جمع بودن از نظر کردن نامحرم و الا نشسته
نماز میکند با ایماء **دوم** جایز است نماز در هر مکانیکه خالی باشد از نجاستی که سرایت
کند و باید آن ملک او باشد یا اذن داشته باشد بنوعیکه در جامه نماز گذار گذشت
پس کفایت کردن بظن جایز نیست مگر مثل اعیان و صحرا اما پس جایز است نماز در آنها مگر
آنکه بدانند و گمان بکند که مالک کراهیت دارد و لکن احوط اجتناب است با امکان
و صحیح نیست چه در نماز فریضه و چه در نافله در مکانیکه غصب کرده باشد هر چند نفع آن
مغصوب باشد با علم بغصبیت و در حال اختیار نه در حال اضطرار و نه در صورت
ندانستن که غصبی است یا فراموش نمودن چنانچه در لباس گذشت و با اذن مالک
صحیح است و احوط منع است از نماز کردن در جائیکه پهلوی او یا پیش روی زنی
نماز کند خواه محرم باشد و خواه نامحرم بیگانه و هرگاه پرده در میان ایشان باشد یا ده ذرع
فاصله میان ایستادن باشد یا زن در عقب مرد بایستد منع برطرف میشود و در تنگی
وقت هر دو با هم نماز میکنند و شرط نیست طهارت موضع نماز مگر
پیشانی بقدریکه سجود بر آن واجب است باید پاک باشد و نیز شرط است که موضع
مذکوره نجاستی نداشته باشد که بلباس یا سایر جاهای نماز گذار برسد که عفو [illegible]

شدن نماز او نبود پنجم جایز نیست سجود بر چیزیکه از زمین نباشد و از زمین بیرون
نیاید مانند پشم و پوست و معادن طلا و نقره و غیره و چیزیکه از حال بحالی شده باشد
از زمین بسبب سوختن یا مثل آن مثل آهک و گچ و آجر و غیره و جایز نیست بر چیزهائیکه
خورده باشد یا پوشیده باشد و باکی نیست در چیز خوردنی که در سالهای قحط و غلا میخورند
و هم چنین در بناتیکه دوا میسازند مثل دارچینی و زنجبیل و زعفران و احوط منع است و
هم چنین در پنبه و کتان در حال اضطرار و باکی نیست سجود بر کاغذ نانوشته اگرچه از چیزی باشد
و اجتناب از کاغذ حریر احوط است در حال اختیار و اگر بسبب شدت گرما و سرما
نتواند سجود بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است نمود و دفع گرمی و سردی نیز ممکن نباشد
سجده بر جامه خود میکند و اگر ممکن نباشد بر پشت دست خود نماز میکند و اگر
جامه باشد یکی پنبه و یکی کتان و دیگری پشم و غیره اولی مقدم است و جایز است
با نبودن چیزیکه سجده بر آن صحیح است سجود بر یخ و برف و قیر و غیر از معادن یا بر
آن بر پشت دست و هر گاه کاغذ را به خاک نوشته باشند باکی نیست ششم
پاک بودن و خالی از نجاست بنحویکه در لباس گذشت فصل چهارم در بیان
اذان و اقامه است و احکام آن بسیار است اما نمازیکه برای آن مشروع است

نمازهای یومیه وجوب است و در باقی نمازها مؤذن سه مرتبه میگوید الصلوة مستحب
مؤکد است اذان و اقامه خصوصا اقامه در نمازهای یومیه بنحویکه نه و احوط ترک نکردن
اقامه است مردان را و زنان در حالت انفراد و جماعت و کسیکه قضای نماز فریضه کند
اذان و اقامه را در اول میگوید و بعد برای هر نمازی اقامه میگوید و جایز نیست
اذان پیش از داخل شدن وقت نماز و عدد اذان هجده است باین طریق
الله اکبر چهار مرتبه و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد
ان علیا ولی الله و حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل و الله اکبر و
لا اله الا الله هر یک دو مرتبه و ذکر اقامه نیز مثل اذان است لکن ذکر آن هفده است
باین طریق که دو تکبیر از اول می اندازند از اول و یک لا اله الا الله از آخر و بعد از حی
علی خیر العمل در عوض دو تکبیر که از اول انداخته بود دو مرتبه قد قامت الصلوة میگوید و
به ترتیبی که گفته شد باید بگوید و فصل میان اذان و اقامه بیک کلام یا بنشستن و بلند شدن
نماید مستحب است و مکروه است کلام در بین اذان یا اقامه خصوصا در نماز جماعت بعد از
قد قامت الصلوة که تو بعضی حرف زدن بعد از آن حرام است فصل اول در واجبات
نماز است و آن هشت است اول نیت است و آن رکن است بمعنی که باطل میشود

نماز بترک آن عمداً و جهلاً و سهواً و واجب است نیّت قربت و معین نمودن آن
نماز در صورتیکه معین نباشد و احوط قصد وجوب و ادا در وقت و قضا در خارج وقت است
باین طریق بقلب بگذراند که نماز ظهر میگذارم ادا واجب قربةً الی الله و باید آخر
نیّت را با تکبیرة الاحرام که الله اکبر باشد متصل نماید و هرچند همین قدر که بداند از
برای نماز تکبیر میگوید نیز کافیست و واجب است باقی بودن بر حکم نیّت تا آخر
نماز دوم تکبیرة الاحرام است و آن رکن است در نماز باین معنی که بعد از گفتن آن
گویا داخل حصار نماز شده و نماز بزیادتی و کمی آن باطل میشود عمداً و جهلاً و سهواً
و شرطست در تکبیرة الاحرام که الله اکبر باشد آنچه شرط است در طهارت و وضو
و پوشانیدن عورتین و رو بقبله ایستادن بشرط قدرت بر تمامی آنها و الّا آنچه ممکن
شود بجا می آورد در صورتیکه عذر شرعی داشته باشد سیوم قیام است یعنی
راست نمودن کمر و برپا ایستادن و آن واجب است در نمازهای واجب در
وقت نیّت نماز و تکبیرة الاحرام و خواندن حمد و سوره و قیام متصل برکوع
رکن است و همچنین قیام در حالت تکبیرة الاحرام و شرط است قرار گرفتن
و بچیز تکیه نمودن در حال قیام در صورت نبودن عذر و الّا تکیه مینماید و اگر راست

ایستادن

ایستادن ممکن نشود کج می ایستد هرچند بحدّ رکوع برسد و اگر قیام در بعضی اوقات ممکن
باشد و بعضی اوقات ممکن نباشد تکبیرة الاحرام میگوید ایستاده و شروع در قرائت
میکند هر وقت که عاجز شود می نشیند و هرگاه ایستاده را نتواند و عاجز از رکوع
و سجود باشد ایستادن را بجا می آورد و عوض رکوع و سجود ایما میکند و هرگاه کسی
یا قیام یا رکوع و سجود یکی را بتواند بدون دیگری بجا آورد چنین شخص اولی آنست
که قیام را اختیار کند و اگر هیچ صورتهای قیام عاجز شود نشسته نماز میکند و اگر
در بین نشستن قوت قیام بهم رساند برمیخیزد هرچند قرائت را تمام کرده باشد و اگر از
نشستن عاجز شود خوابیده نماز میکند و پهلوی راست مقدم است و بعد از
آن بپهلوی چپ و رو بقبله میکند مانند رو بقبله نمودن میت در قبر و اگر
عاجز شود بر پشت میخوابد و پاها را رو بقبله میکند مانند وقت احتضار و عوض
رکوع و سجود ایما میکند چهارم قرائت است و حمد متعین است در هر نماز یکی
رکعتی و دو رکعت اول سه رکعتی و چهار رکعتی و یکسوره نیز واجب است در نماز واجبی با
وسعت وقت هر سوره که باشد غیر از سوره مخصوصه آینده و نماز باطل میشود به
اخلال بحرف از آن عمداً اگرچه تشدید و حرکت باشد و ما دامیکه نرفته تدارک نماید

و بعد از رکوع نماز باطل است و هرگاه ممکن نباشد که قرائت را درست نماید
واجب است بر او نماز جماعت کردن اگر میسّر شود یا از روی قرآن خواندن
اگر تواند یا همراه دیگری خواند اگر بعجمد و اگر هیچیک ممکن نشود آنچه را داند از حمد
میخواند هرچند بعضی از حمد باشد یا بعضی از آیه باشد و عوض باقی حمد بعضی از آنرا میخواند
و اگر از قرآن چیزی نداند سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر میگوید
بقدر حروف قرائت و آنچه گفتیم مخصوص حمد است و اما سوره ساقط میشود و با بچه و گنگ
که لال باشد و هرکه شل او باشد حرکت میدهد زبان را و در دل نیت قرائت
میکند و با انگشت اشاره میکند و جایز نیست خواندن سوره‌های سجده در نماز
واجب و نه سورهٔ بلندی که هرگاه بخواند سوره وقت فوت شود سوره را نیز
ترک میکند و در رکعت سیّوم و چهارم مختار است در حمد خواندن یا
سه دفعه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و بهتر تسبیح خواندن است
و جهر یعنی بلند خواندن سوره و حمد در نماز صبح هر دو رکعت اوّل مغرب و دو رکعت
اوّل عشا، واجب است بر مردان و اخفات یعنی آهسته خواندن در نماز ظهر و
عصر و یک رکعت سیوم مغرب و دو رکعت آخر عشا، بر مردان واجب است و آهسته خواندن

اخفات بقدریست که قرائت خود را بشنود هرچند تقریری باشد یا بمعنی که هرگاه
جمعیت باشد و فریاد و بلند را کسی نشنود و چه جای آهسته خواندن خود را در صورت تقدیر
میکند که هرگاه گفته شود میشنیدم این قرائت خود را و بلند خواندن آنست که شخص
نزدیک او بشنود بدون جوهر صدا و دیگر همه کافی نیست و آهسته خواندن جهریه
انقدریست که شخص نزدیک با و بشنود با جوهر صدا و بلندی جهر بحدّی است که بسیار بلند
نخواند که داخل فریاد کنند ها محسوب شود و بر زنان بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت
در نماز واجب نیست هر خفات بهتر آنست که آهسته بخواند و هرگاه نامحرم صدای
او را بشنود و باید اخفات نماید یعنی آهسته بخواند و دیگر حرام است آمین گفتن
در نماز و باطل میشود نماز با او و دیگر والضحی و الم نشرح یکسوره اند و الفیل و لایلاف
نیز یک سوره اند و جایز نیست خواندن یکی دون دیگری و احوط نخواندن آنها است
پنجم رکوع است و آن واجب است در هر رکعت از نماز فریضه و نافله یک
مرتبه مگر در نماز گرفتن ماه و آفتاب و زلزله و در رکوع رکن است و در آن پنج چیز
واجب است اوّل خم شدن بمقدار یکه میرسد انگشتان بلکه کف دستها نیز بزانو
برسد بنا بر احوط دوّم آرام گرفتن بقدر ذکر واجب سیّوم ذکر است در وقت

یک مرتبه سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ یا سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ بگوید و در ضرورت
یک مرتبه سُبْحَانَ اللهِ کافیست چهارم سر برداشتن از رکوع است پنجم آرام گرفتن
بعد از رکوع است ششم سجود است و واجب است در هر رکعت از فریضه
دو سجده و هر دو با همدیگر رکن‌اند و بترک یکی از آنها سهواً نماز باطل نمیشود و در سجود
هفت چیز واجب است اول سجود بر هفت عضو و آن پیشانی و کف دستها و سر
زانوها و دو انگشت شست پاها است و احوط مقدار درهم است در پیشانی
دوم گذاردن پیشانی بر چیزی که صحیح باشد سجود بر آن سیوم موضع سجود است
از جائیکه ایستاده است بلندتر از یک خشت نباشد و قدر یک خشت جایز است
و احوط مساوی بودن است و همچنین محل ایستادن نیز و هرگاه پیشانی بر چیزی
واقع شود که صحیح نیست سجود بر آن واجب است کشیدن آن بموضع صحیح و سر را
برداشتن جایز نیست و اگر عذری باشد که نتواند خم شود بسجده برود بقدریکه
ممکن است خم شود و موضع سجده را بلند میکند و هرگاه از آن نیز عاجز شود
ایماء میکند بسر با امکان والّا بهر دو چشم ها و هرگاه در پیشانی دملی
باشد که مانع از سجود باشد گودی میکند از گل یا چوب یا غیره و پیشانی را

بران

بر آن میگذارد تا آنچه از آن صحیح است بر محل سجود قرار گیرد و هرگاه از آن عاجز باشد
بر طرف راست پیشانی سجده میکند و هرگاه از آن هم عاجز باشد بطرف چپ
پیشانی احتیاطاً و هرگاه آن هم ممکن نشود ایماء میکند چهارم ذکر است یکمرتبه سُبْحَانَ
رَبِّیَ الْاَعْلَى وَبِحَمْدِهِ یا سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ کافیست در وسعت وقت والّا به
یکدفعه سُبْحَانَ اللهِ کافیست پنجم آرام گرفتن در سجده است بقدر ذکر واجب ششم
سر برداشتن از سجود است هفتم آرام گرفتن بعد از سجده اول و نشستن هشتم تشهد است
و آن واجب است در رکعت دوم هر نمازی و در رکعت سیوم از نماز سه رکعتی و در رکعت
چهارم از نماز چهار رکعتی و در تشهد پنج چیز واجب است اول نشستن بقدر ذکر واجب
دوم و سیوم شهادتین و احوط آنست که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ
لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ چهارم و پنجم صلوات بر محمد
و آل و باین نحو بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ هشتم سلام است و
آن واجب است بعد از تشهد از نماز دو رکعتی و باید بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْنَا
وَعَلٰی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ یا اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ
و مستحبات نماز بسیار است از آنجمله قنوت در رکعت دوم هر نمازی پیش از
رکوع سنت مؤکده است و باید قنوت بخواند و بقدر اقتصار قلیلی از واجبات

ذکر شده و به مستحبات نیز پرداختیم **فصل ششم** در بیان آنچه باطل میکند نماز را
و آن چند چیز است **اوّل** آنچه باطل میکند وضو را نماز را نیز باطل میکند هر چند
بی اختیار از او سر زند چنانچه در وضو گفته شد **دوّم** رو گردانیدن از قبله بسمت
بجدّی یکه پشت بقبله نمود چه عمداً و چه سهواً باشد **سیوّم** حرف زدن است
عمداً دو حرف یا بیشتر هرگاه دعا و قرآن نباشد و یکحرف مفهم نیز احوط
منع است **چهارم** خنده است هر چند بی اختیار آید عمداً و تبسّم مبطل نیست **پنجم**
فعل کثیر است عمداً یعنی کار بسیاری بکند عمداً نه سهواً مگر سهواً اینقدر کاری
بکند که نگویند او نماز میکند **ششم** گریه است برای دنیا عمداً و در سهواً
احوط آنست که آن نماز را تمام کند و اعاده نیز **هفتم** تکفیر است عمداً و آن گذاشتن
کف دست است بر پشت دست دیگر بطریق سنّیها **هشتم** خوردن و آ
شامیدن است عمداً بنا بر احوط و بدانکه حرام است نماز واجبی را قطع کردن
مگر در خوف ضرر مثل طفلی که بخواهد بچاه افتد یا طلبی از شخصی دارد و هرگاه
مطالبه ننماید آن شخص مرخص دیگر پیدا نخواهد شد و طلب او میسوزد و مانند
اینها در بعضی از اوقات واجب میشود شکستن نماز و دیگر واجب است
بر نمازگذار جواب سلام شخصی که سلام صحیح براو بکند بمثل آن سلام و واجب است

شنوانیدن

شنوانیدن جواب سلام با و اگرچه تقدیراً باشد و سلام چهار نوع است یکی
سلامٌ علیکم یکی سلامٌ علیک یکی السّلام علیکم یکی السّلام علیک
و جایز است دعا خواندن در جمیع حالات نماز بعربی **باب هفتم** در باقی نمازها
واجبی است از آنجمله نماز جمعه است با شروط چند و یکی از آن شروط یا حضور امام علیه السلام
یا نایب خاص اوست یا نبودن هر دو مانند امثال این زمان احوط منع است
مطلق و چون جناب مقدس القاب مجتهد الزمانی ترک از احوط نفرموده از این جهة در
کیفیت آن نپرداخت **و از آنجمله است** نماز عیدین یعنی عید رمضان و عید قربان و آن
واجب است بشروط نماز جمعه و سنت است با ممکن نشدن بعضی از شروط آن لیکن
بانفراد کردن شاید احوط باشد و وقت آن بعد از طلوع آفتاب است تا ظهر
و آن دو رکعت است مانند نماز صبح با نه تکبیر و نه قنوت که پنج قنوت در رکعت
اول و چهار قنوت در رکعت دوّم باشد باینطریق که نیّت میکند دو رکعت نماز
عید قربان میکذارم سنت قربةً الی الله و تکبیر میگوید و حمد سوره میخواند در رکعت
اول تکبیر میگوید و دست را پیش روی نگه میدارد و قنوت را میخواند و بعد دست را می اندازد
و باز تکبیر میگوید و باز دست را بر میدارد و قنوت میخواند و هم چنین تا پنج تکبیر در رکعت

اول میگوید و پنج قنوت میخواند و بعد از آن رکوع و سجود را بجا می آورد و بعد به
رکعت دویم برمیخیزد و حمد و سوره میخواند و چهار تکبیر و چهار قنوت موافق
ضابطه که در رکعت اول گذشت میخواند و بعد رکوع و سجود میرود و نماز را سلام میدهد
و مستحب است که قنوتها را بلند بخواند و مستحب است که این نماز را در زیر آسمان بجا آورد
و محل خطبه در عیدین بعد از نماز عید است و حرام است سفر کردن بعد از طلوع آفتاب
و پیش از نماز عید در صورت وجوب او و از آن جمله نماز آیات است که
گرفتن آفتاب و ماه و زلزله باشد پس وجوب نماز بجهت هر یک از اینها است
و واجب است نیز بجهت هر خوفهای آسمانی مانند تاریکی شدید یا باد سخت و غیر
آن از حوادث که بسبب آن خوف به اکثر خلق عارض شود و وقت آن نماز در کسوف که
گرفتن آفتاب و خسوف که گرفتن ماهتاب باشد از وقتی است که شروع در گرفتن
کند تا وقتیکه تمام وا شود و در نماز زلزله تمام عمر است و واجب است قضای نماز
گرفتن آفتاب و ماه در وقتیکه یقین دانسته باشد و نکرده باشد هرچند قدری از
آن گرفته باشد و هرچند با علم اهمال نماید یا فراموش کند قضا واجب است
و با گرفتن مجموع قرص هرچند بعد از وا شدن قرص بر او معلوم شود و این نماز دو رکعت است

با ده رکوع

با ده رکوع و کیفیت این نماز باین نحو است که نیت میکند نماز آیات میگذارم ادا واجب
قربةً الی الله و بعد تکبیرة الاحرام میگوید و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و ذکر رکوع
را میگوید و بعد راست می ایستد و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و ذکر میگوید و راست میشود بهمین
طریق تا پنج رکوع بیاید در رکعت اول و بعد بسجود میرود و ذکر سجود را میخواند و بعد برمیخیزد و حمد
و سوره میخواند و بدستور رکعت اول پنج رکوع را بجا می آورد با پنج حمد و پنج سوره و بعد بسجود
میرود و نماز را سلام میدهد و پنج قنوت در این نماز مستحب است باینطریق که پیش از
رکوع دوم و پیش از رکوع چهارم در رکعت اول و پیش از رکوع اول در رکعت دویم و
پیش از رکوع سیوم و پنجم در رکعت مزبوره و این نماز را باینطریق که مذکور میشود نیز جایز است
که بعد از نیت و تکبیرة الاحرام حمد میخواند و قدری از هر سوره باشد که پنج آیه باشد که غلط
نکند ترتیب آنرا مثل قل هو الله احد باینطریق که بعد از حمد در رکعت اول بسم الله الرحمن
الرحیم بگوید و برکوع برود و ذکر رکوع را میگوید و بعد سر برمیدارد و دیگر حمد ضرور نیست بگوید
قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ و برکوع برود و باز بعد از ذکر رکوع سر بردارد و بگوید اللهُ الصَّمَد
و برکوع رود بعد از ذکر رکوع باز سر بردارد و بگوید لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ و برکوع رود
بعد از ذکر رکوع سر بردارد و بگوید وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ و بعد برکوع و سجود میرود

و بجهت رکعت دوم برخیزد و حمد بخواند بسم الله الرحمن الرحیم بقصد سورهٔ قل هو الله
احد با هر سوره که خواهد و برکوع برود و مثل رکعت اول پنج رکوع را بجا می آورد یا بعض
از سوره یا پیش از رکوع پنجم سوره تمام شده باشد و برکوع و سجود رفته نماز را
سلام بدهد و قنوت نیز میخواند بهمان طریق که گذشت که درین ده رکوع پیش از رکوع
دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوتها را خوانده باشد و هرگاه این نماز در وقت
نماز یومیه اتفاق افتد اختیار دارد با وسعت وقت هر دو که هرکدام خواهد اول
بکند و اگر وقت هر دو تنگ شود یومیه را اول بکند و اگر وقت یکی وسعت داشته باشد
و وقت یکی تنگ باشد آنرا که وقتش تنگ است باید اول بجا آورد و از انجمله است
نماز میت و آن واجب است بر هر که اظهار شهادتین نماید و منکر ضروری دین نباشد
مثل پدر و مادر است طفل که شش سال تمام داشته باشد و بمیرد و هم چنین دیوانه و کسی
که در بلادی یافت شود که بعضی از ایشان مسلمان و بعضی از ایشان کافر باشند که اگر
مسلمان آن بلاد پیش از کفار باشد انها را داخل مسلمین حساب مینمایند و نماز بر میت
واجب است بر تمامی مسلمانان مکلفین بوجوب کفایی یعنی هرگاه یکی از مسلمین
بر آن میت نماز کنند از دیگران وجوب ساقط میشود و اولی بر نماز میت کسی است

که ارث

که ارث باو میرسد اگر پسر او باشد بهتر و الا دختر او و شوهر اولی است بر زن از سایر ورثه
و جایز نیست پیش نمازی مگر بر کسیکه جامع شرایط امامت باشد و عادل باشد و ولی
نیز اولی از دیگران است و چنانچه هیچ یک قابل امامت نباشد و جهت نایب جامع
الشرایط تعیین نمایند و واجبست نماز گذار رو بقبله بایستد و میت را پیش روی خود بگذارد
و این نماز پنج تکبیر است با تکبیرة الاحرام و چهار دعا در میان تکبیرها و دعای معین واجب نیست
و بهتر است که نیت کند که نماز میکنم برین جنازه حاضر وجوب قربة الی الله
و تکبیر میگوید و بعد بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و تکبیر دوم را بگوید و بعد بگوید اللهم صل علی محمد و آل
محمد و تکبیر سیوم را بگوید و بعد بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
و تکبیر چهارم را بگوید و بعد بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و تکبیر پنجم را بگوید و
فارغ شود و بهتر ازین است که دعای مشهوره را بخواند و نماز میت نمیتوان کرد تا
او را غسل نه دهند و کفن نکنند اگر ممکن باشد مگر آنکه شهید باشد و اگر ممکن نباشد تیمم
بدهند او را و اگر کفن نداشته باشد عورتین او را بپوشانند و الا او را داخل قبر گذارند
و بر او نماز کنند و جایز نیست امامت مگر باذن وارث یا ولی و طهارت شرط

نیت در نماز میت جنب و حایض هر یک میتوانند با و نماز کنند و بر ماموم نیز پنج
تکبیر و چهار دعا واجب است و هرگاه ماموم وقتی برسد که امام بعضی از تکبیر را گفته
باشد متابعت امام میکند و بعد از تمام شدن نماز امام باقی تکبیرها را میگوید
هر چند جنازه را برداشته باشند **خاتمه** در بیان دو مقصد است **مقصد اوّل** در بیان
خلل واقع در نماز است عمداً یا سهواً یا شک کردن اما عمداً به آنکه هرگاه کسی که
اخلال کند عمداً بواجبی از واجبات نماز نماز او باطل است خواه آن واجب از
شروط نماز باشد مانند طهارت و وضو و پوشانیدن عورتین و داخل شدن وقت
نماز و قبله و خواه جزو نماز باشد مانند حمد و قرائت و اجزاء آن حتی تشدیدی
باشد و خواه کیفیت نماز باشد مانند طمانینه و جهر و اخفات در قرائت و ترتیب بعضی
واجبات بر بعضی خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل باشد مگر در جهر و اخفات که بلند
و آهسته خواندن باشد که جاهل در آنها معذور است و هم چنین هرگاه دانسته
چیزی را بجا آورد که ترک آن واجب است نماز باطل میشود و باطل میشود نماز
در جامه غصبی یا نجس بنجاستی که عفو نشده باشد و در موضع غصبی و در سجود
بر موضع غصبی نجس هر چند بدل خشک باشد و اما کسیکه نداند که غصبی است

صحیح است

صحیح است و هم چنین در علم بنا نیش بنجاست در نماز هرگاه در خارج وقت علم بهم رسانند
صحیح است هر وقت و در قول است احوط اعاده است در وقت و اما سجود بر موضع نجس با
ندانستن آن مثل جامه نجس است هر وقت اعاده واجب است و اما سهواً پس اگر در رکن
سهو نماید و داخل در رکن دیگر نشده باشد آن رکن سهو شده را با ما بعد بجا می آورد و
اگر داخل رکن دیگر شده باشد نماز باطل است و هرگاه سهواً از عدد رکعات نماز چیزی
کم کند و بعد از سلام بخاطر آورد و آنرا بجا می آورد هر چند سخن گفته باشد و هر چند طول انجامیده
باشد و دو سجده سهو میکند و اعاده این نماز احوط است و هرگاه رو از قبله گردانیده باشد یا
فعلی که منافی نماز است عمداً و سهواً بجا آورده باشد اعاده لازم است و اما سهواً در غیر رکن
پس در آن چند صورت است اما در صورت اول سهو در واجبات است که موجب تدارک
نیست یعنی بعد از آنکه بخاطر رسید باید و محل آن گذشته باشد بجا آوردن آن ضرور نیست
و آن دوازده جا است **اوّل** سهو در حمد و سوره است یا بعضی از آن تا آنکه به
رکوع رود **دوّم** سهو در جهر و اخفات است مطلقا **سیّوم** در ذکر رکوع است **چهارم** سهو در
طمانینه است تا آنکه سر از رکوع بر دارد **پنجم** سهو در سر برداشتن از رکوع است **ششم**
در طمانینه بعد از سر برداشتن از رکوع است **هفتم** در ذکر سجود است **هشتم** در سجود است

بر یکی از اعضای هفتگانه نیست سوای پیشانی که سهو در آن در هر سجده موجب فوت
رکن است و باطل خواهد شد نهم سهو در طمأنینه در سجود است دهم سهو در ذکر
بر دو سجده بعد از تعیین از سجود است یازدهم سهو در طمأنینه بعد از سر بر داشتن از سجده
اول است دوازدهم سهو در نشستن بجهت تشهد است اما در صورت دوم سهو در
واجبی است که موجب تدارک است در محل بدون سجده سهو در غیر محل بخاطر آید تدارک
احتیاج نیست و آن هشت جا است اول سهو در خواندن حمد است چنانچه سوره را
خوانده باشد و تا به رکوع نرفته است حمد و سوره را میخواند دوم سهو در سوره است
تا بحد رکوع نرسیده است می ایستد و سوره را میخواند سیوم سهو در رکوع است
تا آنکه بجهت سجده خم شود و هنوز پیشانی بمحل سجده نرسیده باشد برمیخیزد و درست می
ایستد و رکوع را بجا می آورد چهارم سهو در سجود است خواه یک سجده باشد و خواه دو
سجده هرگاه پیش از رکوع بخاطر آید برمیگردد و سجده را میکند و برمیخیزد و مابعد
بجا می آورد و در سهو یک سجده اگر بعد از سجده اول طمأنینه را بجا آورده و سجده تنها
بجا می آورد و الا می نشیند و طمأنینه را بجا می آورد و بعد سجده را مینماید پنجم سهو
در تشهد اول است در غیر دو رکعتی هرگاه پیش از رکوع بخاطر آورد می نشیند

و تشهد میخواند

و تشهد میخواند و برمیخیزد و اعاده ذکر رکعت سیم را مینماید و زیادتی اجزا ضرر ندارد ششم
سهو در سجده آخر است هفتم سهو در تشهد دویم است هرگاه پیش از سلام بخاطر آید تدارک
مینماید و در صورت اول اعاده تشهد لازم است هشتم سهو در صلوات بر محمد و آل محمد است
یا یکی از آنها هرگاه در تشهد اول باشد و پیش از رکوع بخاطر آید می نشیند و آنرا بجا می آورد
و برمیخیزد و ذکر را اعاده میکند و اگر تشهد دویم باشد و پیش از سلام بخاطر آرد آنرا
بجا می آورد و بعد سلام میگوید و اگر در تشهد اول بعد از رکوع در تشهد ثانی بعد از
سلام اگرچه در نماز دو رکعتی باشد بخاطر آرد آنرا قضا میکند اما در صورت سیوم سهو در
واجبی است که موجب تدارک با سجده سهو آن در دو جا است یکی سهو در تشهد است
و دیگری سهو در یک سجده است و هرگاه بعد از رکوع متذکر شود هر یک را بعد از
سلام قضا میکند و دو سجده سهو بجا می آورد و اما شک کردن پس هرگاه در عدد رکعات
نماز دو رکعتی یا سه رکعتی واجبی شک کند آن نماز باطل است اگرچه بعد از اکمال سجدتین
باشد و همچنین باطل است نماز هرگاه نداند که چند رکعت کرده است و هرگاه شک در
رکعت اول از نماز چهار رکعتی شک کند نیز باطل است و در نماز کسوف و خسوف هرگاه شک
کند در عدد رکعات نماز باطل است و اگر در عدد رکوعات شک کند بنا بر کم میگذارد

مگر شک در رکوع پنجم و ششم که آن نیز شک در رکعات میشود پس نماز باطل است
و امّا شک نمودن در فعلی از افعال نماز پس هر گاه وقت آن باقی باشد یعنی داخل فعل دیگر
از افعال نماز دیگر نشده باشد آن فعل را با ما بعد آن بجای آورد و اگر بعد از آن علم
بهم رساند که آن فعل که شک کرده بود بجا آورده بود مکرر شده است هر گاه آن فعل
رکن باشد نماز باطل است و الّا صحیح است و هر گاه بعد از دخول در فعل دیگر شک در
فعل پیش کند آن شک اعتبار ندارد و نماز او صحیح است هر چند آن فعل دویّم
از افعال باشد که با لاصل واجب باشد و هر گاه در اثنای خواندن سوره شک
کند در حمد احوط عدم سجده و اعاده سوره مکرر شدن حمد در این وقت ضرر ندارد و هر گاه در
نماز شک کند و یکطرف رجحان یابد یعنی گمان و یکطرف آن هر یک در نظرش قوّت
دارد شرعست اسم او ظن میگویند بنا بر ظن میگذارد مطلقا چه در افعال باشد و چه در
عدد رکعت هر یک از نماز یومیّه و امّا احوط در نماز دو رکعتی که نماز صبح باشد و نماز
و در دو رکعت اوّل از نماز چهار رکعتی آنست که بعد از عمل کردن بظن آن نماز را
اعاده کند هر گاه آن شک در عدد رکعات باشد و در افعال چندان احتیاج
احتیاط ندارد و هر گاه شک در عدد رکعات کند و یکی از دو طرف شک رجحان

بر دیگری

بر دیگری نداشته باشد و هر دو طرف مساوی باشد آن چهار صورت دارد اوّل
شک میان دو و سه است بعد از اکمال سجدتین رکعت دویم و پیش از آن باطل است
پس بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از آن یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته نماز احتیاط بجای آورد و اختیار کردن یک رکعت ایستاده بهتر است دویم شک
کردن میان سه و چهار است و در هر جای نماز بنا را بر چهار میگذارد و بعد از تمام
نماز نیز دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا می آورد و اختیار دو رکعت نشسته
در اینجا احوط است سیوم شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز ایستاده بجای آورد چهارم شک در میان دو
و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجای آورد و دو رکعت ایستاده را پیش از دو رکعت نشسته
کردن واجب است و امّا هر جائی که شک بدو یا بیشتر تعلق گیرد شرطش آنکه
بنا را بر بیشتر گذارد و نماز را تمام کند و احوط هر چه تعلق گیرد بعمل آورد و اکمال سجدتین
آنست که پیشانی را از سجده دویم از خاک برداشته باشد و امّا شک میان
چهار و پنج و آن سیزده صورت است دو صورت آن صحیح است یکی آنکه شک کند

در قیام بیش از آنکه برکوع رفته باشد بنا را بر چهار میگذارد و می نشیند و تشهد
میگوید و نماز را سلام میدهد و بعد از آن یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا می آورد و یکی دیگر آنکه شک کند بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دویم
که آیا این چهار بوده یا پنج بنا را بر چهار میگذارد و نماز را سلام میدهد
و سجدهٔ سهو بجا می آورد و امّا در یازده صورت دیگر احوط آنست که
بنا را بر پنج میگذارد و نماز را تمام میکند و دو سجدهٔ سهو بجا می آورد و آن
نماز را به نیّت قربت اعاده میکند امّا در رکعات نماز احتیاط بدوا جلست
حمد خواند به تنهائی و تسبیح جایز است و احوط آنست که بعد از سلام
نماز پیش از فعل منافی بجا آورد و همچنین اجزاء فراموش شده را که
تشهد و یک سجده باشد و هرگاه در اثنای نماز احتیاط علم بهم رساند
بصحّت نماز و عدم احتیاج با آن نماز احتیاط پس آن نافله خواهد بود و
جایز است قطع نمودن آن و اگر علم بهم رساند بعکس کافیست تمام نمودن
آن مطلقا و لیکن احوط اعادهٔ آن نماز است در صورتیکه نماز احتیاط
مطابق نباشد با فوت شده و امّا کثیر الشک التفات بشک نمیکند بلکه نماز را

میگذارد

میگذارد بر واقع شدن آن فعل مگر آنکه مستلزم زیادتی باشد پس بنا بر صحت میگذارد
و همچنین است کثیر السهو هرچند احوط عدم است و مراد بعدم التفات در اینجا واجب
نبودن دو سجدهٔ سهو است و امّا فعل سهو شده را پس واجب است بجا آوردن او امّا قضای
تشهد و یکسجده باید اعادهٔ نماز بنماید اگر رکن باشد و داخل رکن دیگر شده باشد و کثیر الشک
کسی است که او را در عرف کثیر الشک بگویند که بسیار شک میکند هرگاه در فعل خاصی
بسیار شک نمود در سایر افعال نیز حکم کثیر الشک دارد و حکم کثیر الشک دارد اگر که در
نماز احتیاط شک کند پس بنا بر اکثر میگذارد مگر آنکه مستلزم زیادتی باشد پس بنا را
بر اقل میگذارد و همچنین التفات نمیکند هرگاه شک کند که آیا شک کرده ام یا نه
و هرگاه یکی از امام و ماموم شک کند و دیگری یقین داشته صاحب شک رجوع میکند بصاحب
یقین و همچنین هرگاه دیگری ظن داشته باشد و دیگری یقین هرگاه رجوع بظن قوّت
بهم رسد رجوع نماید و الّا احتیاط را ترک نباید کرد و آنکه بنا را رجوع به یقین گذارد
بعد از آن نماز را اعاده مینماید یا آنکه قصد انفراد نماید و فرقی نیست در ماموم میان
یکی و بیشتر چه عادل و چه فاسق باشد رجوع بثالثی جایز نیست مگر آنکه موجب ظن باشد
و هرگاه امام و ماموم هر دو مظنّه بهم رسانند مخالف یکدیگر انفراد واجب است و هرگاه

هر دو در یک فعل شک کنند واجبست بر هر دو عمل کردن بمقتضای آن و اگر محل
شک مختلف باشد رجوع نماید بانچه متفق باشند بر آن و ترک مینماید آنچه را
تنها باشد هر یک از آنها بآن چنان که یکی شک کند میان دو و سه و یکی میان سه و چهار
هر دو بنا را بر سه میگذارند و هر گاه رابطه میان ایشان نباشد انفراد واجبست
و هر یک از ایشان عمل میکنند بحکم شک خود چنانچه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری
شک کند میان چهار و پنج و هر گاه ماموم بسیار باشند و مختلف با امام شوند اگر
رابطه جا موم میان جمیع ایشان باشد رجوع بآن رابطه مینمایند والا قصد انفراد مینمایند
وجوباً چنانکه گذشت و هر گاه امام و بعضی را بخاطر باشد پس نیت انفراد که
بر کسانیکه شک کرده اند واجبست مگر آنکه از گفته کسانیکه شک نکرده اند
ظن بهم رسانند در هر صورت عمل بشک نکنند و هر گاه امام یا ماموم کاری بکنند
که باعث سجده سهو شود بر همان یکی سجده سهو واجبست و بر دیگری چیزی
نیست و اما سجده سهو در پنج جا واجبست **اول** فراموش نمودن یک سجده
دویم فراموش نمودن تشهد است **سیوم** حرف زدن است سهواً در
کمان بیرون رفتن از نماز باشد **چهارم** شک در میان چهار و پنج است

بعد از اکمال سجدتین

بعد از اکمال سجدتین که سر برداشتن از سجده دویم باشد **پنجم** در سلام واقع شدن است در
غیر محل اما احوط آنست که برای هر زیاد و کمی سجده سهو نمایند و هم چنین در قیام محل
قعود و بالعکس و موضع سجده سهو بعد از نماز است با تشهد خفیف که واجبست و سلام
آن باینطریق است که بعد از سلام دادن نماز نیت میکند که دو سجده سهو بجا می آورم
واجب قربة الی الله و بسجده میرود و میگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد
و آل محمد یا آنکه بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته و سر از سجده بر میدارد و می نشیند و آرام میگیرد و بعد باز بسجده میرود و
هم چنین ذکر میکند و سر برداشته می نشیند و میگوید اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد بهتر
آنست که بعد بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و از آنچه از برای
سجده واجب بود از صفت عضای بخاک گذاردن و رو بقبله بودن و غیره سوای
ذکر سجده که تغیر یافته از برای سجده سهو نیز واجبست **مقصد دوم** در بیان احکام
نماز قضا است بدانکه هر گاه کسی نمازی از نمازهای واجبی ترک کند خواه عمداً
و خواه سهواً خواه به سبب خوابیدن و خواه بسبب خوردن چیزی که او را مست کند

قضا میکند آن نماز را بشرط اینکه در وقت فوت شدن آن نماز بالغ و
عاقل و مسلم و سالم از حیض و نفاس آن باشد و قدرت بر طهارت اختیاری یا اضطراری
داشته باشد مگر نماز جمعه و عیدین که آنرا قضا نمیکنند و کسانیکه اظهار شهادتین
مینمایند لیکن انکار بر بعضی از واجبات و ضروریات دین میکنند مانند
ناجی و خارجی هرگاه نمازی از ایشان فوت شود یا نماز باطلی موافق اعتقاد
خود گذارده باشند هرگاه بمذهب حق درآیند آنرا قضا میکنند و آنچه را موافق
اعتقاد خود صحیح کرده اند قضا ندارد و اگر شخصی در تمام وقت نماز بیهوش باشد و به
آن سبب نماز او فوت شود قضا بر آن واجب نیست مگر آنکه مقدار طهارت
با یک رکعت از نماز دریابد و هرگاه بیهوشی به سبب فعلی از افعال او باشد قضا
احوط است و هرگاه فوت شدن نماز به سبب قدرت نداشتن بر طهارت
باشد مطلقا احوط قضا است و در نماز قضا ترتیب واجب است مانند ادا
هرگاه در ترتیب علم داشته باشد و با نداشتن علم ترتیب مراعات ترتیب
احوط است و واجب است مقدم داشتن نماز فوت شده بر نماز حاضر
که ادا باشد مگر آنکه وقت حاضره تنگ شود پس در آن وقت واجبست که

نماز حاضره را

نماز حاضره را مقدم دارد بر فوت شده و هرگاه نماز حاضره را با وسعت وقت عمداً
مقدم دارد بر فوت شده باید آن نماز را اعاده نماید بعد از آنکه فوت شده را قضا
نماید مگر آنکه وقت حاضره تنگ شود و اگر فراموش نموده باشد که نماز فوت شده
بر ذمه او است قضای حاضره خود درست است و اگر در بین نماز به خاطرش آید که بر ذمه او
نماز فوت شده است عدول مینماید باین معنی که نیت را براین قرار میدهد که این
نماز فوت شده است و باید پیش از آنکه داخل رکعتی که زیادتر از آن فوت شده باشد
نشده باشد و اگر در بین نماز نافله بخاطرش آید نماز را از سر گرفتن واجبست و
نمازی که در سفر فوت شود قضای آنرا قصر مینماید هرچند در حضر باشد و آنچه در حضر
فوت شود تماما قضا مینماید هرچند در سفر باشد و اگر در اول وقت در سفر باشد
و آخر وقت در حضر یا بالعکس جمع میان قصر و تمام احوط است اگرچه اظهر آنست که
اعتبار به حال اوست و نماز جهریه را جهراً قضا میکند و اخفاتیه را اخفاتاً مطلقا
پس هر نمازی که از او فوت شود در حالتیکه قدرت بر قیام یا رکوع یا سجود یا غیر
آن نداشته باشد قضا میکند آنرا با واجبات مذکوره مثل اوقات صحت و همچنین
هرگاه وقت قضا کردن قدرت داشته باشد بر آن و مخیر است در جهر و اخفات در نماز

چهار رکعتی بعکس آن و مرتد قضا میکند مطلق نماز را که در زمان ارتداد از آن فوت شده
باشد و هرگاه یک نماز از غیر معین از نمازهای یومیه در حضر از وی فوت شده
باشد یک نماز دو رکعتی بجا می آورد به نیت صبح و یک نماز سه رکعتی به نیت مغرب و
یک نماز چهار رکعتی بجا می آورد به نیت تردید میان ظهر و عصر و عشا مخیر است مقدم داشتن
هر یک از سه نماز بر دیگری و پنج نماز احوط است و هرگاه در سفر فوت شده باشد
یک نماز سه رکعتی میگذارد به نیت مغرب و یک نماز دو رکعتی به نیت تردید و پنج
نماز احوط است و هرگاه نماز بسیاری از او فوت شده باشد آنقدر نماز را
میکند که خاطر جمع شود که دیگر قضا در ذمه او نباشد و مظنه نیز کافیست و هرگاه کسی
نماز عشا را فراموش کند یا خواب رود و وقت ادای او بگذرد آن نماز را قضا
میکند و روزه آن روز بر آن واجب است **باب هفتم** در احکام نماز جماعت
و نمازهای واجبی بجماعت کردن سنت است خصوصا نماز یومیه و جایز نیست جماعت
در نافله مگر در نماز طلب باران و عیدین و شرط است ایمان و عقل و عدالت و
بالغ بودن و ولد الزنا نبودن در امام و شرط است آنکس را که با امام قصد اقتدا میکند
که علم بعدالت امام بهم رساند و بر کسیکه قرائت را نداند و ممکن نباشد که یاد

بگیرد

گیرد واجب است که نماز خود را بجماعت نموده باشد و کمتر عددی که بآن جماعت درست میشود دو
است یکی امام و دیگری ماموم هرچند ماموم زن باشد و یا طفلی که نابالغ باشد و ماموم
در می آید جماعت را در حال قیام امام قبل از رکوع یا در حال رکوع و جایز نیست آنکه میان
امام و ماموم حایلی باشد مانند دیوار یا پرده یا مثل آن که مانع از دیدن امام یا دیدن کسیکه
امام را به بیند هرچند ماموم زن باشد احتیاطا اگرچه اظهر در زن جواز است و اگر
هرگاه حایل بین صفوف باشد نماز کسیکه در عقب حایل میباشد باطل است و چنانچه حایل
کوتاه باشد و در وقت ایستادن مانع از مشاهده نباشد ضرر ندارد و در حالتیکه مانع از
عبور باشد نه مشاهده مثل پنجره و غیره احوط اجتناب است پس هرگاه ماموم امام را به بیند
یا آنکس که امام را می بیند نمازش صحیح است و هرگاه نه امام را به بیند و نه کسیکه امام را می بیند
نمازش باطل است و جایز نیست بالاتر ایستادن امام بر ماموم در زمین هموار مگر در زمین سرا
شیب و بالا ایستادن ماموم بر امام جایز است و جایز نیست دوری ماموم از امام یا صف
پیش زیاده بر یک گام بنابر احوط و باید دوری ماموم بحدی نباشد که در عرف بگویند عقب
امام نماز نمیکنند پس جایز نیست مگر در صورت متصل بودن صفها با یکدیگر هرچند در پای نماز نیت
انفراد کنند یا نماز ایشان تمام شود پس در این صورت واجب است قصد انفراد نمودن یا باطل

اگر نزدیک شدن بجبهه فعلی مبطل ممکن نشود جایز است صفهای دور از امام پیش از صفهای
نزدیک باو تکبیرة الاحرام بگویند ولیکن احوط عدم است و کسیرا که نماز با نماز امام عادل
در رکعات مساوی باشد در دو رکعت اول حمد و سوره از او ساقط است و باقی افعال
و ارکان را باید بجا آورد با امام و در عقب امام غیر عادل بر ماموم قرائت حمد و سوره واجب است
بقدر امکان و هرگاه امام برکوع رود پیش از تمام شدن قرائت ماموم باید ماموم قراءة
را ترک کند و متابعت امام نماید و واجب است متابعت امام عادل در افعال و
تکبیرة الاحرام و در اقوال نیز بنا بر احوط و هرگاه ماموم نیز سبقت کند که امام تکبیرة
الاحرام را گفته است او نیز تکبیرة الاحرام را بگوید به نیت جماعت و بعد تکبیر
نگفتن امام بر ماموم معلوم شود باید عدول به نیت انفراد نماید و باطل بودن آن
نماز مشکل است و هرگاه ماموم پیش از امام سهواً برکوع یا بسجود برود یا سر
بردارد عود نماید و در صورت عمد بر همان حال باقی بماند لیکن احوط اعاده
این نماز است مگر در سر برداشتن از رکوع یا سجود سهواً اگر در صورت اول
عود نکند یا صورت دویم عود کند نماز باطل است و جایز نیست ماموم مقدم
بر امام عادل باشد و مساوی جایز است لکن افضل عقب ایستادن است

اگر

اگر چه ظلی باشد باید که نیت جماعت کند و بقدر آن است که در قلب بگذراند که نماز ظهر
یا فلان میگذارم و اقتدا به پیشنماز حاضر واجب قربة الی الله و هم چنین نیت اقتدا
با امام معین کند پس اگر نیت اقتدا نکند یا نیت اقتداء با امام غیر معین کند یا بدو امام
یا بغیر اقتداء کند یا نیت اقتدا بر زید کند و بعد معلوم شود که عمرو است نماز باطل است
و هرگاه نیت اقتدا با امام حاضر کند و گمان کند که زید است و بعد معلوم کند که عمرو است
احوط اعاده نمودن است و هرگاه دو نفر با هم نماز کنند و بعد از نماز هر یک گوید که ماموم
بودم نماز هر دو باطل است و هرگاه هر دو گویند که امام بودیم نماز هر دو صحیح است و شرط
نیست در نماز جماعت مساوی بودن نماز امام و ماموم در عدد رکعات و نه یک
نوع بودن در نماز و جایز است اقتدا کردن حاضر و مسافر بر یکدیگر و اقتدا کسیکه
نماز واجب میگذارد بنافله گذار در جائیکه گذاردن نماز نافله در نماز جایز است
و اقتدا نافله گذار بنافله فریضه گذار باینطریق که شخصی نماز خود را فرادی نموده
و بعد دید که امام همان نماز را میگذارد و آن نیز آن نماز را اقتداء با آن امام
نماید یا آنکه امام و ماموم هر یک نماز خود را بانفراد نموده بعد جایز است که آن
نماز را مستحباً بجماعت نمایند یا آنکه امام نماز خود را فرادی و شخصی نماز فریضه خود را

بجا نیاورده امام را وا میدارد که منتهی نماز خود را اعاده نماید که او نیز وجهی خود را نجات
نموده باشد و شرط است در مجموع این صورتها مساوی بودن نماز امام و مأموم در
کیفیت پس جایز نیست اقتدای نماز یومیه بنماز کسوف و خسوف و بالعکس و همچنین نماز
میت و نماز عیدین و بالعکس آن و هرگاه مأموم و امام هر دو برهنه باشند پس پهلوی یکدیگر
می نشینند و امام در میان ماموین می نشیند و اندکی زانوهای خود را مقدم میدارد و
عوض رکوع و سجود ایما میکند و هرگاه زن امامت زنان کند پهلوی یکدیگر می ایستند
و پیش ایستادن جایز نیست و هرگاه زنان اقتدا بمردان کنند در عقب او می ایستند
و جایز نیست اقتدا به ایشان باشند و کسیکه تمام قرائت را درست بخواند بکسی
قرائت را یا بعضی از آن را نداند هرچند بحرف یا تشدید باشد و همچنین کسیکه
زبان او عیب داشته باشد و بعضی حروف را بدل کند و جایز نیست اقتدا مرد بزن
یا بخنثی و خنثی بخنثی و جایز نیست اقتدا زنان بزنان در نماز فریضه بنابر
احوط هرچند جایز بودن ظاهر است و امامیکه در مسجد امامت میکند دایم اولی است
از دیگری و صاحب منزل اولی است بر اجنبی و امیری که مامور از جانب امام باشد
اولی است از دیگران با شرایط امامت هرچند دیگری از ایشان افضل باشد و هاشمی

اولی است

اولی است از دیگری مگر بصفت مذکور بنابر مشهور و هرگاه امام را حدثی عارض شود
جایز است که ماموین یا بعضی از ایشان نماز را بانفراد تمام کنند و هرگاه فسق امام یا کفر
امام یا نداشتن طهارت امام یا مثل آن بعد از نماز بر ماموم ظاهر شود اعاده بر او نیست و هرگاه
در میان نماز معلوم شود عدول مینماید بنیت انفراد و هرگاه کسی داخل شود بموضعیکه نماز جماعت
گذارند و در آن موضع ترسد که پیش از رسیدن بصف رکوع را در نیابد در همانجا
نیت میکند و تکبیرة الاحرام را میگوید و برکوع میرود و در اثنای رکوع ملحق بصف میشود بشرط
آنکه دور از امام نباشد بقدریکه دوری میان امام و ماموم جایز نیست بنابر احوط
و همچنین در این ذکر واجب راه میرود و فعل کثیر از او سر نزند و احوط است که پاها
را بکشد و هرگاه امام در اندرون محراب بایستد و کسانیکه هم طرف و آن طرف ایستند
و او را نبینند نماز ایشان در صف اول محاذی او باطل است و نماز سایر صفوف صحیح است و
هرگاه ماموم دریابد بعضی از نماز را و بعضی رکعات از او فوت شود آنچه را دریابد با امام
اول نماز حساب میکند و بعد از سلام دادن امام باقی را بجا می آورد و حمد و سوره
نیز در رکعت اول و ثانیه میخواند بقدریکه ممکن شود در جائیکه امام تسبیح بخواند و هرگاه
سوره ممکن نشود اکتفا مینماید بآنچه میسر شود از آن و با امام برکوع میرود و لیکن احوط

آنست که در صورت علم بدرک نمودن حد نیت اقتدا اکنند بلکه در وقت تکبیر گفتن
امام برای رکوع واگر پیش از آن نیت کرده و چنین صورتی آنچه را ممکن شود میخواند
و با امام رکوع میرود و احتیاط آن نماز را اعاده میکند و آهسته خواندن در رکعتی که
دریافته است واجب است هر چند در نمازی باشد که بلند خواندن واجب باشد
مگر آنکه امام بجا آورد و نماز را تمام کند و ماموم باقی را بعد از سلام دادن امام بجا
آورد پس احوط جهر است در موضع جهر و اما در وقت تشهد مخصوص با امام ماموم
نیز می نشیند سر پا دور از زمین وجوباً بنا بر احوط و تشهد میگوید با او بقصد
ذکر مستحب و هر گاه سبحان الله بعوض آن بگوید شاید اولی باشد و هر وقت تشهد
خود افتد واجب را بجا می آورد و ملحق با امام میشود و قنوت با امام میگوید و قنوت
خود را نیز بجا می آورد و هر گاه کسی امام را دریابد بعد از رکوع رکعت آخر تکبیر میگوید
و با امام بسجود میرود بدون رکوع بعد از آنکه امام سلام بگوید برخیزد و نماز را
از سر میگیرد و هر گاه در ما بین سجود امام را دریابد تکبیرة الاحرام را میگوید و یک
سجدهٔ آخر را با امام در می یابد و می نشیند تا امام سلام دهد و بعد برخیزد و نماز را
از سر میگیرد و اگر بعد از سجدتین رکعت آخر امام را دریابد تکبیرة الاحرام میگوید

دمی نشیند



دمی نشیند تا امام سلام میدهد و بعد برخیزد و قرائت مینماید و احتیاج به نیت و تکبیرة الاحرام نیست
و نماز را تمام میکند و جایز است ماموم پیش از امام سلام دهد و هر گاه عذری داشته باشد
با نیت انفراد و هر گاه در بین نماز باشد جایز است او را مخالفت امام با عذر به نیت انفراد
و در این صورت اگر چه بعد از قرائت خواندن امام باشد اکتفا بآن مینماید و اگر در اثنای آن
باشد باقی را تمام میکند و اگر پیش از آن باشد قرائت را بجا می آورد و لیکن احوط
اولی در دو صورت اول نیز از سر خواندن قرائت است **خاتمه** در بیان دو فصل اول

فصل اول در احکام مساجد است بدانکه حرام است که بیت الخلا را داخل مسجد کند اگر چه بنای آن
اول بر آن باشد و جایز است مسجدی که مشرف بر خراب شده را خراب نمودن و جایز است کار کردن
اسباب آن را در سایر مساجد بشرط خراب شدن و ممکن نبودن ساختن آن بنا بر احوط و حرام است
نقش نمودن آن مساجد بطلا و بصورت بنا بر احوط و داخل نمودن نجاست با شستن آن در مسجد
هر چند مسجد و فرش مسجد ملوث نشود بنا بر احوط **فصل دویم** در نماز خوف و نماز سفر است

اما نماز خوف پس واجب است قصر در چهار رکعتی چون قصر در نماز سفر خواه در سفر
و خواه در حضر و خواه بجماعت و خواه به تنهائی باشد و بعضی گفته اند شرط قصر در آن
بر اتمام باشد که نماز را تمام کند و خالی از وجهی نیست و کسیکه به کل فرو رفته باشد

و یا غرق شده باشد نماز میکند به قدری که ممکن باشد و قصر نمیکند مگر آنکه برای خوف
غرق شدن و در قصر امید سلامت باشد لکن احوط است قضای بعد از آن
و احوط اعتبار یکی وقت است در مطلق قصرا اما نماز قصر واجب است در هشت
فرسخ و در چهار فرسخ یا بیشتر که کمتر از هشت فرسخ باشد هرگاه اراده برگشتن
در آنروز یا آن شب داشته باشد و هرگاه اراده برگشتن در آنروز یا در آن
شب نداشته باشد و قاطع سفر از نیت اقامه و مانند آن بعمل نیاورده در
اثنای آن سفر مخیر است میان قصر و اتمام و جمع میان هر دو احوط است با ممکن
بودن و اگر ممکن نباشد اتمام احوط است و شرط است در قصر چند چیز **اول**
آنکه قصد هشت فرسخ داشته باشد هر چند به تبعیت باشد مانند غلام و کنیز
و زوجه و اسیر هرگاه قصد برگشتن نداشته باشد یا ممکن نباشد ایشانرا که
برگردند و باید قصد هشت فرسخ یا نهایی هشت فرسخ داشته باشند پس اگر
قصد هشت فرسخ نمود بعد از گذشتن از محلی که رخصت شرعی در قصر نماز و خوردن
روزه باشد در آنجا منتظر رفیقی شود و بدون رفیق جزم بسفر بهم نرساند نماز را تمام
میکند و اگر جزم بهم رساند بسفر یا آنکه منتظر رفیق شدن بعد از رفتن هشت فرسخ

شرعی باشد

شرعی باشد تا مدت سی روز نماز را قصر میکند و اگر متردد باشد میان رفتن و ماندن
ما دام که قصد اقامه ده روز نموده قصر میکند و اگر پیش از گذشتن از حد ترخص متوقع
و منتظر رفیق باشد نماز را تمام میکند **دوم** آنکه در پی رفتن قصد اقامه ده روز یا گذشتن
بمحلی که شش ماه یا بیشتر در آن بقصد وطن مانده باشد نکند هر چند آن مدت متفرق باشد
و اگر قصد اقامه یا گذشتن بملک مزبور نماید در آن راه رفتن قصر میکند و در منزل تمام میکند
هر قدر که بماند و هرگاه قصد سفر تازه نموده که هشت فرسخ باشد باز بنا را به قصر میگذارد
و هرگاه در ابتداء سفر قصد نداشته باشد که در پی آن قصد اقامه نماید نماز را
قصر نموده باشد و بعد از آن قصد نماید آنچه را قصر کرده قضا نمیکند هر چند کمتر از هشت فرسخ
باشد و اگر داخل نماز شود به نیت قصر و در آن بین قصد اقامه نماید نماز را تمام میکند بشرط
سیوم آنکه سفر حرام نباشد مانند سفر تابع حاکم ظالم در ظلم او و سفر بجهت صید لهو
و لعب و فرقی نیست میانه خود سفر حرام باشد یا غایت مقصود از آن حرام باشد
و در سفر صید بجهت احتیاج قصر میکند و هرگاه صید بجهت تجارت باشد در روزه قصر
معین است اما در نماز احوط جمع میان قصر و اتمام است و اگر در اثنای سفر مباح قصد
معصیت کند رخصت بر طرف میشود و اگر در اثنای سفر معصیت قصد طاعت کند قصر میکند

بشرط اینکه بقیهٔ سفر به قدر هشت فرسخ باشد شرط چهارم آنکه شغل و عمل او نباشد
مثل عرب صحرانشین و چاروادار و ملاح سفر و تاجر که از شهر بشهر میگردد برای
تجارت و شبانان که همیشه در پی آب و علف است و قاصدی که از شهر بشهر برای امر
قاصدی میرود و همیشه این شغل و عمل اوست و امثال ایشان اما اشخاص مذکور
بعد از سه سفر تمام میکنند نماز و روزه را و غیر ایشان تمام نمی کنند نماز و روزه را
تا آنکه در عرف بگویند سفر شغل و عمل ایشان است و هرگاه کثیر السفر یعنی کسی که
بسیار سفر کند و در بلدی قصد اقامت کند بعد بنا به سفر تازه بگذارد رجوع به قصر میکند
در سفر اول و هم چنین اگر در بلد خود ده روز بماند یا در بلدی بعد از تردد سی روز
ده روز بماند و اگر در بلد خود یا بلد دیگری پنج روز بماند نماز و روزه را تمام میکند مطلقا
و بعضی گفته اند که نماز و روزه را قصر میکند و نماز شب را تمام میکند و روزهٔ ماه مبارک
را بگیرد و وجه احوط است شرط پنجم حد ترخص است یعنی موضعی که بعد از که شخص از آن
موضع مرخص است که روزه را افطار نماید و نماز را قصر کند و آن پنهان شدن آخر دیوار
شهر است که از آن بیرون میرود و نشنیدن اذان آن آخر شهر است و به نشنیدن
اذان و ندیدن دیوار هر دو قصر میکند و افطار می نماید و هم چنین است به پنهان

شدن یکی

شدن یکی از آن دو تنها یا ندیدن یا نشنیدن دیگری اما در صورت شنیدن یا دیدن
یکی بدون دیگری پس احتیاط میکند به نکردن افطار و تاخیر نماز یا جمع میان قصر و
اتمام اما اعتبار در شنیدن اذان و دیدن دیوار هر یک وسط آن است که و اعتبار
بعمارات بلند و مناره و باغات و نحو آن نیست و هم چنانکه حد ترخص شرط است
در ابتداء سفر هم چنین نیز شرط است در انتهای آن پس بدیدن دیوار شهر یا شنیدن
اذان نماز را تمام میکند هر چند داخل نشده باشد و احوط جمع است و مسافر مخیر است در
قصر و اتمام نماز نه روزه در چهار موضع مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر شریف حضرت
امام حسین ع باشد و اتمام افضل است و احوط و اولی در مسجد مکه معظمه و مدینه مشرفه قصر است
و هرگاه در سفری که قصر نماز در آن واجب است عمداً تمام کند تمام باطل است و اعاده در
وقت و غیر وقت واجب است و هرگاه جاهل مسئله باشد ضرر ندارد و اعاده میکند مطلقا
و در صورت فراموشی اعاده میکند در وقت نه در خارج وقت و هرگاه کسی بعد از داخل
شدن وقت نماز پیش از آنکه نماز را بجا آورد و سفر کند و وقت باقی باشد بقدر یک
رکعت نماز یا بیشتر دریابد قصر میکند و اگر در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و پیش از
آنکه نماز را بجا آورد بخانه آید نماز را تمام میکند و هرگاه نماز از او فوت شود نظر بحال

فوت شده میکند و هرگاه آن نماز در حضر از او فوت شده باشد چه در حضر و چه در
سفر باشد آن نماز را تمام میکند و اگر در سفر فوت شود چه در حضر و چه در سفر باشد قصر
میکند و هرگاه مسافر در جایی قصد اقامت ده روز نماید هر چند آن ده روز قصد باین
طریق باشد که قدری از روز اول و قدری از روز یازدهم را حساب کند بعد یک از
روز اول گذشته بود نماز را تمام میکند و هرگاه قصد آن کمتر از آن باشد نماز
را قصر میکند و اما بهم نخورد اقامه به بیرون رفتن از آن موضع اقامه بتوابع آن
که با غیر متصل بآن و شامل اند و در انتهای اقامه به قدری که در عرف بگویند هنوز در آن
موضع است و اگر در عرف بگویند که از آن موضع بیرون رفته اقامه بهم بخورد و اگر
در موضعی متردد باشد میان رفتن و ماندن تا سی روز نماز را قصر میکند و بعد از آن
تمام میکند هر چند یک نماز باشد و هرگاه در موضعی قصد اقامه کند و بعد از آن نیت
را تغییر یابد رجوع بقصر میکند مگر آنکه بعد از نیت اقامه یک نماز چهار رکعتی بجا آورده
باشد پس تمام میکند تا وقتیکه بسفر شرعی بیرون رود و کمتر از هشت فرسخ
تمام میکند اما احوط جمع میانه قصر و اتمام است و همچنین هرگاه عزم برگشتن
داشته باشد اما عزم اقامه دیگر نداشته باشد تمام میکند و احتیاط نیز در اینجا جمع است

و اگر عزم ماندن

و اگر عزم ماندن نداشته باشد اما عزم اقامه ده روزه نداشته باشد در این صورت نیز تمام میکند
و احوط جمع میان قصر و اتمام است چون سابق **باب پنجم** در بیان روزه است و در
آن چند فصل است **فصل اول** در دانستن نیت روزه است و کافیست در روزه ماه مبارک
رمضان نیت قربة باین طریق که هرگاه بگوید روزه ماه مبارک رمضان میگیرم اداء واجب
قربة الی الله بهتر است و هرگاه کسی داند که رمضان است و نیت غیر رمضان کند احوط قضا است
پس هرگاه یوم الشک نیت شعبان کند و بعد معلوم شود که رمضان است مجزیست و همچنین
است واجب معین هرگاه نیت سنت کند در آن با ندانستن علم بآن روز غیر رمضان
تعیین ضرور است هر چند روزه سنتی باشد بنابر احوط و همچنین است روزه نذر معین و
وقت نیت است [illegible] و جایز است در روزه معین چه رمضان و چه غیر رمضان باشد تجدید
سنت تا ظهر در صورت عذر فراموشی و در عمداً احوط آنست که جایز نیست و در قضای ماه
مبارک رمضان و نذر معین تا خبر نیست تا ظهر عمداً جایز است هرگاه فعلی که مبطل روزه
میشود بجا نیاورده باشد و در روزه سنتی وقت نیت باقیست تا پیش از غروب
آفتاب و هرگاه در یوم الشک نیت افطار روزه داشته باشد و پیش از ظهر معلوم شود که رمضان
است و فعل مبطل بجا نیاورده باشد نیت روزه میکند و مجزیست و روزه او صحیح است

واگر فعل مبطلی بجا آورده باشد یا بعد از ظهر معلوم شود امساک مینماید وجوباً و قضای آن
واجب است **فصل دوم** در چیزهائیست که واجب است بر روزه دار امساک از
آنها و آنها ده چیزاند **اول و دوم** خوردن و آشامیدن است مطلقاً **سیوم** جماعت
چه در فرج و چه در مقعد زنان و چه در حیوانات و چه در پسر و روزهٔ مفعول نیز باطل است
در جمیع این اقسام هرگاه اطاعت او نماید **چهارم** طلب بیرون آمدن منی است یعنی
آمدن آن هرچند به بازی کردن یا بوسیدن باشد **پنجم** رسانیدن غبار غلیظ است بحلق
و همچنین غیر غلیظ بنا بر احوط **ششم** باقی ماندن بر جنابت است عمداً تا طلوع صبح
در روزهٔ ماه مبارک رمضان و قضای آن در سایر روزهای واجبی بنا بر احوط و ظاهر آنست
که حایض و مستحاضه و نفسا نیز مثل جنب است الا در وجوب کفاره بر تقدیر
مخالفت که محل نظر است بلکه ظاهر عدم وجوب او است که احوط باشد **هفتم** خوابیدن
جنب است در مرتبهٔ دوم تا طلوع صبح و خواب اوّل حرام نیست مگر در صورتیکه خواب
و نیّت غسل نداشته باشد پس حکم باقی بودن در جنابت عمداً دارد **هشتم** دروغ گفتن است
بر خدا و رسول خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام **نهم** سر فرو بردن در آب است **دهم** حقنه
کردن است بچیز مایع و روان نه به شاف و هرگاه کسی ندانسته مبطلی بجا آورده باشد روزهٔ

او باطل نمیشو

او باطل نمیشود هر مبطلی که باشد و همچنین است هرگاه کسی را اکراه نمایند بنا بر مشهور و احوط در
مکره قضا است و همچنین است حکم افطار بسبب تقیه و ظاهر اداء تقیّه مجرّد مظنّه ضرر در آن
کافیست و هرگاه کسی را ممکن باشد تحصیل مسایل و جهی خود نماید و بجهت ندانستن مسایل مبطلی بجا
آورد قضا بر او واجب است و کفاره نیز بنا بر احوط و به چکانیدن چیزی در بینی هرگاه بحلق نرسد
روزه باطل نمیشود و همچنین بخائیدن چیزی از برای اطفال یا غیر آن هرگاه به حلق نرسد و در
نشستن زنان در آب حرمتست **فصل سیوم** در چیزهائیست که باعث قضا و کفاره است
و یا قضای تنها میشود **اول** در چیزهائیست که قضا و کفاره هر دو واجب میشود و آن ده
هشت چیز است **اول و دوم** خوردن و آشامیدن است مطلقاً **سیوم** جماعت در فرج و
مقعد است **چهارم** آمدن منی است به بوسیدن یا دست مالیدن یا بازی کردن یا غیر آن هرچند
قصد انزال نداشته باشد **پنجم** رسانیدن غبار غلیظ است بحلق **ششم** دروغ گفتن بخدا یا رسول
یا یکی از ائمه علیهم السلام **هفتم** سر فرو بردن در آب است **هشتم** دانسته در جنابت باقی ماندن است
و این حکم دارد خواب کردن تا صبح با نیّت غسل نداشتن و هرگاه بخوابد با قصد غسل از اول
نداشته باشد و بیدار نشود تا صبح بر او قضا و کفاره هیچ یک نیست و هرگاه خواب کند با
فراموش کردن نیت کردن یا نکردن غسل احوط قضا است و کفاره و هرگاه از خواب اوّل

۵۴

بیدار شود و مرتبه دوم بخوابد به نیت بیدار شدن از برای غسل پیش از صبح و بیدار شود و
باز مرتبه سیوم بخوابد تا آنکه صبح شود قضا و کفاره هر دو واجب است **دویم** در آنچه ثابت
که در آن قضای تنها واجب است و آن هفت است **اول** خواب کردن دویم جنب است
هرگاه نیت غسل داشته باشد و بیدار نشود تا طلوع صبح **دوم** مبطل بجا آوردن است با مظنه باقی
بودن شب و با قدرت بر ملاحظه وقت و هم چنین است اعتماد بر خبر کردن
دیگری به باقی بودن شب هر چند دو عادل خبر داده باشند بنا بر احوط و هم چنین
است هرگاه کسی اعلام کند به طلوع صبح و عمل بقول او نکند بجهت مظنه دروغ بر
او و طلوع نموده باشد قضا واجب است و هرگاه دو عادل خبر داده باشند قضا واجب
و احوط کفاره است در روزه معین هرگاه شک بطلوع صبح بهم رساند احوط آنست
که چیز نخورد و هرگاه بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده احوط قضا است و هم چنین است
هرگاه اعتماد بر قول دیگری کند در داخل شدن شب و افطار نماید و بعد معلوم
شود که دروغ بوده با قدرت بر مراعات وقت خواه مظنه حاصل شود از قول
او و خواه نشود و خواه مخبر دو عادل باشند و خواه نباشند و بعضی گفته اند
کفاره نیز واجب است و آن احوط است و در قدرت نداشتن بر مراعات

هرگاه یقین

هرگاه یقین یا ظن حاصل نموده باشد از قول مخبر بر او چیزی نیست و در صورت حاصل نشدن
مظنه مشکل است بلکه احتمال وجوب کفاره نیز میرود **سیوم** مبطل بجا آوردن است بجهت
تاریکی روز که مظنه کند بسبب آن شب داخل شده است و خلاف آن معلوم شود قضا و
کفاره هر دو احوط است و اولی خصوصا قضا که جمعی او را واجب دانسته اند و اگر اشتباه
برطرف نشود کفاره بر او نیست بلکه قضا نیست و عمل بمظنه در وقتی جایز است که تحصیل یقین
نتوان نمود و الا قضا واجب است بلکه احتمال کفاره نیز میرود هرگاه خلاف ظن او معلوم شود
چهارم قی کردن است عمدا بشرط آنکه چیزی از آن باختیار بحلق برنگردد و الا کفاره
نیز واجب است **پنجم** اگر کسی مضمضه کند بجهت خنکی یا عبث و آب بحلق او رود سهوا
یا بی اختیار بر او قضا واجب است و احوط ملحق ساختن وضوی نافله است بآن و آب
در دماغ کردن است بمضمضه و اگر مضمضه بجهت وضوی واجب یا معالجه یا نشستن دهان
باشد بر او چیزی نیست **ششم** حقنه کردن است بچیزهای مایع و روان بنا بر احوط بل اظهر
هفتم نظر کردن بر زنان یا مثل آن است یا قصد آن و عادت داشتنش به بیرون آمدن
منی بعد از آن اظهر کفاره است نیز با قضا و احوط وجوب قضا و کفاره است در آمدن
منی بسبب نظر کردن بر نامحرم و مکرر نظر کردن اگرچه بمحرم باشد هر چند قصد منی آمدن

یا عادت نیز نداشته باشد **فصل چهارم** در مکرر شدن کفّاره و اقسام آن بدانکه
مکرر میشود بمکرر شدن مبطلی که باعث آن کفّاره میشود در روزهای متعدّد
اگرچه از یک رمضان باشد باینطریق که اگر هرگاه ده روز در یک رمضان افطار
کند یا ده روز جماع کند یا تمام یک رمضان را هر روزی بیک چیزی که مبطل روزه
و باعث کفّاره میشود اگرچه از یک جنس یا مختلف باشد بعمل آورد به عدد هر
روزی یک کفّاره بر او واجبست و احوط مکرر شدن کفّاره است مطلقا هرچند
یکروز یک جنس باشد یا مختلف باشد باینطریق که در یکروز یکدفعه جماع کرده و یکدفعه
چیزی خورده یا یکدفعه مبطلی دیگر بعمل آورده و بعد هر مبطلیکه بجا آورده کفّاره احوط است
و هرگاه کسی عمداً روزه واجب معیّن را باطل نماید قضا و کفّاره هر دو بر او واجبست
و حاکم شرع نیز باید او را تعذیر نماید و چنانچه سه دفعه مبطل بعمل آورده باشد حاکم
شرع او را تعذیر نموده باشد در دفعه چهارم بر حاکم شرع واجبست که او را بقتل
برساند و کسیکه اکراه نماید زوجه خود را بر جماع کفّاره بر او واجبست و بر زوجه
قضا و کفّاره هیچ یک نیست و اگر زوجه اطاعت او نماید هرچند در اثنای
جماع باشد هر یک یک کفّاره و قضا خواهد بود و احوط متحمّل شدن کفّاره است

از کنیز

از کنیز و کسیکه بیگانه باشد و کسیکه در خواب باشد و همچنین است زن هرگاه مرد را
اکراه کند و بیگانه هرگاه زنی را یا مردی را اکراه کند بر جماع بنا بر احوط و در جمیع صور مکلّف
مخیّر است در کفّاره میان آزاد کردن بنده و دو ماه پیاپی روزه گرفتن و شصت مسکین طعام
دادن و امّا در افطار بحرام یا هر نوع که مبطلی که بحرام باشد احوط جمع میان هر سه کفّاره است
و امّا کفّاره واجب میشود در مبطل بجا آوردن عمداً در روزه ماه رمضان و در نذر
معیّن و قضای ماه رمضان هرگاه بعد از ظهر باشد و در روزه اعتکاف واجب و در غیر
اینها قضا و کفّاره هیچ یک واجب نیست **فصل پنجم** در شرائط صحّت روزه است و
شرطهاست در روزه عقل و اسلام و پاک بودن زن از حیض و نفاس در تمام روز و ایام
ده روز و بودن از شهر وطنیکه مخیّر است در تمام کردن نماز چنانچه اشاره بآن نمودیم و
امّا کسیکه گاه عاقل باشد و گاه دیوانه هرگاه تمام روز عاقل باشد روزه آنروز صحیح است
و روزه بیهوش صحیح نیست هرچند نیت کرده باشد و روزه طفلی که تمیز نیک و بد از او
صحیح است و روزه زنی که استحاضه کثیره باشد هرگاه که غسل را بجا آورده باشد و
متوسطه هرگاه یک غسل بجا آورده باشد صحیح است روزه نذر معیّن از مسافر هرگاه شرط
کرده باشد سفر و حضر را یا سفر تنها را بنا بر قولی که آن قول مشهور است و باکی نیست

هرچند احوط آن است که چنین نذر برا نکنند و صحیح است روزهٔ مسافر در سه روز عوض
قربانی که در منا واجب است و از هجده روز بدل نحر شتر در کفاره کسیکه پیش از غروب
آفتاب عمداً بیرون رفته باشد از عرفات و غیر مواضع مذکوره روزهٔ واجبی مسافر صحیح نیست
مگر در کثیر السفر و کسیکه در جائی اقامه ده روز کرده باشد و در روزهٔ مریض با ظن خوف
ضرر صحیح نیست و هم چنین با خوف از زیاد و یا مرض یا طول کشیدن آن و حاصل شدن
مشقتی که تحمل آن نتواند شد عادةً یا عارض شدن مرض دیگر و با خاطر جمع بودن از جمیع آنچه
مذکور شد روزهٔ او صحیح است و شناختن رسیدن و نرسیدن ضرر موقوف است بوجود آن
مریض هرچند بخبر دادن طبیب باشد و هرچند آن طبیب کافر باشد هرگاه از سخن او مظنه
حاصل شود این مظنه محض بعلم میشود و افطار مینماید **فصل ششم** در اقسام روزه است اما
روزهٔ واجبی شش است **اول** روزهٔ ماه مبارک رمضان است **دویم** روزهٔ کفاره
سیوم روزهٔ عوض قربانی است و منا **چهارم** روزهٔ نذر و شبه آن که روزهٔ
عهد قسم خوردن باشد **پنجم** روزهٔ اعتکاف واجب است **ششم** قضای روزهٔ
واجب معین و اما روزهٔ ماه مبارک رمضان واجب میشود بر کسیکه ماه را ببیند
و دیده باشد هرچند به تنهائی آن دیده باشد و یقین آن حاصل شده باشد و ثابت

میشود

میشود و نیز بشیاع بمعنی که جمعی خبر دهند و از خبر ایشان علم حاصل شود یا مظنه نزدیک بعلم
بر قول و بگذشتن سی روز از ماه شعبان و بشهادت دو عادل مگر آنکه از شهادت ایشان
تهمتی معلوم شود و اما کسیکه عذر داشته باشد از شناختن ماه رمضان و تحصیل علم بآن مانند
محبوس و مثل آن هرگاه مظنه بهم رسانند بداخل شدن آن ماه کافیست در روزه و واجب میشود
و جمیع احکام رمضان بر آن ماه جاری خواهد بود و اگر معلوم شود که پیش از ماه رمضان روزه
گرفته اعاده واجب است و هرگاه مظنه نیز حاصل نماید هر سالی یکماه روزه میگیرد هر
وقت که خواهد اگرچه قدری از ماهی و قدری از ماه دیگر باشد که از هر دو ماه سیزده روز
متصل بیکدیگر روزه بگیرد باینطریق که بعد از روزه حساب افزوده داشته باشد تا یازده ماه
دیگر و بعد یکماه بر او واجب است **فصل هفتم** در وقت امساک کردن از مبطلات روزه است
بدانکه بعد از طلوع صبح امساک از هرچه روزه را باطل میکند واجب است و اما در وقت
افطار پس بر طرف شدن سرخی که از طرف مشرق است که بعد از غروب آفتاب بهم
ظاهر میشود و هرگاه نابالغ در اثنای روز بالغ شود یا دیوانه بهوش آید و عاقل شود
و بیهوشی که بهوش آید روزهٔ آن روز بر ایشان واجب نیست و احوط وجوب است
در نابالغ هرگاه پیش از ظهر بالغ شود در آن شب نیت روزه نموده باشد

وهرگاه درمیان روز پیش از ظهر عذری که باعث افطار است مانند مرض و سفر بر
طرف شود و چونکه باعث باطل شدن روزه میشود بجا نیاورده باشد روزهٔ آن روز
بر آن واجب است و اگر مبطل بجا آورده باشد یا بر طرف شدن عذر بعد از ظهر
باشد قضا واجب است و مغمی علیه که بیهوش باشد احوط قضا است و بر کافر اصلی
قضا نیست و هرگاه کسی خود سبب بیهوشی شده باشد خیر احوط قضا است
و بر مرتد قضا واجب است خواه فطری و خواه ملی و هرگاه بسبب بیماری از او روزه
از او فوت شود و بیماری را داشته باشد تا ماه رمضان دیگر قضا بر او
واجب نیست لکن قضا احوط است و تصدق واجب است عوض
روزهٔ رمضان گذشته از هر روزی یک مد از طعام و هرگاه به سبب دیگر غیر
از بیماری مثل سفر یا نخوان روزه او فوت شود و آن سبب مستمر ماند
قضا واجب است و هرگاه ما بین دو رمضان از مرض شفا یابد و روزه را
بجهته وسعت وقت تاخیر اندازد و در آخر وقت مانعی رو دهد و روزه
او فوت شود روزهٔ رمضان حاضره را میگیرد و سابق را بعد از رمضان
قضا میکند و احتیاط کفاره میدهد یکمد از طعام و هرگاه دانسته ترک قضا نموده
باشد

باشد و عزم روزه گرفتن نداشته باشد تا رمضان دیگر آید قضا و کفاره یکمد از طعام هر دو
با هم واجب است و هرگاه در آن مرض که روزه از او فوت شده بمیرد و ممکن نشود که قضا
نماید قضا ساقط است و هرگاه از شخصی روزه فوت شود به سبب عذری خواه بیماری
و غیر آن هر چند آن شخص زن باشد بنابر احوط و هرگاه پیش از قضا و بعد از ممکن
شدن آن بمیرد قضا واجب است بر ولی یعنی پسر بزرگ آن اگر چه پسران متعدد
داشته باشد و اگر یک پسر داشته باشد بر همان قضا واجب است و احوط قضاء
است نیز هر چند روزه را عمداً ترک کرده باشد و هرگاه اولیاء متعدد باشند
یعنی پسران بیک سن داشته باشد بر هر یک بقدر حصهٔ خود قضا واجب و کفاره
یکی از ایشان احسان نماید جایز است و هرگاه ولی خواهد نایب قرار بدهد نیز
میتواند و هرگاه بزرگ اولاد دختر باشد احوط وجوب قضا است بر او هر چند اظهر
آنست که واجب نیست و هرگاه بر میت دو ماه متوالی روزه باشد احوط وجوب
قضا است بر ولی مطلق هر چند در کفاره باشد که مختار باشد میان آزاد کردن بنده
و اطعام شصت مسکین یا دو ماه متوالی روزه گرفتن و اما آن روزهٔ که در کفارهٔ
رکن مخیر است میان بنده آزاد کردن یا اطعام شصت مسکین یا دو ماه متوالی روزه

گرفتن است امّا آن روزهٔ رمضان و روزهٔ نذر معیّن و روزهٔ اعتکاف واجبست و
روزهٔ قضای ماه رمضان با وسعت وقت مختار است میان روزه گرفتن و افطار
نمودن تا پیش از ظهر هرچند احوط افطار نکردن است و بعد از ظهر جایز نیست و جماع و
افطار نماید حرام کرده و اطعام ده مسکین براو واجبست و هرگاه عاجز باشد از طعام
سه روز روزه بگیرد و امّا در افطار روزهٔ واجب غیر معیّن بعد از ظهر خلاف است
احوط حرمت است و کفّاره ندارد و کسیکه غسل جنابت را در ماه رمضان فراموش
نموده باشد تا آخر ماه قضای نماز و روزه هردو براو واجب است بنابر اولی و احوط
اگر اظهر نباشد و امّا سایر اقسام روزهٔ واجبی و سنّتی و مکروهات در کتاب شرح مختصر
نافع و سایر کتب مبسوط مذکور است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و امّا از جمله
روزهای حرام روز عید رمضان و روز عید قربان و روزه سه روز بعد از عید قربان بر کسیکه
در منا باشد و روزهٔ یوم الشک به نیّت ماه رمضان و به نیّت تردید که اگر رمضان است
رمضان و اگر شعبان است شعبان و روزهٔ صمت یعنی نیّت کند که روزه میگیرم ساکت و
روزهٔ وصال و آن بنابر مشهور آنست که بگیرد افطار را تا سحور و این
اظهر است و بعضی گفته اند که روزه دو روز است با یک شب بدون افطار در میان

و روزهٔ نذر

و روزهٔ نذر معصیت و روزهٔ واجب در سفری که قصر براو واجبست سوای آنکه اجرا
شده و هرگاه روزه گیرد مسافر در سفری که قصر براو واجبست با علم بوجوب عمداً
باطل است و قضا براو واجب است و مانند اینش مسائل روزهٔ او صحیح است براو
قضا نیست و احوط در فراموش نمودن مثل کسیکه عمداً روزه بگیرد و هرگاه جاهل بمسئله
و کسیکه فراموش کرده باشد در اثنای او علم بهم رساند افطار براو واجبست قضا و
جمیع شروطیکه در قصر نماز مذکور شد در قصر روزه نیز معتبر است و اضافه برآنها سفر کردن
پیش از ظهر است هرچند پیش از آن نیّت سفر نداشته باشد و احوط آنست که سفر نکنند
مگر پس از ظهر با نیّت سفر داشتن در شب و امّا مرد و پیرزن پیر هرگاه عاجز باشند از
روزه ~~روز~~ گرفتن یا توانند گرفت با مشقّت بسیار افطار مینمایند و تصدّق میکنند عوض
هر روزی یک مُد از طعام کم ربع من تبریز باشد و دو مُد احوط است و احوط قضا آنست نیز
هرگاه ممکن شود آن براو و همچنین کسیکه عطش بسیار داشته باشد و متّصل آب بخورد
و سیر آب نشود و یا آنکه یکروز تمام نتواند صبر کند و آب نخورد و پس افطار میکند
و تصدّق میدهد عوض هر روزی یک مُد از طعام و بعد هرگاه چاق شود از این
مرض قضا براو واجبست با ممکن شدن و در صورت استمرار مرض و نتوانستن گرفتن

قضا نکند کفاره بدهد مد جو یا و احوط کفاره است مطلقا و همچنین زنی که آبستن
که نزدیک بزائیدن باشد و زن شیرده که شیر او کم باشد جایز است که افطار
نماید هرگاه خوف ضرر خود و آن را یا ولد و تصدق میکند عوض هر روزی یکمد
از طعام و بعد قضا میکند و فرقی نیست در شیرده میان مادر و دایه و کسیکه تبرعاً
شیر دهد و هرگاه دیگری یافت نشود یا عذری داشته باشد که نتواند طفل را بدیگری
بدهد اما روزهٔ که در آن گرفتن پی در پی شرط است هرگاه در اثنای آن واجب
با نخواه آن افطار نماید بعد از برطرف شدن عذر بنا را میگذارد و روزه را
تمام میکند و احوط آنست که مخصوص است این روزه بروزهٔ دو ماه پی در پی
کفاره و در غیر آن از سر میگیرد مگر در سه روز عوض قربانی که در منا باشد و هرگاه
دو روز روزه گرفته و روز سیوم عید اتفاق افتد و هرگاه مبطلی بعمل آورد در اثناء در
روزه که واجب است متوالی گرفتن آن از سر میگیرد البته مگر در سه صورة
یکی آنکه کسی که روزه دو ماه پی در پی بر او واجب است و یک ماه تمام و
یک روز دیگر روزه گرفته باشد و یکی دیگر کسی است که یکماه متوالی بر او روزه
واجب باشد بسبب نذری باشد آن هرگاه پانزده روز متوالی

گرفته باشد

گرفته باشد یکی دیگر کسی است که در سه روز بدل هدیهٔ قربانی که در منا باشد روزه
بگیرد و هرگاه روز سیم عید قربان باشد افطار نماید و بعد از ایام تشریق روزه را
بگیرد و اگر در منا باشد و احوط آن است که این مختص باضطرار باشد و احوط آنست
که روز سیم را تاخیر نیندازد و بعد از ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
باشد زیرا که این سه روز بر کسیکه در منا باشد روزه گرفتن حرام است والله العالم

باحکامه و رسوله و اهل بیت محمد
و عترته و ذریته الاطهار
رحمة الله و برکاته السلام
علیکم تمت ۲ سنه ۱۲۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

شکر و سپاس مالک الملکی را رواست که انعام عام او شامل خاص و عام است و ثنا
و ستایش بی ریا و ثنای بی ریب سزا که خوان احسان او کافل ارزاق کافه انام است
و درود نامعدود و صلوات دایم الورود بر خواجه دو سرا و شفیع روز جزا حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله و بر آل اطهار و عترت ابرار آنحضرت که هر یک دُر دریای جود و حاصل
باغ وجود اند و بعد این رساله ایست مختصر مرتب بر مقدمه و دو نظر در بیان خمس و
زکوة مستنبط از کلام حضرات اعنی فقهای امامیه قدس الله اسرارهم امید که اگر در
استخراج آن خطائی واقع باشد بقلم عفو اصلاح فرمایند والله الموفق للصواب و الیه
المرجع والمآب مقدمه در بیان مالی که زکوة و خمس تعلق بدان گیرد و شرایط آن
بطریق اجمال و اقتصار بدان وفقک الله للخیرات که زکوة یا متعلق شود بنفس که آنرا
زکوة فطره گویند و یا متعلق شود بمال اما بهر مالی تعلق نگیرد بلکه خاص باشد بمال
انسان عاقل بالغ آزاد قادر بر تصرف در آن بخلاف خمس که در اکثر آن تکلیف
و حریت مالک شرط نباشد پس زکوة واجب نشود در مال طفل و مجنون و
بنده و نه در مالی که در دست مالک نباشد خواه از دست او به غصب بیرون

رفته باشد

رفته باشد و خواه بقرض و خواه بغیر اینها مگر اینکه در دست وکیل او باشد که زکوة
بر آن هم مترتب شود و بدانکه چیزهائیکه زکوة بدان تعلق گیرد از حیوانات شتر و گاو
و گوسفند است و از معدنیات طلا و نقره و از حبوبات گندم و جو و خرما و مویز اما بشرط
چند اول آنکه سال بر اینها بگذرد و آن بگذشتن یازده ماه تمام و شروع در ماه دوازدهم
حاصل می شود و اگر چه ایام سال تمام نشود و پس اگر یکی از شرایط وجوب در اثنای سال مختل
باشد زکوة واجب نباشد دوم بخودی چرا نمودن چهارپایان است در تمامی سال پس اگر در بعضی
از سال معلوفه شوند یا آنکه مالک ایشان را علف دهد یا ایشان از مال مالک علف خورند
وجوب زکوة ساقط گردد و در قواعد مذکور است که به علف خوردن یک روز از مال مالک معلوفه
میشوند لیکن علف خوردن لحظه اعتبار ندارد و چون معلوفه شوند اعتبار سال از آن
زمان نمایند که باز بخودی کنند سیوم آنکه چهارپایان کارکننده نباشند زیرا که بر
چهارپایان کارکننده زکوة نباشد اگرچه بخودی چرا نمایند و در اطلاق کارکنندگی رجوع
بعرف است و این شرایط ثلثه در غیر حبوبات است اگرچه معدنیات مخصوص اند بشرط
اول و شرط چهارم نصاب است و مجموع درین شرط شریکند اگرچه مطعومات مخصوص اند
بدین اما چیزهائی که تعلق بخمس دارند در بعضی از آنها نصاب معتبر است و تفصیل آن در

حتی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نصاب حدّی را گویند که چون مال بدان حد رسد زکوة
بدان تعلق گیرد و چون آن مختلف بود باختلاف اجناس زکوی بیان آن در تحت
هر یک از اجناس لایق نمود والتوکل علی المعبود **نظر اول** در بیان زکوة واجبی
و سنّتی مال و کیفیت اخراج آن و تفصیل نصب و بیان مستحقین آنچه ضرورت
در آن و در وی چند فصل است **فصل اول** در بیان زکوة شتر و نصاب آن بدان وفقک الله
للخیرات که نصاب شتر دوازده است پنج نصاب آن پنج پنج است و در آن پنج گوسفند
باشد که هر پنج را یک گوسفند باشد و نصاب ششم بیست و شش شتر است و زکوة
آن شتر بچه ایست که در سال دوم داخل شده باشد پس سی و شش شتر است
و در آن شتر دو ساله ایست که شروع در سال سیوم کرده باشد پس چهل و شش شتر است
و در وی شتر سه ساله ایست که شروع در چهارم کرده باشد پس شصت و یک شتر است
و در آن شتریست که در پنج سالگی داخل شده باشد پس هفتاد و شش شتر است
و در وی دو شتر دو ساله است که شروع در سه کرده باشند پس نود و یک است
و در وی دو شتر سه ساله است که در چهار درآمده باشند پس صد و بیست و یک است
و چون بدین حد رسد با لازم مالک مختار است که از هر پنجاه یکی شتری که در چهار سالگی

درآمده باشد

درآمده باشد و بدهد یا از هر چهل شتری که شروع در سه سالگی نموده باشد اما باید دانست
که اختیار مالک نه مطلق است بلکه در جائیست که بپنجاه پنجاه یا چهل چهل عدد مجموع شتر را
فرا گیرد مثل دویست که اگر پنجاه پنجاه حساب نمایند و اگر چهل چهل که از دویست چیزی باقی
نماند و اما اگر یکی ازین دو عدد مجموع را فرا گیرد و آن دیگری نگیرد عمل بفرا گیرنده باید نمود مثل
صد و پنجاه که به پنجاه پنجاه حساب باید کرد و صد و شصت که چهل چهل باید آورد **فصل دوم** در
بیان زکوة گاو و نصاب آن بدان وفقک الله للخیرات که گاو را دو نصاب باشد اول
سی گاو است و زکوة آن گاو بچه ایست که شروع در سال دوم کرده باشد خواه نر باشد
و خواه ماده دوم چهل گاو است و در وی گاو دو ساله که شروع در سال سیوم کرده باشد
و برین نسق است هر چند بالا رود **فصل سوم** در بیان زکوة گوسفند و نصاب آن بدان
وفقک الله للخیرات که گوسفند را پنج نصاب است **اول** چهل گوسفند است و در آن یک گوسفند است
دوم صد و بیست و یک است و در آن دو گوسفند است **سیوم** دویست و یک است و در آن
سه گوسفند است چهارم سیصد و یک است و در آن چهار گوسفند است بقول
اصح **پنجم** چهارصد است و چون بدینجا رسد و هر چند بالا رود در هر صد گوسفند یک گوسفند است
و باید دانست که آن عددی که میان دو نصاب واقع است خواه در گوسفند و خواه

در نشتر و خواه در کاه و خواه در غیر اینها از طلا و نقره زکوة ندارد و پوشیده نماند
که در حیوانی که بواسطه زکوة اخراج می نماید شیئیت معتبر است نظر باصل پس
از گوسفندان صحیح فربه گوسفند معلول لاغر اخراج ننماید بلکه از همان نوع اخراج
کنند اما اینها از مثل خود جاری اند و داخل نیست در حساب زکوة گوسفندی چند که
جهت خوردن تعیین نموده باشند و نه قوچی که از برای تخم باشد و مخفی نباشد که
اعتبار نصاب بیکی بودن مالک است نه بیکی بودن مکان چرا پس اگر مال دو شخص
که هر دو با هم یک نصاب باشد در یک مکان چرا نماید بر هیچیک زکوة نباشد
و اگر مال شخص وحیدی که مجموع یک نصاب باشد در دو مکان چرا نماید زکوة بدان
تعلق گیرد **فصل چهارم** در بیان زکوة طلا و نقره و شرایط آن بدان وفقک الله
للخیرات که زکوة در طلا و نقره واجب گردد بچند شرط اول آنکه سال بر آن بگذرد
بطریقی که در مقدمه مذکور شد دوم آنکه مسکوک باشند خواه بسکه مسلمانان و خواه
بسکه معامله زمان سابق سیوم آنکه بنصاب رسند و نصاب اول طلا بیست
مثقال است و زکوة آن نیم مثقال طلا است پس چهار مثقال که بر آن زیاده شود
و در آن دو قیراط طلا است که عبارت از دو یک مثقال باشد و هم چنین است

هر چند بالا رود

هر چند بالا رود و نصاب اول نقره دویست درهم است و در وی پنج درهم نقره واجب
باشد پس چهل درهم که بر آن زیاد شود و در آن یک درهم است و هم چنین است هر چند
بالا رود و در غیر از اینها زکوة نباشد و بنا بر شرط مسکوک بودن زکوة نباشد در
زرینها و زیورها خواه حلال باشد و مثل دست برنجن از برای زنان و خواه حرام مثل
کمر از برای مردان و زنان و خلخال از برای مردان و ظروف مطلق بدانکه درهمی
شش دانگ است و دانگی هشت حبه جو متوسط پس درهمی چهل و هشت حبه جو متوسط
باشد و هر ده درهم هفت مثقال است پس هر مثقالی شصت و هشت حبه جو متوسط
و چهار سبع آن باشد **فصل پنجم** در بیان زکوة غلات اربع و آنچه متعلق است بدان
بدان وفقک الله للخیرات که در غلات زکوة نباشد مگر در چهار چیز که در مقدمه
مذکور شد که گندم و جو و خرما و مویز است اما بچند شرط یکی آنکه بدو صلاح آن در حین
ملکیت باشد پس اگر بعد از بدو صلاح خریده شود زکوة آن بر فروشنده باشد دیگر
آنکه هر یک از اینها بنصاب رسد و غلات را یک نصاب باشد که آن پنج وسق است
و هر وسقی عبارت از شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است پس هر وسقی دویست
چهل مد باشد و هر مدی دو رطل و ربع رطل عراقی است پس هر وسقی پانصد و چهل رطل عراقی باشد

ونصاب که پنج وسق است دو هزار و هفصد رطل عراقی باشد و هر رطلی صد و سی درهم باشد
پس نصاب سیصد و پنجاه و یکهزار درهم باشد و کیفیت درهم و مثقال قبل ازین معلوم شد
پس چون شرائط حاصل شود اگر اینها آب خورده باشند از رودها و یا چشمه یا از باران
یا از ریشه از هر ده من یکمن زکوة واجب باشد و اگر آب خورده باشند بدولاب
و امثال آن از هر بیست من یکمن لازم باشد و بهر تقدیر زکوتی که بیرون می کنند بعد از
آنست که اخراجات زراعت را بیرون کنند مثل حصه سلطان و مزارع و تخم و غیر اینها
از اخراجاتیکه واقع شده باشد و تعلق وجوب زکوة بدینها وقتیست که بدو صلاح پیدا کنند
و بدو صلاح در گندم و جو سخت شدن دانه است و در خرما سرخ شدن و در انگور رسیده شدن
غوره اما وقت اخراج کاهیست که جو و گندم صاف شده باشد و خرما و انگور از درخت
بریده شده و واجب نباشد بعد از دادن زکوة در اینها دیگر زکوتی اگرچه بگذرد بر
اینها چند سال و صفت نصاب باقی باشد بخلاف غیر اینها از اجناس زکوی که تا صفت
نصابی در ایشان باقی در هر سالی زکوة بدیشان تعلق گیرد **فصل ششم** در بیان چیزهائیکه
در آنها زکوة سنت باشد بدان وفقک الله للخیرات اموالی که زکوة در ایشان سنت است
پنج است اول مال تجارت و آن متاعیست که مالک شود آن را بعقد معاوضه یعنی خریده

دهند

دهند و در عوض متاعی بستانند و این متاع باید که طالب باشند نزد مالک شدن یعنی از جهت
تجارت و فایده باشد نه از برای نگاه داشتن و زکوة درین مال بشرطی سنت است که قیمت
آن متاع بیست مثقال طلا یا دویست درهم نقره باشد و در تمام سال بهمین قیمت یا زیاده
خریداری نمایند پس اگر در بعضی از سال قیمت آن کمتر شود اگرچه یک حبه باشد استحباب بر طرف
شود دوم هر چیزی که از زمین حاصل شود و بوزن و کیل در آید و زکوة واجب نداشته باشند مثل
برنج و ماش و عدس و باقلا و غیر اینها بشرطیکه در غلات اربع مذکور شد غیر از سبزیها که در
قواعد مصرح است که زکوة ندارند سیم اسبان مادیان چرا کننده در تمامی سال پس اگر عتیق
باشند که عبارت از اسب عربیست در هر یک زکوة دو دینار است و اگر برذون باشد
که غیر عربیست در هر یکی یک دینار است چهارم زیورها و زینتها و اموال غایبه که بعد از
چند سال پیدا شوند که زکوة یکساله در اینها سنت باشد اما نزد حضرت خاتم المجتهدین شیخ
علی عبد العالی رضی الله عنه در زیورها زکوة نیست بلکه زکوة اینها عاریت دادن اینهاست
پنجم زمین و آب و درختی که جهت فایده خریده شده باشند پس بیرون کرده میشود استحبابا از
حاصل آنها ربع عشر گاهی که بنصاب نرسد که اگر بنصاب رسد و سال بر اینها بگذرد
و زکوی باشد زکوة واجب باشد اما در مسکنها و متاعها و رختها که جهت نگاه داشتن

خریداری نمایند زکوة سنت نباشد **فصل هفتم** در بیان مستحقین زکوة بدان وفقک الله
للخیرات که مستحقین زکوة هشت صنف اند اوّل و دوّم فقرا و مساکین و ایشان کسانی اند
که مال ایشان بقدر نفقهٔ یک سالهٔ ایشان و عیال ایشان نباشد و قادر بر کسب نیز نباشند
که اگر قادر بر کسب آن باشند داخل اغنیا باشند و زکوة بر ایشان روا نباشد و بعضی
گفته اند که فقیر و مسکین کسانی اند که مال ایشان کمتر از نصاب زکوة است **سیوم**
عاملان زکوة و ایشان کسانی اند که از قبل حاکم شرع جمع کنندهٔ زکوة باشند **چهارم**
مؤلفة القلوب و ایشان کافرانی باشند که مسلمانان از ایشان طلب امداد نمایند در جنگ
کفار و ایشان مدد مسلمانان شوند **پنجم** فی الرقاب و ایشان سه قسم اند اوّل بندهٔ که
با خواجه خود قرار داده باشند از آزادی بمبلغی و آن مبلغ نداشته باشند و قادر بر کسب نیز
نباشند **دوّم** بندگانی که در سختی باشند و مالکان بر ایشان زجر نمایند **سیوم** بندگان
مطلق اگرچه در سختی نباشند بشرط آنکه مستحق زکوة پیدا نشود یعنی گاهی که مستحقی جهت
زکوة پیدا نشود از مال زکوة بندگان میتوان خرید و آزاد کرد **ششم** غارمان
و ایشان کسانی اند که در زیر قرض باشند و قرض بواسطهٔ معصیت نکرده باشند **هفتم** فی
سبیل الله و این بقول اصح جهاد است و هر مصلحتی که متقرب باشد بحق جلّ و علا
مثل ساختن

مثل ساختن پلها و مسجدها و کاروانسراها و مدد کردن حاجیان و زایران و کفن کردن
اموات و غیر اینها هر چیز که در آن تقرب باشد **هشتم** ابناء السبیل و ایشان کسانی اند
که از وطن مألوف خود دور افتاده باشند و قادر بر مؤنت رفتن نباشند اگر در شهر خود
مالدار باشند پس درین حال از مال زکوة بمقدار بدیشان باید داد که بجای خود رسند بشرط
آنکه سفر ایشان حلال باشد و باید دانست که در مستحقین زکوة ایمان شرط است سوای مؤلفة
القلوب و عدالت در عامل زکوة باتفاق جمهور مؤلف شرطست و باتفاق جمهور باید
شرط است بقول بعضی از مجتهدین و شرط نیست بقول بعضی دیگر و حضرت خاتم المجتهدین
علیین مکانا قدس سره العزیز این قول را که عدم اشتراط است در حاشیهٔ ارشاد اصح فرموده
و هم در انجا ظاهر کرده که اعتبار عدالت احوط است و تاکید در اعتبار دوری از کبایر بیشتر
و باید که مستحق واجب النفقهٔ زکوة دهنده نباشد و هاشمی نباشد گاهی زکوة از غیر هاشمی باشد
و واجبی بشرط آنکه خمس با زکوة هاشمی ایشان را کفایت کند و الّا بقدر احتیاج از زکوة غیر هاشمی
توان بایشان داد و هاشمی اولاد ابی طالب و عباس و حارث و ابی لهب اند **فصل هشتم**
در کیفیت اخراج بدان وفقک الله للخیرات که متولی اخراج میتواند بود که مالک باشد یا وکیل
او یا امام یا ساعی زکوة گاهی که امام او را اذن کرده باشد امّا سنت است بقول مفتی

که نزد امام برند تا آن حضرت علیه السلم بمستحقین رسانند و بقول دیگر واجب است اگر امام
علیه السلم طلب نماید بردن بسوی ایشان واجبست و در حال غیبت سنت بود که زکوة را
نزد فقیه جامع الشرایط از فقهای امامیه برند تا بمصرف رساند و مستحب است که بهر یک
از اصناف ثمانیه چیزی از زکوة دهد و جایز است که بیک طایفه دهد بلکه بر احدی از
طایفه و جایز نباشد بیرون بردن زکوة از مکانش با وجود مستحق پس اگر بیرون برند با وجود
مستحق و تلف شود ضمان لازم است و در خلاف این ضمان نیست و هم چنین اگر مستحق حاضر
نباشد و نگاه دارند و تلف شود و نیت معتبر است در اخراج زکوة و باید که متعرض نباشد بدادن
زکوة بمستحق والله اعلم بحقیقة الحال حققه الملک **فصل نهم** در بیان زکوة فطره بدان
وفقک الله للخیرات که واجب گردد نزد دیدن هلال شوال بر هر مکلف آزاد قادر
بر قوت خود و عیالان یک صاع از غالب قوت مثل گندم و جو و خرما و برنج و مویز و امثال آن
از جهت خود و از هر یکی از عیالان و آن را بمستحق زکوة باید داد و عیال کسی اند که واجب
النفقه او باشند خواه باصل شرع نفقه ایشان واجب باشد مثل مادر و پدر و فرزندان
و زوجه و خواه مکلف نفقه ایشان را بر خود لازم کرده باشد مثل برادر و خواهر و غیر ایشان
و از عیالان شرعی و عیال عام تر است از آنکه فقیر باشد یا غنی خواه خویش باشد خواه بیگانه

خواه از کم بوده خواه

خواه بزرگ باشد و خواه خورد خواه آزاد باشد و خواه بنده خواه مسلمان باشد و خواه کافر
و در این حکم داخل است مهمانی که پیش از نمودن هلال مهمان شده باشد و هم چنین طفل اگر قبل از
پیدا شدن ماه متولد شود و چون صاحب خانه زکوة فطره مهمان بدهد از وی ساقط گردد و اگر عوض
جنس قیمت سوق آزاد بدهند جایز باشد و باید که نزد دیدن هلال اخراج نمایند و تاخیر کردن در
ایصال بمستحق تا نزدیک بوقت نماز عید بهتر است پس اگر بیرون رود وقت زکوة که
تا وقت نماز عید است و آن را بمستحق نرسانیده باشند پس اگر از مال خود بیرون کرده باشند
بمستحق رسانند ادا است و اگر بیرون نکرده باشند قضاء نیست و واجب باشد علی الخلاف و واجب است
در زکوة فطره نیت و معتبر است در نیت قصد تعیین شخص که از قبل او میدهند و وجوب یا سنت
و قربت پس اگر نیت نکنند درست نباشد و در باقی احکام از مستحق و متولی شدن خود
یا دفع به امام یا نائب امام یا مجتهد مثل زکوة مال است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع
و المآب **مطلب دهم** در بیان خمس و متعلقات آن و در وی دو فصل است **فصل اول** در
بیان چیزهائی که در ایشان خمس واجب باشد و متعلقات آن بدان وفقک الله للخیرات
که چیزهائی که خمس در ایشان واجب باشد هفت است **اول** مالهائی که از بلاد حرب
گرفته باشند خواه لشکری آنها را جمع کرده باشد و خواه نه مثل زمین و غیر آن بشرط آنکه

از مسلمانان یا از اهل جزیه بستم نگرفته باشند خواه اندک و خواه بسیار باشند **دوم** معدنیات
مثل طلا و نقره و یاقوت و زبرجد و ارزیز و قیر و نفط و امثال ذلک بشرط آنکه بعد از خرج
اخراجاتی که جهت تحصیل آنها کرده باشند باقی به بیست مثقال طلا یا دویست درهم نقره
یا به قیمت آن رسد **سیوم** گنجها و آنها اموالی که در زمین پنهان باشند و در ایشان
اثر اسلام نباشد خواه اثر کفر باشد و خواه آن نیز نباشد پس اگر در آنها اثر اسلام باشد
و در دیار اسلام باشد حکم لقطه دارد بقولی و بنابرین قول اگر در زمینی یا شکم حیوانی
باشد که آنرا خریده باشند صاحب را اعلام باید کرد اگر قبول نماید و الا از خریدار باشد
بعد از اخراج خمس شرط آنکه در دیار اسلام باشد جهت آنست که اگر در دیار کفر باشد
با وجود آنکه در وی اثر اسلام باشد به اخراج خمس باقی بر یابنده اش حلال باشد و مراد به اثر
اسلام آنست که در آنها سکه مسلمانان باشد خواه اسم شریف حضرت رسالت پناهی
صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن نوشته باشد و خواه اسم یکی از پادشاهان اسلام **چهارم** آنکه
هر چیزی را که از دریاها بغواصی بیرون آورند بشرط آنکه بعد اخراج مؤنت باقی بقدر
یک مثقال طلا باشد پس اگر بغیر غوص از روی دریا چیزی گیرند در آن خمس نباشد سوای
عنبر که اگر او را به غواصی بیرون آرند شرط آنست که قیمت آن به یک مثقال طلا رسد

و اگر از روی آب گیرند حکم معادن دارد پس بطریق معادن خمس از آن باید اخراج نمود
پنجم فایده تجارت و زراعت و کشت که فاضل آید از احتیاج سالیانه آن شخص و
عیال او **ششم** هر زمینی که اهل ذمه از اهل اسلام خریده باشند **هفتم** مال حلالیکه آمیخته
شده باشد بمال حرام و تمیز ممکن نباشد و صاحب و مقدار مال معلوم نباشد که اگر صاحب معلوم باشد
با او مصالحه باید نمود و اگر قدر معلوم باشد به آن تصدق باید کرد اما خمس آن مقدار باید داد
که متیقن آن شود که از مال حرام چیزی باقی نمانده و باید دانست که یابنده گنج و معدن و غواص
بچه خواه کوچک باشد و خواه بزرگ خواه آزاد باشند و خواه بنده که خمس از آن مال واجب است
و گذشتن سال در خمس شرط نیست الا آنکه خمسی که از فایده تجارت و غیر آن دهند اگر تاخیر نمایند
تا آخر سال باحتیاط اقرب است زیرا که شاید تا آخر سال دیگر فایده نشود و تمام آن فایده
بجهت ضروریات او و عیالان در کار باشد **فصل دوم** در قسمت نمودن خمس بدان وفقک الله
للخیرات که خمس منقسم شود به شش قسم سهم الله و سهم الرسول و سهم الامام و این
سه سهم بامام علیه السلام متعلق است یک سهم باصالت و باقی بوراثت و سه سهم دیگر
یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل اولاد هاشم است که مؤمن باشند و مراد باولاد هاشم
کسانی اند که منسوب باشند به هاشم از جانب پدر خلاف مر علم الهدی رضی الله عنه را

که یک باری که از قبل مادر نیز منسوب باشند تجویز خمس فرموده و در یتیم شرط است فقر و در
ابن السبیل احتیاج اگر چه در شهر خود غنی باشد و باید که خمس را از شهری بشهری نبرند
با وجود مستحق و اگر در ینحال برند و تلف شود مالک ضامن است تمت بتوفیق الله تعالی

علی یدی المحتاج الی رحمة المعبود

این رساله ایست مسماة بعقاید دینیه من تصنیف مولانا ضیاء الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و اهل بیته الطاهرین اما بعد چنین
گوید این فقیر جانی ضیاء الدین سدید الجرجانی تاب الله علیه و غفر له و لوالدیه که این
رساله ایست مختصر در بیان واجبات عقلیه که انزاج کردم جهة التماس بعضی از طالبان
علوم دینیه تقربا الی الله القدیم و طلبا لثواب الجسیم بر ترتیب سؤال و جواب
و یرا مرتب کرده ایم تا فهم و حفظ آن آسان تر بود و عقاید دینیه اش نام نهادم
و دانستن این قدر بر جمله مکلفان واجبست هر که این بداند در آخرة فایز و رستگار بود
و هر که این قدر نداند خاسر و زیان کار بود و در عذاب خدای گرفتار اگر گویند که چه مذهب
داری گویم مذهب امامیه اگر گویند چرا این مذهب اختیار کردی و دیگر مذهبها
اختیار نکردی گویم زیرا که مذهب امامیه مذهب اهل بیت رسولست صلعم

و هر که مذهب

و هر که مذهب اهل بیت اختیار کند بیقین ناجی و رستگار باشد و بدیگر مذهبها نجاة
بیقین حاصل نشود زیرا که بوحنیفه گوید مذهب من حقست و مذهب شافعی و مالکی و حنبلی و
احمد نیز احتمال حقیت دارد و شافعی گوید مذهب من حقست و مذهب بوحنیفه و مالک و
حنبل نیز احتمالست که حق باشد و حنبل نیز گوید پس بر مذهب ایشان رفتن نجاة بیقین حاصل نشود
اگر گویند بچه دانی که هر که مذهب اهل بیت عم اختیار کرد بیقین ناجی و رستگار باشد گویم بدان
دو حدیث که از رسول الله صلعم منقولست حدیث اول آنکه فرموده مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ
نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجَی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ یعنی مثل و داستان اهل بیت من همچون مثل و داستان
کشتی نوحست هر که در کشتی نوح نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که تخلف کرد و ننشست
غرق و هلاک شد همچنین هر که دست در اهل من زند و بر مذهب ایشان رود و تمسک بدیشان جوید
نجات یابد و از عذاب آخرة ایمن گردد و هر که تخلف کند و بر مذهب ایشان نرود و تمسک بدیشان
نجوید هلاک و خاسر باشد و در عذاب آخرة گرفتار است حدیث دوم آنکه فرموده سَتَفْتَرِقُ
اُمَّتِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِیَةٌ وَ الْبَاقِیَةُ هَالِکَةٌ یعنی زود باشد که
امت من بهفتاد و سه گروه شوند یکی از ایشان ناجی و رستگار باشند و دیگران همه هالک و
زیان کار و شکی نیست که گروه ناجیه از گروهان آنست که مذهب اهل بیت اختیار کرده اند

بنا بر حدیث اول و چون گروه ناجی ایشان باشند گروهان دیگر که اختیار مذهب اهل
بیت نکرده اند هالک و زیانکار باشند بنا بر هر دو حدیث پس این مذهب اختیار
کردم تا بیقین ناجی و رستگار باشم و دیگر مذهبها اختیار نکردم تا هالک و زیانکار
نباشم اگر گویند اهل بیت کدامند گویم حضرت امیر المؤمنین علی ع و فاطمه و حسن و حسین
و علی ابن الحسین زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی ابن موسی الرضا
و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله
علیهم اجمعین اگر گویند بنا و مذهب شن بر چیست گویم بر ایمان و اسلام و نماز
و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد اگر گویند ایمان چیست گویم ایمان تصدیق است
یعنی باور داشتن بدل اگر گویند اسلام چیست گویم اسلام باور داشتن بدل با اقرار
بزبان اگر گویند کلمهٔ اسلام چیست گویم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله اگر
گویند بچه تصدیق کنی و بچه ایمان داری گویم ایمان دارم بخدای عز و جل با آنکه وی موجود است
و هستی آلاله و واجب الوجود و قدیم و ازلی و باقی و ابدی و سرمدی و دانا و عالم
و حی و سمیع و بصیر و مدرک و مرید و کارن و متکلم و عادل و یکی است و ایمان دارم با آنکه
خدای تعالی جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و مرکب نیست و محتاج و در مکان

و جهت نیست

و جهت نیست و دیدنی نیست و حلول بر وی روا نیست و ایمان دارم بفرشتگان خدای تعالی
و کتابهای وی و برسولان و پیغمبران وی و ایمان دارم با آنکه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب پیغمبر
بر حق است و فرستادهٔ خدا است و ایمان دارم بعد از نبوت محمد بولایت و امامت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب و بعد از وی بولایت و امامت حسن بن علی و بعد از وی بولایت و امامت حسین
ابن علی و بعد از وی بولایت و امامت زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از وی بامامت و بولایت
محمد باقر و بعد از وی بولایت و امامت جعفر صادق و بعد از وی بولایت و امامت موسی کاظم و بعد از و
بولایت و امامت علی ابن موسی الرضا و بعد از و بولایت و امامت محمد تقی و بعد از او بولایت
و امامت علی نقی و بعد از و بولایت و امامت حسن عسکری و بعد از وی بولایت و امامت
محمد بن الحسن المهدی الهادی صلوات الله علیهم اجمعین و ایمان دارم با آنکه این محمد مهدی
که پسر و ابن حسن عسکری است امام زمان است و زنده است از زمان موت پدر خود تا زمان
ظهور وی ظاهر خواهد شد و سبب غیبت وی از خلقان بوده نه از خدای تعالی و نه از وی ع و ایمان
دارم با آنکه مرگ حقست و معاد و حشر اجساد یعنی زنده کردن مردگان را بعد از آنکه
ریزیده شده باشند حق است و صراط و میزان و بر سؤال نامها و انطاق جوارح و بهشت و
دوزخ و ثواب مر مؤمنان را و عقاب مر عاصیان را جمله حق است و ایمان بجمیع شرعیات

چون نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و بدانکه ایمان کامل آن بود که این همه را تصدیق
کنی و باور داری و ایمان اکمل یعنی کاملترین از این آن بود که این جمله تصدیق کنی و باور داری و انچه
از اینها عملی است بعمل آوری اگر گویند بچه دانستی که خدای تعالی موجود است گوئیم زیرا که عالم
را آفریده و ایجاد کرده است بعد از آنکه نبوده اگر گویند حد عالم چیست گوئیم هر چه ما سوی الله
است همه را عالم گویند چون آسمانها و زمین ها و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن
اگر گویند بچه دانستی که عالم مخلوق و آفریده خداست و چرا نشاید که عالم قدیم باشد گوئیم
زیرا که عالم متغیر است و گردنده است از حالی بحالی و هر چه متغیر و گردنده باشد نشاید که
قدیم باشد بلکه حادث باشد اگر گویند بچه دانستی که عالم متغیر و گردنده است گوئیم بنظر و
دانیم زیرا که ما نفسهای خود را که بعضی از عالم است می بینیم که گردنده و متغیر است چنانچه
از نطفه و علقه و از علقه بمضغه و از مضغه بعظام و از عظام بلحم می آید و از آنجا بحد انسانی
میرسد و چون متغیر و گردنده باشند لابد گرداننده و متغیری باید زیرا که نزد عاقلان
معلوم است که هیچ دری بی درودگری و هیچ بنائی بی بنائی راست نگردد و از اینجا
که سرور اولیا علی مرتضی ع فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که بشناسد
و نفس خود را بشناسد با این گردش و تغیرات خدای خود را بشناسد یعنی بشناسد که او

خالق و آفریده کاری است اگر گویند که خدا واجب الوجود چیست گوئیم واجب الوجود آن بود که
وجود وی از ذات وی بود و از برای وجود خود محتاج بغیری نبود اگر گویند بچه دلیل خدا را
واجب الوجود است گوئیم زیرا که اگر واجب الوجود نبودی ممکن الوجود بودی پس برای وجود
محتاج بغیر بودی زیرا که ممکن الوجود آن بود که از برای وجود خود محتاج بغیر باشد پس گوئیم که آن غیر
والبته واجب الوجود است یا ممکن الوجود اگر واجب الوجود است مطلوب ما ثابت شود و اگر
ممکن الوجود است وی نیز محتاج بود بموثری دیگر پس اگر عود کند دور بود و اگر بی نهایت باشد
تسلسل باشد و دور و تسلسل هر دو محال باشد و این محال از اینجا لازم می آید که فرض کنیم که
خدای تعالی واجب الوجود نیست پس خدای تعالی واجب الوجود باشد اگر گویند قدیم چه باشد
گوئیم آن بود که وجود او را ابتدا نبود یا عدم بروی سابق نباشد اگر گویند خدا ازلی چیست گوئیم ازلی آن
بود که وجود وی دایم باشد در زمان ماضی اگر گویند خدا باقی چیست گوئیم باقی آن بود که وجود وی
مستمر بود یعنی کشیده باشد و هرگز منقطع نگردد و سرمدی نیز بهمین معنی باشد اگر گویند خدا ابدی
چیست گوئیم ابدی آن بود که وجود وی دایم باشد در زمان مستقبل اگر گویند بچه دلیل خدا را
قدیم و ازلی و باقی و سرمدی و ابدیست گوئیم زیرا که اگر قدیم نبودی عدم بروی سابق
بودی و اگر ازلی و باقی و سرمدی و ابدی نبودی عدم برو راه یافتی پس واجب الوجود

نبودی زیرا که واجب الوجود آن بود که ذات وی مقتضی وجودی بود و هر چه ذات وی
مقتضی وجودی بود عدم بر وی جایز نبود زیرا که مقتضای ذات که آن وجود است
از ذات زایل نگردد اگر گویند حد قادر چیست گوئیم قادر آن بود که فعل از وی باختیار
وی صادر شود و همچنین ترک فعل از وی باختیار وی بود و این را قادر مختار نیز گویند
اگر گویند که حد موجب چیست گوئیم موجب آن بود که فعل از وی بی اختیار وی صادر شود چون
گرمی آتش از آتش و خدای تعالی قادر مختار بود نه موجب اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی قادر
مختار بود گوئیم زیرا که اگر قادر مختار نبودی موجب بودی پس قدیم بودن عالم لازم آمدی زیرا که
موجب فعل وی هرگز از وی جدا نگردد و عالم فعل خدای تعالی است و خدای تعالی قدیم است
پس لازم آمدی که عالم نیز که فعل وی است قدیم بودی و قدیم بودن عالم محال بود پس موجب
بودن خدای تعالی محال بود پس قادر باشد اگر گویند علم خدای تعالی بچه معنی بود گوئیم عبارت
از کیفیت و ظهور تام یعنی جمله نزد وی منکشف و ظاهر اند و غایب نیستند اگر گویند
بچه دلیل خدای تعالی عالم است گوئیم زیرا که افعال متقنه محکمه کرده است یعنی افعال متقن
بسیار کرده است و هر که وی افعال محکمه متقنه کند عالم باشد پس خدای تعالی عالم باشد اگر
گویند بچه اعتبار خدای تعالی را سمیع و بصیر و مدرک خوانند گوئیم باعتبار آنکه چون علم خدای تعالی
تعلق گیرد

تعلق گیرد بمسموعات ویرا سمیع خوانند چون تعلق گیرد بمبصرات ویرا بصیر خوانند و چون
تعلق گیرد بمدرکات ویرا مدرک خوانند اگر گویند دلیل برین که خدای تعالی این صفات
ثابت چیست گوئیم قرآن دلیل است بر آن زیرا که در قرآن مذکور است و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی حی بود گوئیم زیرا که قادر و عالم است و هر که
قادر و عالم بود بضرورة نیز حی بود که اگر گویند بچه خدای تعالی مرید است گوئیم زیرا که
مکلفان را بطاعات و عبادات فرموده و فرمودن وی بطاعات و عبادات دلیلست
بر آنکه مرید است و خواهنده آنرا اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی کاره است گوئیم
زیرا که مکلفان را نهی کرده است از معاصی و نهی کردن وی از معاصی دلیلست بر آنکه
کاره و ناخواهنده است آنرا اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی متکلم است گوئیم زیرا که
کلام عبارت خلق و ایجاد حروف و اصوات است در جسم جمادیه و این امور ممکنه است
و خدای تعالی برین قادر است و ایجاد آن کرده است برای موسی و شجره وی و نیز قرآن
برین ناطق است که و کلم الله موسی تکلیما اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی عادل است
گوئیم زیرا که اگر عادل نبودی ظالم بودی و ظلم قبیح بود و بر خدای تعالی قبیح محال است
حکیم است و حکیم نشاید که قبیح کند اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی یکیست گوئیم زیرا که اگر دو بودی

محال لازم آمدی زیراکه ممکنست که یکی خواهد که جسمی ساکن و آن دیگر خواهد که همین جسم
در همان حال متحرک باشد پس اگر فرض کنیم که مراد هر دو برآید لازم آید که جسم در یک حال
هم متحرک باشد و هم ساکن باشد و این محالست و اگر فرض کنیم که مراد هر دو بر نیاید
لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد هر دو
برآید لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد
یکی برآید و مراد دیگری بر نیاید ترجیح بی مرجح لازم آید و این هم محال بود پس خدای تعالی
یکی بود و بدانکه صفات خدای تعالی عین ذات است نه زاید بر ذات چنانچه مجبره
گفته اند زیراکه صفات خدای تعالی صفات کمالست پس اگر زاید بر ذات بود پس
هر آینه غیر ذات بود پس لازم آید که کمال خدای تعالی از غیر بود و این روا نبود و آنچه بعضی
از اشاعره گفته اند که صفات نه عین بود و نه غیر باطلست زیراکه این معنی معقول نبود
اگر گویند حد جسم چیست و حد جوهر چیست و حد عرض چیست گوئیم جسم هر مکان گیری را
گویند که ویرا طول و عرض و عمق بود و جوهر هر مکان گیری بود که ویرا اجزاء نبود و عرض
آنرا گویند که وی قایم بجسم یا قایم بجوهر باشد چون سفیدی و سیاهی و سرخی
و زردی و حرکت و غیر آن اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی جسم و جوهر و عرض نیست گوئیم

زیراکه

زیراکه اگر جسم یا جوهر باشد محتاج بمکان باشد و اگر عرض باشد محتاج محل خود باشد که آن
جسم است یا جوهر و مکان و محل هر دو غیر وی اند پس لازم آید که خدای تعالی محتاج بغیر باشد
و این روا نبود و اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی مرکب نیست گوئیم زیراکه اگر مرکب باشد محتاج
باجزاء خود بود و اجزای وی غیر ویست پس محتاج بغیر باشد پس لازم آید که خدای تعالی اگر مرکب
باشد محتاج بغیر بود و این روا نبود اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی محتاج بغیر نیست گوئیم زیراکه اگر
محتاج بغیر باشد ممکن باشد پس لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود گردد و این روا نبود
اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی در مکان و جهت نیست گوئیم که اگر باشد لازم آید که محتاج آن مکان
و آن جهت باشد و مکان و جهت غیر وی اند پس لازم آید که خدای تعالی محتاج بود و این روا نبود
اگر گویند حلول چیست گوئیم حلول فرود آمدن در محلی اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی حلول روا نیست
گوئیم زیراکه لازم آید که محتاج بآن غیر بود و این روا نبود و قول نصاری و قول بعضی از صوفیه
که گفته اند که خدای تعالی حلول کند در دل عارفان باطل است اگر گویند اتحاد چیست گوئیم اتحاد
آن بود که دو شئ یکی گردد بی زیاده و نقصان اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی متحد نیست گوئیم
زیراکه بضرورت عقل میدانیم که این معنی معقول نیست و نیز اگر خدای تعالی بغیر خود متحد بود هر آینه آن غیر
واجب بود و تعدد واجب لازم آید و این محالست و اگر ممکن بود پس حاصل بعد از اتحاد یا واجب

یا ممکن اگر واجب بود لازم آید که ممکن واجب گردد و این باطل بود و اگر ممکن بود لازم آید
که واجب ممکن بود و این نیز باطل بود پس متحد بودن محال باشد اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی
دیدنی نیست گوئیم زیرا که هرچه ویرا ببینند باید که در مقابل یا در حکم مقابل و هرچه در مقابل
یا در حکم مقابل بود البته در جهت باشد پس محتاج بآن جهت باشد و جهت غیر ویست پس
لازم آید که خدای تعالی محتاج بغیر بود و این روا نباشد اگر گویند بچه دلیل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
پیغمبر و فرستاده خداست گوئیم زیرا که دعوی پیغمبری کرد و بر وفق دعوی خود اظهار معجزات کرد و
هر که دعوی پیغمبری کند و بر وفق دعوی خود اظهار معجزات کند پیغمبر و فرستاده خدا باشد اگر گویند بچه
دلیل که محمد بن عبد الله دعوی پیغمبری کرد گوئیم بدلیل تواتر دانیم زیرا که اخبار کثیره وارد شده
که شخصی نام وی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکه ظاهر شد و دعوی پیغمبری کرد و بر وفق دعوی
خود اظهار معجزات کرد و یکی از آن معجزات قرآن است که در میان است اگر گویند واجب
است که پیغمبر معصوم باشد یا نه گوئیم بلی واجب بود که پیغمبر معصوم باشد از گناه صغایر و کبایر
و سهو و نسیان پیش از بعثت و بعد از بعثت عمداً و سهواً که اگر معصوم نباشد جایز
الخطا باشد پس روا باشد که خلقان ویرا تصدیق نکنند در اوامر و نواهی مطیع و منقاد وی نشوند
پس فایده بعثت منتفی گردد و این روا نبود اگر گویند بچه دلیل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از

پیغمبر بلافصل امامست گوئیم بنص خدا و نص رسول خدا و آنکه وی معصوم بود اما نص خدای تعالی آنکه
در قرآن مجید مذکورست که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون یعنی نیست و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول خدا و آنکس که نماز کرد
و در حال رکوع صدقه داد یعنی انگشترین خود به سایل داد و باتفاق همه هیچ کس دیگر این اتفاق
نیفتاد جز حضرت علی علیه السلام پس ولایت و امامت بعد از رسول خدا بقول خدای تعالی امیرالمؤمنین
علی علیه السلام را ثابت باشد اما نص پیغمبر صلعم آنکه بتواتر معلوم شده که چون رسول صلوات الله
علیه از حجة الوداع باز گردید چون بموضع غدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس و سبب نزول آیه آن بود که جبرئیل پیشتر از این آیه انما ولیکم الله آورده بود برای
امامت و ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و رسول صلعم آن را از جهة خوف بعضی دشمنان
ابلاغ و ادا نمیکرد و خدای تعالی از آن حال خبر داد و گفت ای رسول برسان و ادا کن
از آنچه بتو نازل شده است از خدای تعالی آیه انما ولیکم الله و اگر نرسانی و ادا نکنی آن را
پس تبلیغ و ادای رسالت نکرده باشی و مترس که خدای تعالی عاصم و نگاه دار تست
پس رسول آنجا فرمود و فرود آمد و صحابه نیز آنجا حاضر شدند و از جهاز شتر منبری ساختند

ورسول صلی الله علیه وآله وسلم بر آن منبر برفت وگفت یا ایها الناس من اولی بکم من
انفسکم یعنی ای مردمان کیست اولی تر از نفسهای شما یعنی ولی شما وصاحب تصرف
در امور شما چه گفتند خدا ورسول خدا پس رسول دست امیر المومنین علی را گرفت وگفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله یعنی هر که بوی اولی ترم پس این علی امام وصاحب تصرف است
بار خدایا اورا دوست دار که علی را دوست دارد ودشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد
ویاری ده آنرا که علی را یاری دهد وفرو گذار وخذلان کن آنرا که فرو گذارد وخذلان
کند علی را پس خلق همه تهنیت گفتند امیر المومنین را واول کسی که امیر المومنین را تهنیت گفت
عمر ابن الخطاب بود گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت مولائی ومولای کل مومن
ومومنة یعنی خوش گوارنده باد یا ابا الحسن گشتی مولای من ومولای هر مومن ومومنه
اما امیر المومنین ع معصوم بود بتواتر ثابت شده وغیر علی ازان که آن که دعوی امامت
کردند معصوم نبودند باتفاق همه پس بدین دلیل هم امام بحق وخلیفه مطلق بعد از رسول ص
مرتضی علی ع باشد اگر گویند امامت باقی امامان بچه ثابت شود گوییم بنص رسول ص
وبنص هر امامی مابعد خود را وبانکه ایشان در زمان خود معصوم بودند وغیر ایشان

ازان کسانی

ازان کسانی که دعوی امامت کردند معصوم نبودند اما بنص پیغمبر ص آنست که امام حسین ع
را گفت ابنی هذا امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم گفت پسر من
این حسین امام است وپسر امام است وبرادر امام است وپدر نه امام است که نهم ایشان
قائم ایشان باشد بدین حدیث امامت دوازده امام ثابت میشود وهمه منصوص گردند
از قبل پیغمبر ع وهمچنین عصمت ایشان نیز ثابت شده اگر گویند واجبست که این امامان
معصوم باشند یا نه گوییم بلی زیرا که سبب احتیاج خلقان جواز خطا وعصیانست پس اگر
امام معصوم نباشد او نیز محتاج باشد بامامی دیگر باشد وهمچنین اگر پس دور والا
دو وهر دو محال پس امام باید که معصوم باشد اگر گویند بچه دلیل مهدی وبعضی خبر احیای بعضی
زنده گردانیدن خلقان بعد از فنای ایشان حق است و واقع خواهد شد گوییم زیرا که خدای تعالی
مکلفان را بطاعت وعبادت فرموده است وتکلیف کرده پس واجب بود بر خدای تعالی
که جزا وثواب آنرا به ایشان برساند تا ظلم نکرده باشد ودرین پیش از موت مکلفان
ممکن نباشد زیرا که دنیا سرای تکلیف است وتکلیف مشقت ورنج است وثواب راحت
وتنعم دائمیست واین هر دو با یکدیگر در یک حال ویکجا جمع نشود پس واجب بود بر خدای تعالی
که بعد از فنای ایشان ایشانرا زنده گرداند وثواب اعمال ایشان بدیشان

رساننده و نیز خدای تعالی ازآن خبر داده است که در قرآن فرموده کما بدأنا اول خلق نعیده
یعنی همچنانکه خلقان را آفریدیم از اول باز هم چنان اعاده کنیم و بیافرینیم دوم بار خبر
خدای تعالی صدق است و شک در آن متصور نیست اگر گویند بچه دلیل صراط و میزان و
پریدن نامه‌ها و انطاق جوارح و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب جمله حق است
و واقع خواهد شدن گوییم زیرا که این همه امور ممکنه اند و پیغمبر صادق القول بوقوع اینها
خبر داده است و هر امر ممکنی را که پیغمبر بوقوع آن خبر دهد وقوع آن واجب بود پس
وقوع این همه واجب بود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وآله الطاهرین اما بعد چنین گوید اضعف
عباد الله القدیر ربانی ضیاء الدین سدید الجاجانی که این رساله ایست مختصر در بیان واجبات
نماز و آنچه پیوسته نماز است از مقدمات و توابع و لواحق آن و در بیان زکوة و خمس و
روزه و این مشتمل است بر سی و هفت باب باب اول در بیان فضل و ثواب نماز
باب دوم در بیان احکام آنها باب سیوم در بیان نجاسات و ازالهٔ آن باب
چهارم در آداب خلوه و استبرا و استنجا باب پنجم در بیان مبطلات وضو و واجبات

ومندوبات وی باب ششم در بیان جنابت و غسل وی باب هفتم در بیان حیض و غسل
وی باب هشتم در بیان استحاضه و غسل وی باب نهم در بیان نفاس و غسل وی باب دهم در
کیفیت احکام میت و بیان نماز وی باب یازدهم در بیان غسل مس میت باب دوازدهم
در بیان تیمم و احکام وی باب سیزدهم در بیان لباس مصلی باب چهاردهم در بیان مکان
مصلی باب پانزدهم در بیان قبله و احکام وی باب شانزدهم در بیان بانگ نماز و قامه
باب هفدهم در بیان عدد رکعات فرایض و نوافل یومیه باب هجدهم در بیان وقتهای فرض
و نوافل یومیه باب نوزدهم در بیان کیفیت شروع در نماز یومیه باب بیستم در بیان واجبات
فرایض و مندوبات یومیه باب بیست و یکم در بیان سهو و شک در نماز باب بیست و دوم
در بیان کیفیت سنت نماز زنان باب بیست و سوم در بیان نماز و شرایط نماز جمعه باب بیست
چهارم در بیان کیفیت نماز عید رمضان و قربان باب بیست و پنجم در بیان نماز کسوف و خسوف و زلزله
و آیات باب بیست و ششم در کیفیت نماز سفر و شرایط تقصیر باب بیست و هفتم در بیان قضای
نماز فرایض و نوافل یومیه باب بیست و هشتم در بیان نماز خوف و کیفیت آن باب بیست و نهم در
بیان نماز نذر و عهد و یمین و کیفیت آن باب سی ام در بیان نماز استسقا و کیفیت آن باب
سی و یکم در بیان نافلهٔ رمضان و کیفیت آن باب سی و دوم در بیان نماز حاجت و کیفیت آن

باب سی و سیوم در بیان نیات باب سی و چهارم در بیان زکوة مال باب سی و پنجم در بیان
زکوة فطر باب سی و ششم در بیان خمس و تقسیم وی باب سی و هفتم در بیان روزه و احکام و فضایل وی

باب اول در بیان فضل و ثواب نماز بدانکه نماز را فضل و ثواب بسیار است و روایتست از اهل بیت
علیهم السلم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود صلوة فریضة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت
مملوّ ذهبًا یتصدق به حتی یفنی یعنی یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است
از خانه پر از زر که آنرا بصدقه دهند تا تمام شود و هم از اهل بیت علیهم السلم روایتست که رسول صلی الله
علیه و آله فرموده است ما تقرّب العبد الی الله بشیء بعد المعرفة افضل من الصلوة یعنی بنده نزدیک
نشود بخدای تعالی بعد از شناخت خدای تعالی بچیزی که آن از نماز فاضلتر بود و نماز واجبست بر هر که بالغ و
عاقل بود مگر بر زنان حایض و نفسا و آن کس که در تمام وقت نماز بیهوش باشد که ایشانرا
نماز واجب نبود مادام که این معنیها در ایشان باقی بود و بر کافر نیز نماز واجبست لیکن از وی
صحیح نباشد تا کافر بود و هر مکلف که نماز را عمدًا ترک نماید و حلال داند و وی در اسلام زائیده
باشد مرتد شود و قتل وی واجب بود و اگر در کفر زائیده باشد یا از وی طلب توبه کنند پس اگر
توبه نکند وی را بکشند و اگر نماز را ترک کند و حلال نداند او را تا سه کرّة تعزیر کنند پس اگر
دیگر باره ترک کند در کرّة چهارم وی را بکشند و باید که کودکان را در هفت سالگی بنماز

ترغیب

ترغیب و تحریص کنند و در نه سالگی بنماز فرمایند و بفرمایند که ایشان در نماز نیت وجوب کنند
تا دل ایشان نرم شود و بشریعت قرار گیرد باب دوم در بیان احکام آبها بدانکه آب
بر دو قسمست مطلق و مضاف مطلق آنست که اسم آب بروی واقع شود بی قیدی و اضافتی
و مضاف آن بود که اسم آب بروی واقع نشود بی قیدی و اضافتی چون آب گل و باقلی
و انگور و غیر آن و آب مطلق بر سه قسم است اول آب روان چون آب جویها و غیر آن
دوم آب ایستاده چون حوضها و برکها و اناها و غیر آن سیوم آب چاه و آب روان مطلق
پاک و پاک کننده است مادام که در وی نجاستی واقع نشود و اگر نجاستی در وی واقع شود
پلید نشود تا رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست تغیر نکند و چون رنگ یا بوی یا طعم وی
بنجاست تغیر کند آنچه تغیر کرده باشد پلید بود و باقی و مابعد وی پاک بود و آب ایستاده نیز
پاک و پاک کننده است مادام که در وی نجاستی واقع نشود و چون نجاست در وی واقع
شود اگر مقدار وی کمتر از کری بود پلید شود و اگر چه رنگ یا بوی یا طعم وی تغیر ندیده باشد
و مقدار کر هزار و دویست رطل بود بوزن عراق یا چیزی که مقدار آن سه شبر و نیم بود
در درازا و سه شبر و نیم در پهنا و سه شبر و نیم بعمق و آن آب که کم از کر پلید گشته پاک میشود
چون کری آب پاک را در وی افکنند تا تغیر وی زایل شود و اگر تغیر وی بدین زایل نشود

کری دیگر یکبار در وی زنند و هم چنین کری دیگر تا زایل شود و آب چاه پاک و پاک کننده است
ما دام که در وی نجاستی واقع نشود و چون نجاست در وی واقع شود پس اگر رنگ یا بوی
یا طعم وی بنجاست تغیر شود پلید شود پس چندان از آن آب بباید کشید تا تغیر زایل شود
آنگاه پاک شود و اگر تغیر نکرده باشد پلید نشود و بیشتر فقهاء امامیه گفته اند که آب
چاه بمجرد وقوع نجاست در وی پلید شود و اگرچه رنگ یا بوی یا طعم وی تغیر ندیده باشد
و گفته اند که اگر شتری در چاه افتد و بمیرد و هم چنین اگر خون حیض و استحاضه و نفاس و
مسکر چون خمر و مانند آن در وی افتد آب را تمام بباید کشید و از برای مردن آدمی هفتاد
دلو بباید کشید و برای مردن گاو و خر و مانند آن کر بباید کشید و پنجاه دلو برای سرگین
آدمی که گداخته باشد و خون بسیار چون خون کشتن گوسفند و غیر آن سه خون که بر نا
تحقیق آمده و چهل دلو بر کشند برای مردن سگ و گربه و خوک و روباه و خرگوش و بول آدمی ده
دلو برای سرگین خشک آدمی و خون اندک چون کشتن مرغ و غیر آن سه خون و هفت دلو برای
مردن مرغ و اشتر مرغ یا کبوتر و گنجشک در میان هر دو بود و هفت دلو برای موش چون مرده
باشد و از هم رفته یا آماسیده باشد و از برای غسل کردن جنب چون تن وی خالی از
نجاست عینیه باشد و برای سگ چون زنده بیرون آید و پنج دلو برای سرگین مرغ خانگی

و سه دلو از برای موش که از هم نرفته و نیاماسیده باشد و برای مردن مار یک دلو برای گنجشک و مانند
آن و برای بول طفل شیرخواره که هنوز غذا نخورده باشد و بدانکه استعمال آب پلید در طهارة
روا نبود نه باختیار و نه باضطرار و هم چنین شرب وی نیز روا نبود مگر در حالت ضرورة و آب
مضاف پاک بود و لیکن پاک کننده نبود پس بوی وضو و غسل و ازالهٔ نجاست روا نبود و پس
خوردهٔ حیوانات همه پاک بود مگر پس خوردهٔ سگ و خوک و کافر **باب سیوم** در بیان
نجاسات و ازالهٔ آن بدانکه نجاسات ده نوع اول بول دوم غایط از هر حیوانی که گوشت
وی نخورند و او را خون روان بود سیوم منی از هر حیوانی که او را خون روان بود و اگرچه
گوشت وی خورند چهارم خون از هر حیوانی که او را خون روان بود و اگرچه گوشت وی خورند
و اگر نه خورند پنجم مردار هر حیوانی که وی را خون روان بود خواه گوشت وی خورند و خواه نخورند
ششم سگ هفتم خوک هشتم کافر و بدانکه خارجی و غالی مرتد با کافر اصلی در نجاست
مساوی باشند نهم مسکرات چون خمر و غیر آن و بدانکه شیرهٔ انگور جوشیده چون دو بخش
آن رفته باشد با مسکرات مساوی باشد در نجاست دهم فقاع و واجبست ازاله
این نجاسات بآب پاک و پاک کننده از جامه و تن تا روا بود نماز کردن و طواف کردن
و در مسجد رفتن و اگر جامه بچه زنی که تربیت صبی کند و او را یک جامه بیش نبود و آن جامه ملوث بود

بول و غایط آن صبی مرتبی این صبی را روا بود که درین جامه نماز کند چون در شبانروزی
آن را یکبار بشوید و هم چنین اگر کسی نماز کند در لباسی که نماز تنها با آن لباس تمام نشود
و آن لباس پلید باشد نماز وی روا بود چنان جوراب و کلاه و بند زیرجامه بشرطیکه پیر
از شیفا در محل خود باشند و در مسجد نبود و بدانکه خون بر سه قسم است اول آنکه اندک و بسیار
آن را از جامه و تن زایل کردن واجب بود و آن شش خون بود چون خون حیض و استحاضه
و نفاس و خون سگ و خون خوک و خون کافر و قسم دوم آنکه ازاله آن واجب نبود
اگر اندک بود و اگر بسیار و آن خون ریشها و جراحتها بود که دایم روان بود و خون کیک و
پشه و مانند آن از هر حیوانی که او را خون روان نبود و قسم سوم آنکه چون بمقدار درهم
بغلی برسد یا بیشتر ازاله آن واجب بود و اگر کمتر ازین بود ازاله آن واجب نبود و نماز
با آن درست بود و آن خونها بود که غیر این خونها که ذکر کرده شد از سایر حیوانات بشرط
آنکه آب بوی نرسیده باشد اما اگر آب بوی رسیده باشد نماز با آن درست نباشد
و هم چنین اگر خون کم از درهم بغلی با وی باشد و در مسجد نماز کند نماز درست نبود
و مطهرات ده باشد آب و زمین و آتش و آفتاب و استحاله و انقلاب و انتقال و
نزح و زیاده و نقصان آن والسلام والله اعلم باب چهارم در آداب خلوت و استبرا و استنجا

از رسول

از رسول ص روایت فرموده که اکثر ما یکون عذاب القبر من الثلثة النمیمة و سوء الخلق
والاستخفاف بالبول یعنی بیشتر عذاب گور از سه چیز بود از سخن چینی و از خلق بد و
استخفاف کردن ببول یعنی چون بول کند و مخرج بول را نشوید و پاک نکند و تن و جامه از بول
و نجاست غایط نگاه ندارد و هم از رسول ص روایتست که فرموده استنزهوا من البول
فان عامة عذاب القبر منه یعنی خود را منزه و پاک دارید از بول بدرستیکه عامه عذاب گور
قبر از ناشستن بول و غایط و از بی طهارتی بود و اگر طهارت و پاکی کند نماز وی درست
باشد پس چون کسی بول کند یا غایط واجب بود که استنجا کند و استنجا آن بود که مخرج
بول را اگر بول کرده باشد بآب پاک پاک کننده بشوید و بول جز بآب پاک نشود زیرا که
بول آب است و آب زایل نگرداند الا بآب زیرا که رسول ص فرموده لا یزیل الماء الا الماء
یعنی زایل نمیگرداند آب را مگر آب و کمترین شستن آن بود که دو چندان تری که در مخرج بول
بود آب بر مخرج بول ریزد و اگر غایط کرده باشد و از مخرج تعدی کرده باشد مخرج غایط را
بآب پاک پاک کننده بشوید چندانکه عین نجاست و اثر وی برود و اگر از مخرج تعدی
نکرده باشد مخیر بود میان آنکه بآب بشوید یا به سه سنگ یا سه کلوخ پاک و غیر آن مخرج را بمالد
اما بآب شستن فاضلتر بود و اگر بسنگ استنجا کند و بعد از آن بآب بشوید اکمل بود و کمتر از سه سنگ

روا نبود و اگر چه بهم از سه سنگ پاک نشود روا نبود استنجی کردن بسرگین و استخوان
و بچیزهای نرم و نوزنده چون آبگینه و سفال و غیر آن و چون در خلوة رود در جنب
که پس و پیش خود را از دیدن مردمان پوشیده دارد و حرام بود در آن حال روی بقبله
کردن و مرد را بعد از بول استبرا کردن سنت بود که از بن نشستگاه تا بن قضیب
سه بار دست بمالد و از بن قضیب تا سر قضیب سه بار دیگر بمالد و سه بار دیگر
بجنباند آنرا تا بقیه بول تمامی از مخرج بیرون آید و سنت است که در حال خلوة سر و
همه تن را پوشیده دارد و چون در خلا رود اول پای چپ را فراپیش نهد و در حال
رفتن بگوید بسم الله و بالله و اعوذ بالله من الرجس والنجس الخبیث المخبث من الشیطان
الرجیم و چون استنجی کند بگوید اللهم حصن فرجی و استر عورتی و حرم علی النار و وفقنی
لما یرضیک عنی یا ذو الجلال والاکرام و چون از استنجی فارغ شود برخیزد و دست
راست بر شکم آرد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و هنانی
طعامی و شرابی و عافانی من البلوی و چون بیرون آید پای راست فراپیش نهد
و این دعا بخواند الحمد لله الذی عرفنی لذته و ابقی فی جسدی قوته و اخرج
عنی اذاه یا لها نعمة یا لها نعمة یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها و مکروه است

در حال خلوت

در حال خلوة روی بآفتاب و ماه کردن و همچنین روی بباد بول کردن و بول در هوا انداختن و بول
در زمین سخت کردن و بپای ایستاده بول کردن و بول در آب روان و در آب ایستاده کردن
و مکروه است غایط کردن در کنار حوضها و سقایه ها و در میان شاهراه و در موضعی که مردمان لعنت
کنند و در زیر درختان میوه دار و در موضعی که روندکان فرود آیند و در سوراخ حیوانات زمینی چون
سوراخ مار و کژدم و مورچه و غیر آن و گرد سراها و مکروه است در حال خلوت سواک کردن و
اکل و شرب کردن و سخن کردن بی ضرورت مگر ذکر خدای تعالی و آیة الکرسی خواندن و مکروه است
استنجی بدست راست کردن و بدست چپ نیز مکروه بود چون انگشترین در انجا بود که در وی نام خدای
یا نام پیغمبران یا نام امامان باشد والله اعلم باب پنجم در بیان مبطلات وضو و جنابت
وی بدانکه ده از ده چیز است که وضو را باطل کند اول بول دوم غایط سیوم باد که از موضع معتاد
بیرون آید چهارم خواب که بر چشم و گوش غلبه کند چنانکه اگر کسی پیش چشم وی بگذرد و او را بیدار
بود و نه بیند و اگر کسی سخن گوید تمام وی کند و او نشنوا بود و تفرقه نکند پنجم هر چه عقل را زایل کند چون مستی
و دیوانگی و غیر آن ششم حیض هفتم نفاس هشتم استحاضه نهم دست سودن بر آدمی مرده که سرد شده
نا شسته دهم آنکه یقین داند که حدث با کرده است و شک کند در وضو یازدهم آنکه هر دو را یقین داند
یعنی داند که وضو و حدث هر دو کرده است لیکن نداند که آخرین کدام است این یازده چیز وضو را

باطل کند و وضو بوجب کند و ازوهم جنابت و جنابت وضو را باطل کند لیکن وضو بوجب نکند
زیرا که چون غسل کند بر وی واجب نبود که دیگر باره وضو سازد و باید که بآب پاک پاک کننده
وضو کند پس اگر باب پلید وضو سازد باطل بود اگر داند و اگر نداند که آب پلید بود و اگر نماز
بدین وضو گذارده باشد باز گیرد و اگر باب غصبی وضو سازد و داند که آن آب غصبی است
وضو باطل بود و اگر نماز بدین وضو گذارده باز گیرد اما اگر باب غصبی وضو سازد و نداند
که این آب غصبی است و بدان وضو نماز گذارده باشد و نداند نماز وی درست بود و باید
که مکان وضو مباح بود پس اگر در مکان غصبی وضو سازد و عالم باشد بغصبیت آن و نماز
گذارد نماز وی درست نبود و اگر جاهل بود بغصبیت آن و نماز گذارد نماز وی درست
بود و اگر آب مباح در کوزه یا در طشت غصبی کند و بدان وضو سازد وضو درست بود
اگر باب مضاف وضو سازد چون آب گل سرخ و باقلا و انگور و مانند آن روا
نبود و اگر چه آب مضاف پاک بود زیرا که پاک کننده نبود و باید که آب را بر اعضاء وضو
که آنرا باید شستن جاری کرداند پس اگر در موضع شستن مسح کند روا نبود و اگر در میان
وضو شک کند یکی از اعضای وضو را پس اگر عضو شستنی باشد بشوید از ان و اگر
مسح کردنی باشد مسح کند و بعد از آن ما بعد آنرا بجای آورد و اگر شک کند بعد از آن باشد

که وضورا

که وضو را تمام کرده باشد و منصرف گشته بدان التفات نکند وضوی وی درست بود و
وضو در فریضها پیش از دخول وقت نیت وجوب روا نبود اما اگر واجب قضا بود پیش از دخول
وقت نیت وجوب درست باشد و در وضوئی که نیت سنت کرده باشد روا بود که چون وقت
فریضه در آید بدان وضو نماز فریضه کند بنا بر آن قول که رفع حدث یا استباحه در وضو شرط
بود و باید انکه در وضوء نماز هفده چیز واجب بود پنج فعل و دوازده کیفیت انچه فعل است اول
نیت کردن دوم روی شستن سیوم دستها شستن چهارم مسح سر کردن پنجم مسح پایها کردن و آنچه
کیفیت است اول نیت در شستن باشد ابشستن روی دوم روی شستن از رستنگاه موی سر تا سر زنخدان
اگر در برابر رستنگاه بود و اگر نبود و از انجا که در حکم رستنگاه بود بشوید بدرازا و چندانکه انگشت مهین و انگشت
میانین بر روی بگیرد و به پهنا چون انگشتان راست خلقت نبند و اگر راست خلقت نباشند
حوالهٔ آن بر راست خلقت بود و اگر موی از حد روی بیرون باشد شستن آن واجب نبود
و اگر موی تنک بود تخلیل واجب بود و حد تنکی آن بود که بیخ موی پیدا نماید و اگر موی انبوه بود
تخلیل واجب نبود سیوم ابتداء به شستن اول روی کند پس اگر ابتدا بمیانه روی یا باخر
روی کند روا نبود چهارم بر حکم نیت بودن تا فارغ شدن و حکم نیت در وضو چیز است
وجوب و رفع حدث و قربت یعنی چون برابتست بدل نکند و رفع حدث را بنزایل کردن چرک یا غیر آن

بدل نکند و قربت را بریا بدل نکند پنجم پایها را از وارن تا سر انگشتان شستن چنانکه
وارن نیز شسته شود و انگشتری هر گاه یا موی یا چیز آن آب را مانع شود از رسیدن
باعضای وضو واجب بود که آن را بجنباند و تخلیل کند تا آب بتمامی عضو وضو برسد
و اگر بعضی از اعضای وضو شکسته باشد و چیزی را بر آنجا بسته باشند اگر برکندن آن
ممکن بود آنرا از آنجا دور کند و آن موضع را بشوید و اگر ممکن نبود بر بالای آن بسته را
شستن عوض آن مسح کند و اگر بعضی از دست وی بریده باشند باقی را شستن واجب
بود و اگر از آرنج بریده باشند شستن آن دست از وی ساقط شود و اگر وی را دست
زاید بود پس اگر بر بالاء مرفق بود شستن آن واجب بود و اگر از هر طرف دو دست
اصلی بود شستن هر دو واجب بود و اگر دست زاید از اصلی تفرقه نشاید کردن
هر دو بباید شستن و همچنین اگر انگشتان زایده بود شستن واجب بود ششم ابتدا
بوارن کند و اگر ابتدا از سر انگشتان کند روا نبود هفتم در شستن هر دو بار موی
باز پس نشکند هشتم مسح بر پیش سر کردن یا بر موی که خاص بود بر پیش سر مقدار
آنکه نام مسح بروی افتد و اگر چه بیک انگشت باشد پس اگر مسح از زیر ببالا کند روا
بود و لیکن احوط آن است که از بالا بزیر کشد نهم مسح بر پشت پایها کردن از سر
انگشتان

انگشتان تا به کعبین مقدار آنکه نام مسح بروی افتد و کعب آن جایگاه بود که
ساق و قدم بهم رسند و اگر از کعبین ابتدا کند هم روا بود لیکن احوط آن است که ابتداء
از سر انگشتان کند و اگر اول پای چپ را مسح کند روا بود و لیکن اولی بود که ابتداء
بپای راست کند دهم ترتیب نگاه داشتن یعنی اول روی باشد و بعد از آن بازوی راست
پس بازوی چپ پس مسح سر کند پس مسح پایها یازدهم بباقی تری که بر دست مانده باشد
مسح کردن پس اگر آب نو برگیرد از برای مسح باطل بود و اگر بر دستهای وی تری باقی
نمانده از ریش و پلکهای چشم فرا گیرد و بدان مسح کند و اگر هیچ تری باقی نمانده باطل
شود و وضو از سر باید گرفت دوازدهم موالاة نگاه داشتن یعنی اعضا را پیاپی شستن
چنانچه از پیش شسته باشند تا بدیگری رسیدن خشک نشود و در حالت اختیار اما اگر
گرما سخت بود و آب کم و اعضا زود خشک شود وضو درست بود و چون خواهد که
وضو سازد سنت است که جایگاه آب از دست راست بنهد و هر دو دست را
بشوید پس اگر در عقب آب یا در عقب بول بود یکبار بشوید و اگر در عقب غایط
بود دو بار بشوید و اگر در عقب جنابت بود سه بار بشوید پس آنگاه دست
راست در جایگاه آب کند و آب برگیرد و مضمضه و استنشاق کند یعنی

آب در دهن و بینی کند هر یکی سه بار و هر عضویرا یکبار شستن واجب
بود و دوم بار شستن سنت بود و سیوم بار مردانرا بدعت بود و سنت
بود که آب را در شستن اول بر پشت پای نهند و زنان بر شکم پای نهند
و در پای دوم بعکس این کنند و اعضاء وضو را بر و مال خشک کردن مکروه
بود و همچنین مکروه بود مدد خواستن برای وضو و تولیه حرام بود یعنی انکه
دیگری ویرا وضو دهد اما در حال ضرورت جایز بود و سنت است که
نزدیک هر فعلی از افعال وضو دعا بخواند و چون خواهد که وضو کند
چون نظرش بر آب افتد این دعا را باید بخواند الحمد لله الذی جعل الماء
طهورا و الاسلام نورا و لم یجعله نجسا و چون آب در دهن کند باید
بگوید اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک و چون
بینی را بشوید باید بگوید اللهم ارحنی رائحة الجنة و اجعلنی ممن یشم روحها
و ریحها و ریحانها و چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی یوم تبیض فیه
الوجوه و لا تسود وجهی یوم تسود فیه الوجوه و چون پای راست
بشوید باید که هما ندم متواتر دعائی که از برای شستن هر عضوی گفته بگوید اللهم

اعطنی

اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا و احشرنی ممن
ینقلب الی اهله مسرورا و چون پای چپ شوید بگوید اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا
من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران و چون
مسح سر کند بگوید اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک و عافیتک و چون مسح پای کند بگوید
اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال
و الاکرام و چون وضو تمام کند بگوید اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی
من عبادک الصالحین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باب ششم در بیان جنابت
و غسل وی بدانکه جنابت بدو چیز حاصل شود اول جماع در فرج کردن و اگر چه آب انزال نکند
دوم بیرون آمدن منی اگر در خواب بود و اگر در بیداری و اگر بداند که آنچه بیرون آمده
است منی است یا غیر منی اعتبار کند بجستن آب و بشهوة و سستی تن و اگر جدا شود
بشهوة و سستی تن کافی بود و اگر شهوت و جهندگی نبود و یقین داند که منی است
غسل واجب شود و منی مرد غلیظ و سفید بود و منی زن زرد و تنک بود و چون جنابت
حاصل شود غسل واجب بود اگر مسلمان بود و اگر کافر اما از کافر هیچ غسل صحیح نیست مادام
که کافر بود و در غسل جنابت یازده چیز واجب بود و دو نفل و سیزده کیفیت آنچه نفل است

اول نیت کردن دوم همه تن شستن و آنچه کیفیت است اول نیت پیوسته داشتن به
شستن عضوها اول از سر گیرد غسل اگر ترتیب کند و اگر ارتماسی یعنی غوطه خوردن در آب باشد که
نیت پیوسته دارد و بشستن همه بدن دوم بر حکم نیت بودن تا فارغ شدن و حکم نیت
در غسل جنابت سه چیز بود وجوب و رفع حدث و قربت یعنی وجوب را به سنت بدل
نکند و رفع حدث را به پاکی کردن بدن از چرک و غیر آن بدل نکند و قربت را به ریا بدل
نکند سوم سر را پاک کردن بشوید و آنچه ظاهر بود از گوشها چهارم شستن جانب راست
پنجم شستن جانب چپ و در شستن عورتین و ناف مخیر بود و اگر خواهد بجانب راست گیرد
و اگر خواهد بجانب چپ ششم تخلیل کردن جایی که آب بی تخلیل بوی نرسد چون گوش و
موی سر و محاسن و ناف و غیر آن اگر زن را آب به بیخ مویها رسانیدن ممکن بود شکافتن
موی واجب نبود هفتم تجدید غسل کردن اگر دیگری وی را غسل دهد در حالت اختیار روا نبود اما
در حالت اضطرار جایز بود هشتم ترتیب نگاه داشتن چنانکه ذکر کرده شد نهم آنکه آب را
پاک پاک کننده بود از نجاست عینیه دهم مباح بودن آب پس اگر به آب غصبی غسل
کند روا نباشد یازدهم جاری کردانیدن آب بر عضوهای غسل دوازدهم مباح بودن
مکان پس اگر در مکان غصبی غسل کند روا نبود سیزدهم آنکه در میان غسل حدث
نکند

نکند و هر آنچه وضو را باطل کند غسل را نیز باطل کند پس اگر در میان غسل بول کند بعضی از افعال غسل را
آنرا که شک کرده است بشوید پس آنکه ما بعد آنرا بشوید و حرام بود جنب را سورهای سجده
خواندن و آن چهار سوره است الم تنزیل و حم السجده و النجم و اقرأ و حرام بود دست بر نوشته
قرآن نهادن و بر آن چیزی که نام خدای یا نام پیغمبران یا نام امامان بر آن نوشته باشد
و حرام بود درنگ در مسجد و حرام بود چیزی در مسجد نهادن و در حال غسل استبرا کردن واجب بود مرد را
و کیفیت استبرا در وضو گفته شد و اگر بعد از غسل تری بیند و یقین داند که منی است غسل باز گیرد
و اگر بیند که بول است غسل درست بود و لیکن وضو کند و اگر یقین داند که ودی یا مذی است
غسل درست بود و بر وی هیچ واجب نبود و اگر مشتبه بود و نداند که چیست حال خالی نبود از
آنکه بول نکرده و استبرا کرده یا بول کرده و استبرا نکرده یا هیچکدام نکرده و چون بول نکرده باشد بینیم
که ممکن بود بول کردن یا ممکن نبود و درین جمله پنج قسم بود اول آنکه بول و استبرا هر دو کرده بود
اینجا چیزی بر وی واجب نبود دوم آنکه نه بول کرده بود و نه استبرا اینجا غسل باز گیرد سوم
آنکه بول کرده بود و استبرا نکرده اینجا وضو کند چهارم آنکه استبرا کرده و بول نکرده بود و بول کردن
ممکن نبود اینجا نیز چیزی بر وی واجب نبود پنجم آنکه استبرا کرده بود و بول نکرده بود و بول کردن
ممکن بود اینجا غسل باز گیرد و سنت بود که در حال غسل کردن این دعا بخواند اللهم طهر قلبی

قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و ثنآء علیک اللهم اجعله
طهوراً و شفاءً و نوراً انک علی کل شیء قدیر **باب هفتم** در بیان حیض و غسل وی
بدانکه حیض در غالب اوقات خونی باشد سیاه و غلیظ که بیرون آید بسوزش و گرمی
و کمترینش سه روز بود و بیشترش ده روز بود و در میانهٔ سه روز و ده روز حسب
عادت زن بود و زن چون خون بیند از سه حال خالی نبود یا مبتداء بود یا مضطربه یا
خداوند عادت مستقره مبتدا آن بود که ابتداء خون وی بود و مضطربه آن بود که او را
عادت مستقره بود باشد و آنرا فراموش کرده باشد و خداوند عادت مستقره آن بود
که در دو ماه خون بیند که آن دو ماه در عدد ایام و در زمان یعنی ابتداء و انتهاء
زمان مساوی یکدیگر باشند پس اگر مبتداء باشد یا مضطربه تا سه روز نماز و روزه ترک
نکند تا آنکه حیض بیقین شود و آن به روز معلوم شود پس چون سه روز شود نماز را
و روزه را ترک کند تا ده روز اگر روز دهم منقطع شود همه حیض بود غسل کند و روزه را آنچه
داشته است و آنچه نداشته همه را قضا کند و اگر از ده روز بگذرد اگر خداوند عادت
مستقره باشد ایام عادت را حیض گیرد و باقی را عمل استحاضه کند اما مبتداء و مضطربه
تمیز عمل کند یعنی آنچه از خون که بصفت حیض بود حیض گیرد و آنچه بصفت استحاضه بود
استحاضه گیرند

استحاضه گیرند و عمل مستحاضه کنند و اگر ایشان را تمیز نبود و مبتداء رجوع کند بعادهٔ زنان
که خویش وی باشند از جانب پدر و اگر خویشان نباشند یا باشند لیکن عادت ایشان
نیز مختلف و مضطرب باشد رجوع بروایات کند و آن سه روایت است روایت اول آنکه
از هر ماهی شش روز حیض گیرد و در روایت دوم آنکه از هر ماهی هفت روز حیض گیرد
و باقی را عمل استحاضه کند و روایت سیوم آنکه از ماه اول سه روز حیض گیرد و از
ماه دوم ده روز و باقی را عمل استحاضه کند و مضطربه نیز بهمین روایات عمل کند و اگر
خداوند عادت مستقره عدد ایام را مقدم بر زمان عادة یا مؤخر بر زمان عادة
بیند همچنان عادهٔ وی مستقره و باقی بود زیرا که زمان عادة متقدم و متأخر می شود
و چون خداوند عادة را بعد از ایام عادة خون منقطع نشود یک روز یا دو روز صبر کند
پس اگر منقطع شود غسل کند و ما بعد و ما قبل همه حیض بود و اگر منقطع نشود و از ده روز بگذرد
ایام عادت را حیض گیرد و باقی را عمل استحاضه کند و اگر روز دهم منقطع شود ایام
عادة و ما بعد وی همه حیض بود و کیفیت غسل وی چون کیفیت غسل جنابت بود و لیکن وضو
واجب بود پیش از غسل یا بعد از غسل و حرام بود زن حایض را در مسجد نشستن و درنگ کردن
اما اگر راه گذری باشد جایز بود جز از مسجد نبی و مسجد الحرام که آنجا راه گذر نیز جایز نبود

وحرام بود خواندن سوره های عزیمه چنانکه گفته شد ودست بر نوشتهٔ قرآن کردن
وحرام بود بر شوهر وطی کردن وحرام بود او را بسودن بر چیزی که بروی نام از نامهای
خدا یا رسول یا ائمه باشد وروا نبود او را روزه داشتن ونماز گذاردن وطواف
کردن ونیت رفع حدث کردن وواجب باشد بروی روزه قضا کردن لیکن قضای
نماز واجب نبود وسنت است ویرا وضو ساختن ونیت استباحه ذکر کند در وقت
فریضه در مصلی نشستن وبقدر هر نمازی ذکر وتسبیح گفتن والله اعلم وحکم **باب هشتم** در
بیان استحاضه در اغلب اوقات خونی باشد زرد وخنک وتنک که زن آن را
ببیند بعد از عادت مستقره یا بعد از ایام نفاس یا بعد از ایام که نومید شود از حیض
اگر قریشی یا نبطی بود بعد از پنجاه سالگی نا امید نشود ونبطیه آن بود که از مادر قرشی واز
پدر غیر قریشی یا بر عکس وگویند نبطی قبیله معروف بود در عراق وخونی که پیش از بلوغ
ببیند هم استحاضه بود واستحاضه را سه حالت بود اوّل آنکه خون بر قطنه ظاهر نشود و
قطنه فرا گیرد پس واجب بود ویرا که تغییر قطنه کند وتجدید وضو کند برای هر نمازی
دوم آنکه قطنه را فرا گیرد ولیکن سیلان نکند پس واجب بود بروی با اینها که
گفتیم تغییر خرقه کردن ویک غسل کردن برای نماز بامداد سوم آنکه خون سیلان
کند

کند پس واجب بود بروی با اینها که گفتیم دو غسل دیگر کردن یکی برای نماز پیشین ودیگر
واین هر دو را با هم جمع کند ویکی برای شام وخفتن واین نیز با هم جمع کند وباید که تاخیر کند
تا وقت هر دو نماز مشترک شود آنگاه غسل کند وبرای هر نمازی وضو کند وکیفیت غسل
وی چون غسل حائض بود ومستحاضه چون این افعال بجای آورده در حکم پاکان بود ونماز
وروزهٔ وی درست بود والّا فلا **باب نهم** در بیان نفاس وغسل وی بدانکه نفاس
خونی بود که زن بیند بعد از ولادت یا با ولاده اگر درین دو حال نه بیند نفاس نبود
وبیشترین وی ده روز بود واندک ویرا حدی نبود پس اگر یک لحظه باشد نفاس بود واگر
ویرا در حیض عادة مستقره بوده باشد ایام عادة نفاس بود وباقی اگر از ده روز
بگذرد استحاضه بود واگر از ده روز نگذرد جمیع نفاس باشد ووی در غسل وجمیع احکام
چون حائض باشد الّا اندکی باشد واگر یکبار دو فرزند بزاید ابتداء نفاس از ولادت
اوّل باشد وانتهای وی از ولادت دویم **باب دهم** در بیان احکام میت
وکیفیت نماز وی بدانکه درین باب پنج بحث بود بحث اوّل در احتضار موت
یعنی حاضر شدن موت ودرین حال واجب بود که روی میت وشکم وپاهایش
فرا قبله کند وتلقین شهادتین واقرار با ئمه وکلمات الفرج درین حال سنت بود

برین کیفیت که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واشهد
ان علی بن ابی طالب امام حق معصوم نص من قبل الله وقبل رسوله وبعده اولاده
الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن
علی وعلی بن محمد والحسن بن علی ومحمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم
اجمعین انهم ائمتک ائمة الهدی الابرار وان الموت حق والقبر حق وسوال منکر و
نکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب حق والمیزان حق والصراط
حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من
فی القبور وکلمات فرج اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله
الا الله الملک الحق المبین سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
فیهن وما بینهن وهو رب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
یا الله یا الله لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر نعم المولی ونعم النصیر رب اغفر وارحم
وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم وانت ارحم الراحمین رب لا تذرنی
فردا وانت خیر الوارثین وسنت بود که سورتی نیز از قرآن بخوانند چون یس

و دیگران و چون حیات منقطع شود چشمانش بهم نهند و دهنش بربندند و دستها و
پایهایش بکشند و بروی چیزی کنند بحث دوم در غسل میت و بدانکه غسل میت
واجب بر کفایه بود و کیفیت غسل وی آنست که اول اگر نجاست عینیه بود از تن وی زایل
کرده پس نیت کنند و سه کرت ویرا بشویند و واجب است که اول بآب سدر بشویند
و ابتدا بشستن سر وی کنند پس جانب راست بشویند پس جانب چپ بشویند و دوم بار
بآب کافور بشویند بترتیب اول و سیوم بار بآب خالص بشویند هم بترتیب اول
و یک نیت برای هر سه غسل کافی بود و اگر سدر و کافور یافت نشود سه بار بآب خالص
بشویند و ترتیب درین غسل واجب بود و همچنین نیت نیز واجب بود و اگر
میت شهید باشد ویرا نشویند و کفن نیز نکنند لیکن بروی نماز کنند و بهمان
جامه خون آلود ویرا دفن کنند و شهید آنرا گویند که در معرکه جهاد کشته شود و اگر میت
آبله زده باشد یا سوخته یا کهنه گشته باشد و خوف بود که بشستن از هم فرو ریزد یا
آب یافت نشود واجبست که در همه مواضع ویرا تیمم دهند سه تیمم و کیفیت این کیفیت
تیمم زندگان است بحث سیوم در کفن میت واجب بر کفایه و کفن میت از اصل ترکه
وی بگیرند و کفن زن بر شوهر واجب بود اگرچه زن توانگر بود و واجبست که به سه جامه

کفن کند میزر و آن جامه زیر بود و قمیص و آن جامه میان بود و ازار و آن جامه بالا بود
که سرتاپای ویرا بپوشاند و باید که کفن از ابریشم نبود و سنت است که اگر میت
مرد بود برد یمنی بروی زیادت کند و خرقه دیگر که درازی آن سه گز و نیم بود و پهنای
وی یک شبر که رانهای وی بر آن بندند و عمامه نیز زیادت کند و اگر میت زن بود لفافه
دیگر بروی زیادت کنند سینهای ویرا ببندند و عوض عمامه مرد زن را اقناع دیگر زیادت کنند
و سنت است که دو چوب سبز خرما با او بنهند و اگر چوب خرما نبود از چوب بید بنهند
و اگر چوب بید نبود از هر درختی دیگر که باشد بنهند و بنویسند بتربت امام حسین ع
بر آن سه جامه و جب و بر عمامه و بر آن دو چوب سبز نام میت و کلمه شهادتین و
نامهای ائمه علیهم السلم برین ترتیب فلان ابن فلان یشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امام
حق معصوم نص من قبل الله تعالی و قبل رسوله و بعده اولاده الحسن والحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن
بن علی و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین ائمه
ائمتی و سادتی و قادتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرا هذا ما وعدنا الله و رسوله

وصدق الله و رسوله

وصدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما و واجب است که اول غسل اعضای سجده میت را
کافور بمالند پس کفن در وی پوشانند و افضل آنست که کافور سیزده درهم و ثلثی بود و الا چهار
درهم و اقل وی یک درهم بود و اگر کافور یافت نشود بی کافور دفن کنند و اگر میت شهید
بود کافور نمالند بحث چهارم در نماز میت و نماز میت واجب بر کفایه و واجب است
نماز بر هر میتی که موت وی بر اسلام بوده باشد یا در احکام اسلام چون اطفال مسلمانان که
شش ساله بوده باشند و کمتر از شش ساله نماز سنت بود و نماز بر میت واجب بود اگر میت
مرد بود و اگر زن و اگر آزاد و اولی تر بنماز میت آنست که اولیتر باشد بمیراث میت
و پدر میت از فرزند میت اولیتر بود و شوهر بزن خود اولیتر بود پس اگر اولی را شرایط حاصل
نبود دیگری را نایب کرداند و غیر ولی را بی اذن جایز نبود تقدم و اگر هاشمی حاصل بود سنت
است ویرا تقدیم کند اگر ویرا شرایط حاصل کند و اگر امام اصل حاضر بود وی از همه اولیتر بود
و در این نماز پنج تکبیر و چهار دعا واجب است و امام چنین روی بقبله کرده نیت کند و باید که
سر میت بجانب راست امام کند و کیفیت این نماز چنان است
که نیت کند و تکبیره احرام بگوید و این دعا بخواند اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده

و رسوله پس تکبیر دوم بگوید و این دعا بخواند اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد
کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم انک
حمید مجید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک
مجیب الدعوات پس تکبیر چهارم بگوید و این دعا بخواند اللهم
ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انا لا
نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین
واخلفه علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین واگر میت
زن باشد در تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک وابنت عبدک
وابنت امتک نزلت بک وانت خیر منزول بها اللهم ان کان
محسنة فزد فی احسانها وان کان مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم
اجعلها عندک فی اعلی علیین واخلفها علی اهلها فی الغابرین وارحمها
الخ.

برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر طفل بود در تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا الطفل
کما خلقته قادرا وقبضته طاهرا فاجعله لنا ولابویه نورا او فرطا و
ارزقنا اجره ولا تفتنا بعده واگر مستضعف باشد در تکبیر چهارم بگوید ربنا اغفر
للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم واگر مذهب میت نداند در تکبیر چهارم
بگوید اللهم ان هذه نفس انت احییتها وانت امتها وانت تعلم سرها
وعلانیتها فولها ما تولت واحشرها مع من کان احبت واگر میت منافق یا مخالف
و ملحد باشد در تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک انا لا نعلم
منه الا شرا فخذه فی عبادک وبلادک اخذه وعلیه عذابک واهوانک وصله اشد
نارک اللهم انه کان یوالی اعدائک ویعادی اولیائک ویبغض اهل بیت
نبیک فاحش قبره نارا ومن بین یدیه نارا وعن یمینه نارا وعن شماله نارا
وسلط علیه فی قبره الحیات والعقارب پس تکبیر پنجم بگوید عفوک یا کریم
و از آنجا فراتر نرود تا جنازه بر دارند و درین نماز رکوع و سجود و قرائت و تشهد
و سلام نیست و طهارت در وی شرط نبود بلکه سنت بود پس اگر جنب باشد یا حایض
یا نفسا این نماز گذارند روا بود بحث پنجم در دفن میت و بعد آنکه دفن میت

واجب بر کفایه بود و کمترین دفن آن بود که میت را در زمین پنهان کند چنانکه
سباع وی را اگر نیابند و بوی وی بکس نرسد و واجب است که میت را بر پهلوی
راست خوابانند روی به قبله و قبر باید قدر قامت مرد و لحد از شق فاضلتر بود و
سنت است که لحد واسع بود بمقدار آنکه نشیننده در وی بنشیند و جنازه را
بر پایین قبر نهند و برابر قبله و جنازه را سه دفعه بردارند و بنهند و آنکه بقبر فرو برند
پس اگر مرد بود از طرف سر به قبر فرو برند و اگر زن بود به پهنا و سنت است که
بند قبا و تکمه بگشاید و پای برهنه بقبر فرو روند و دعا بخوانند و بندهای کفن از سرین
و پایین بگشایند و در زیر تربه امام حسین ع با وی بنهند و تلقین بخوانند بر این کیفیت الحمد لله
الذی لا یبقی الا وجهه له الحکم والیه ترجعون یا عبد الله هذا آخر یوم من ایام الدنیا
و اول یوم من ایام العقبی الآخرة اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ولیه و وصی رسوله والحسن والحسین و علی ابن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد ابن علی و علی بن محمد والحسن بن
علی و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ائمتک ائمة

الهدی الابرار یا عبد الله اذا جاءک الملکان المقربان الرسولان الکریمان من عند الله تعالی
یسئلانک عن ربک و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن امامک
لا تخف و لا تحزن فقل الله ربی و محمد نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی و
علی امامی والحسن والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین هم ائمتی و سادتی و قادتی و کبرائی و شفعائی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرأ ثم اعلم بان الله
نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و ان علیا نعم الامام و نعم الوصی و ان الموت حق و القبر حق
و سؤال منکر و نکیر حق فی القبر والبعث حق والنشور حق والحساب والمیزان حق والصراط حق والجنة
حق والنار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور هذا
ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما اللهم صل علی محمد و آل محمد
وحده و آنس وحشته وارحم غربته و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین اللهم
اجعل قبره روضة من ریاض الجنة و لا تجعله حفرة من حفر النیران برحمتک یا ارحم الراحمین
پس جنب بر قبر چسپد از پایین قبر بیرون آید و حاضران را سنت باشد که به نیت ثواب
هر یکی اندکی خاک در آن قبر ریزند و بگویند انا لله و انا الیه راجعون و قبر را مقدار چهار انگشت

از زمین برآورند و مربع کنند و آب گرد بر گرد وی بریزند و حاضران را سنت بود که
دست بر قبر وی نهند و بر وی ترحم کنند و بعد از آن که حاضران بروند وی را
سنت بود که بار دیگر با آواز بلند تلقین کند **باب یازدهم** در بیان غسل مس میت آنکه
هر که دست بساید بر میت آدمی بعد از آنکه سرد شده باشد و ناشسته واجب بود که غسل کند
و اگر همچنین بساید بر پاره گوشت آدمی که در وی استخوان باشد و اگر چه از آدمی زنده
جدا کرده باشند غسل واجب شود و اگر بساید بر پاره گوشت که در وی استخوان نباشد
و از آدمی باشد یا استخوان درشته باشد و از غیر آدمی باشد از سایر حیوانات غسل واجب
نبود بلکه آن موضع که سوده باشند بشستن واجب بود والله اعلم **باب دوازدهم** در بیان
تیمم و احکام وی بدانکه چون آب یافت نشود یا اگر یافت شود لیکن چیزی نبود که بآب
رساند چون اتصالات دلو و رسن و غیر آن یا آب ببها بود و بها نبود یا از استعمال
آب ضرر بنفس یا مال وی رسد درین صورتها که گفته شد تیمم واجب بود و چون آب
نیابد طلب آب واجب بود پس اگر زمین هاموار و نرم بود و تیر پرتاب برود
اگر از زمین درست و فراز و نشیب بود یک پرتاب از چهار جانب بباید
رفتن پس اگر طلب بکند و تیمم کند و نماز کند و تا بیرون شدن وقت آن نماز آب

موجود نشود

موجود نشود نماز وی درست بود و اگر تا خروج وقت این نماز آب
یافت شود واجب بود که آن نماز را اعاده کند بعد از آنکه وضو کند و اگر آب ببها بود
و بها موجود بود خریدن واجب بود و اگر چه آب زاید از ثمن مثل باشد و تیمم روا نبود
الا بدان چیزی که اسم زمین بر وی صادق آید چون خاک و گل و مانند آن و چون خاک یافت
نشود بر سنگ تیمم کردن روا بود و روا نبود تیمم بر معدنیات چون زر و فیروزه و نقره و یاقوت
و زبرجد و نمک و مانند آن و روا نبود بر خاکستر و اشنان و آرد و روا نبود بر زمین
غصبی و زمین نجس و اگر خاک یافت نشود روا بود بر غبار جامه یا بر نمد زین یا یال
اسب تیمم کند و در تیمم هفت چیز واجب بود چهار فعل و سه کیفیت آنچه فعل
است **اول** نیت کردن **دوم** دست بر زمین زدن **سیوم** مسح پیشانی کردن **چهارم** مسح
دستها کردن و آنچه کیفیت است **اول** نیت پیوسته داشتن بحال دست زدن
بر زمین **دوم** بر حکم نیت بودن تا فارغ شدن **سیوم** هر دو دست باهم بر زمین
زدن **چهارم** مسح بر پیشانی کردن از رستنگاه موی سر تا کناره بینی **پنجم** بکف دست
چپ پشت دست راست مسح کردن از بند انگشتان تا سر انگشتان **ششم** بکف دست
راست پشت دست چپ را مسح کردن از بند دست تا سر انگشتان **هفتم**

زایل کردانیدن چیزی را که مانع باشد چون انگشترین و غیر آن هشتم ترتیب نگاه داشتن
برین ترتیب که یاد کرده شد نهم موالات یعنی افعالها را پیاپی داشتن دهم
پاک بودن خاکست یازدهم پاک بودن اعضای تیمم است دوازدهم مباح بودن
خاک سیزدهم شکم هر دو دست را با هم به پیشانی فرود آوردن و نیت رفع حدث را
در تیمم روا نبود بلکه نیت استباحت کند پس اگر تیمم بدل وضو کند دستها یکبار بر
زمین زند و اگر بدل غسل جنابت بود دوبار دست بر زمین زند یکبار از برای رو
و یکبار از برای دستها و اگر بدل غسلهای دیگر بود دو تیمم باید کرد الا غسل
میت که در وی سه غسل تیمم باید کرد زیرا که در وی سه غسل بود و برای هر غسلی
تیمم کردن واجب بود و هر چه وضو را باطل کند تیمم را باطل کند و زاید بر آن یافتن
آب یا ممکن استعمال تیمم را باطل کند و تیمم روا نبود تا آنکه وقت تنگ نشود والله اعلم

باب سیزدهم در بیان لباس مصلی اگر نمازگذارنده مرد بود پوشیدن عورتین یعنی پس و
پیش واجب بود و اگر زنی بود یا خنثی جمیع تن را پوشیده دارد جز روی و هر دو
کف دست و ظاهر هر دو قدم و اولی آنست که بر زن و خنثی پوشیدن موی و
گوشها نیز واجب بود اما کنیزک را جایز است سر کشاده نماز کردن و مرد را سر از ناف

تا زانو

تا زانو پوشیدن سنت بود و اگر همه تن را بپوشد فاضلتر بود و زنان را بر سه جامه نماز کنند
قمیص و درع و خمار و در لباس هفت چیز را رعایت کردن واجب بود اول آنکه پاک بود مگر
لباسهائیکه پیشتر ذکر کرده شد چون لباس تربیت کنندهٔ صبی و غیر آن دوم آنکه پوست
مردار نبود سیوم آنکه پوست چیزی نبود که گوشت وی نخورند چهارم آنکه موی چیزی
نبود که گوشت وی نخورند مگر خز و سنجاب که نماز در اینان روا بود پنجم آنکه مغصوب
نبود ششم آنکه ابریشم نبود چون نمازگذارنده مرد بود یا خنثی در غیر حرب و غیر ضرورة
جایز بود و زنان را نیز جایز بود و نماز روا نبود بر چیزی که پشت پای بپوشاند مگر آنکه
وی را ساق نباشد و اگر چه کوتاه باشند **باب چهاردهم** در بیان مکان مصلی واجب
که جای نمازگذارنده پاک بود و غصبی نبود و اگر نجاست خشک بود و بلباس مصلی تعدی
نکند نماز جایز بود اما جایگاه سجده واجبست که پاک باشد از نجاست خشک و تر سجده
بر زمین کردن یا بر چیزی که از زمین رسته باشد که آنرا نخورند و نپوشند و سجده بر معدنیات
روا نبود چون زر و نقره و نمک و عقیق و غیر آن و بر کاغذ سجده روا بود اگر چه مکتوب
بود و اگر از پیش مرد یا از جانب راست یا از جانب دست وی باشد و نماز کند
هیچکدام درست نبود اما اگر حایلی در میان باشد یا ده گز از یکدیگر دور باشند یا زن از پس مرد

بایستد روا بود و سنت بود که نماز فریضه را در مسجد کذارند و نافله را در منزل خود

باب پانزدهم در بیان قبله و احکام وی بدانکه واجبست بر نماز کذارنده
که در حال نماز روی خود را فرا قبله کند اکر کعبه را بیند روی فرا جهت کعبه کند و اکر از
کعبه دور بود مردمان روی بکباد کعبه کنند از چهار جانب پس رکن عراقی قبله اهل عراق
بود و شامی قبله اهل شام بود و رکن غربی قبله اهل مغرب باشند و رکن یمانی قبله اهل
یمن باشد و اکر جهت قبله پوشیده باشند اجتهاد در علامت وی کند و علامات عراقی آنست
که صبح را بر دوش چپ کیرد و مغرب را بر دوش راست و جدی را بر پس دوش راست کیرد
و چشمهٔ آفتاب را نزدیک زوال برابر ابروی راست کیرد و اکر این علامات بروی پوشیده
شود هر یک فریضه را بچهار جانب بکذارد **باب شانزدهم** در بیان بانک نماز و ق
بدانکه بانک نماز و قامت در فریضهای یومیه سنت بود اکر ادا بود و اکر قضا اکر
جماعت کذارند و اکر تنها اکر مرد بود و اکر زن لیکن آهسته کوید و در نماز جهریه تاکید
بیش بود خصوصاً نماز بامداد و شام و در غیر نماز یومیه بانک نماز و قامت نبود
و کیفیت بانک نماز آن بود که اول چهار بار الله اکبر بکوید پس دو بار بکوید
اشهد ان لا اله الا الله پس دو بار بکوید اشهد ان محمداً رسول الله پس دو بار بکوید

حی علی الصلوة

حی علی الصلوة پس دو بار بکوید حی علی الفلاح پس دو بار بکوید حی علی خیر العمل پس دو بار بکوید الله
اکبر الله اکبر لا اله الا الله و قامت نیز همچنین بود مکر تکبیر و اما در اول دو بار الله
اکبر بکفتند و از تهلیل یکبار بکفتند اما دو بار قد قامت الصلوة بیفزاید بعد از حی علی خیر العمل
پس جمیع فصلها در بانک نماز و قامت سی و پنج بود هجده فصل بانک نماز بود و هفده قامت
و ترتیب در بانک نماز و قامت واجب بود و سنت است که مؤذن عادل بود و خوش
آواز بود و وقتهای نماز شناسد و با طهارت بود و بایستد بر بلندی روی بقبله و در
آخر فصلها وقف کند و بانک نماز را کشاده کشاده کوید و قامت تیزتر کوید و سخن نکند
میان بانک نماز و قامت و فاصله کند میان بانک نماز و قامت بدو رکعت نماز یا بسجده
یا به نشستنی یا بکامی فرا پیش نهد و اکر نماز شام بود کامی فرا پیش نهد یا لحظه ساکن
شود حرام بود الصلوة خیر من النوم کفتن زیرا که بدعت بود **باب هفدهم** در بیان عدد
رکعات فرایض و نوافل یومیه بدانکه در شبانروزی هفده رکعت نماز فریضه بود در
حضر و یازده رکعت بود در سفر و نماز پیشین چهار رکعت بود در حضر و دو رکعت بود در سفر
و نماز شام سه رکعت بود در حضر و سفر و نماز خفتن چهار رکعت بود در حضر و دو رکعت بود
در سفر و نماز بامداد دو رکعت بود در هر دو حال و نوافل سی و چهار رکعت بود در حضر

هشت رکعت نافله پیشین بود بعد از زوال و پیش از فرض نافله دیگر هشت رکعت بود
پیش از فرض و نافله نماز شام چهار رکعت بود بعد از فرض شام و دو رکعت نافله نماز
خفتن بود نشسته بعد از فرض و در شمار یک رکعت بود و آنرا وتیره خوانند و
هشت رکعت نافله شب بود و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر بود و نافله بامداد دو رکعت
بود و این نوافل هر دو رکعت بیک تشهد و یک سلام بود غیر وتر که یک رکعت
بود بتشهدی و سلامی علی حده و در سفر نوافل هفده رکعت بود زیرا که نافله پیشین و دیگری
و خفتن بیفتد **باب هشتم** در بیان وقتهای فرایض و نوافل بود
بدانکه هر وقت نماز را اولی و آخری هست اول وقت نماز پیشین زوال
آفتاب است و آن معلوم شود بزیادتی سایه بعد از نقص تا آنزمان که ادای
وی ممکن بود و آنوقت خاص نماز پیشین بود پس وقت مشترک بود میان پیشین
و دیگر تا آنگه که باقی ماند تا فرو شدن آفتاب آنمقدار که نماز دیگر را در آن وقت
ادا توان کرد و آنوقت خاص نماز دیگر بود یعنی نماز عصر و اول وقت نماز شام
وقتی که آفتاب فرو رود و علامت فرو رفتن آفتاب آنست که سرخی مشرقی
غایب شود تا آنمقدار از زمان که ادای وی ممکن بود پس وقت مشترک بود

میان شام و

میان شام و خفتن تا آنگه که باقی ماند تا نیم شب آنمقدار از زمان که نماز خفتن را
ادا توان کرد پس آنوقت خاص خفتن بود و اول وقت نماز بامداد طلوع صبح دوم بود و آخر
وی طلوع آفتاب باشد و وقت نافله نماز پیشین از زوال آفتاب بود تا آنگه سایه
هر چیزی هم چند آن سایه پیشینه شود پس اگر وقت بیرون رود و وی شروع نکرده باشد بفریضه
مشغول شود و وقت نافله شام بعد از نماز فرض شام بود تا فرو شدن سرخی مغربی پس اگر
سرخی غایب شود و او نماز نکرده باشد بنماز خفتن مشغول شود و وقت وتیره بعد از نماز
خفتن بود و وقت وی نیز کشیده بود تا نیم شب و وقت نافله نیم شب بعد از نیم شب
بود تا طلوع صبح اول و اگر صبح طلوع کند و وی شروع کرده باشد بچهار رکعت یا بیشتر تمام
کند و الا بعد از نماز صبح اعادت کند و وقت نماز نافله صبح بعد از آن بود که از نافله
شب فارغ شود و اگر تاخیر کند تا صبح اول طلوع کند فاضلتر بود و اگر صبح اول طلوع
فاضلتر بود و انرا ادا نکرده باشد تا طلوع حمره مشرقیه اداش باید کرد و الا قضا دوام علیه السلام
باب نوزدهم در کیفیت شروع در نماز یومیه چون کسی خواهد که نماز کند اول وضو سازد
و لباس پاک در پوشد و با جای نماز رود و روی به قبله آورد و نیت کند و بانگ نماز
و قامت بگوید و چون از بانگ و قامت فارغ شود سنت است که هفت تکبیر بگوید در میان

آن سه دعا بخواند وکیفیت آن چنین بود که اول نیت و این دعا بخواند اللهم رب
هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة بلّغ محمّدًا صلّى الله عليه الوسيلة والفضل والفضيلة
والدرجة العالية الرفيعة والمقام المحمود والحوض المورود واللواء المعقود والشفاعة
يوم الخلود وبالله استفتح وبالله استنجح وبمحمد صلى الله عليه وآله اتوجه اللهم اجعلني
بهم عندك وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين اللهم اليك توجهت ومرضاتك طلبت
فافتح مسامع قلبي لذكرك وثبتني على دينك ودين نبيك ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني
وهب لي من لدنك رحمة انك انت الوهاب پس سه تکبیر بگوید واین دعا بخواند اللهم
لبيك وسعديك والخير في يديك والشر ليس اليك والمهدي من هديت الهي انا
عبدك وابن عبديك ذليل بين يديك منك وبك ولك واليك لا ملجأ ولا منجا ولا
مفر ولا محيص ولا مهرب منك الا اليك سبحانك وحنانيك تبارکت وتعاليت سبحانك
ربنا ورب الكرام انگه دو تکبیر بگوید واین دعا بخواند رب اجعلني مقيم الصلوة ومن
ذريتي ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب
انگه تکبیر هفتم بگوید وتکبیر هفتم را تکبیر احرام کرد ونیت نماز را مقارن وی دارد
در نماز پیوندد وسنت است که این دعا را بخواند وجهت وجهي للذي فطر

السموات

السموات والارض حنيفا على ملة ابراهيم ودين محمد ومنهاج علي حنيفا مسلما
وما انا من المشركين ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له
وبذلك امرت وانا من المسلمين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
وابتدا بفاتحه کند ونماز را با فعال وکیفیات وی با خر رساند **باب بیستم** در بیان
واجبات فرایض یومیه ومندوبات وی بدانکه افعال نماز واجب در نمازهای شبانه
روزی هشت است اول نیت دوم تکبیر احرام سیوم قراءة چهارم قیام پنجم رکوع
ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام ودر نیت هفت چیز واجب بود اول قصد کردن
بتعیین نماز دوم قصد وجوب کردن سیوم قصد ادا کردن اگر ادا باشد چهارم قصد قضا
کردن اگر قضا بود پنجم قصد قربة کردن ششم نیت پیوسته داشتن بتکبیر احرام هفتم بر حکم نیت
بودن تا فارغ شود ودر تکبیر احرام یازده چیز است که واجبست اول بلفظ گفتن وصورت
وی الله اکبر بود بی مد پس اگر بدل کند این لفظ را بلفظ دیگر واگرچه همین معنی بود باطل
باشد دوم بعربی گفتن پس اگر بعجمی گوید در حال اختیار باطل بود سیوم بپای گفتن پس
اگر کلمات وی را از هم جدا گوید باطل بود چهارم پیوسته داشتن وی را بنیت پس اگر
جدا کند اورا از نیت باطل بود پنجم مد نا کردن میان همزهٔ الله اکبر پس اگر مد همزه

الله مدّ کند چنانکه استفهام شود باطل شود ششم مدّ ناکردن در همزهٔ اکبر
پس اگر مدّ کند چنانکه جمع شود باطل بود هفتم ترتیب نگاهداشتن پس اگر راء بر الله
مقدم دارد باطل بود هشتم چنان گوید که خود بشنود اگر شنوا باشد و اگر
شنوا نبود چنان تقدیر کند که اگر شنوا می بودی شنیدی نهم بیرون آوردن
هر حرفی از مخرج خود دهم قطع کردن همزه از الله یازدهم قطع کردن
همزه از اکبر پس اگر وصل کند این هر دو همزه را باطل باشد و در قراءت
نماز ده چیز واجب بود اول خواندن الحمد با سوره در نماز دوگانه و در رکعت
اولین نماز سه گانه و چهارگانه دوم مراعات اعراب و تشدید کردن بر
وجهی که منقول شده است بتواتر سیوم ترتیب کلمات و آیات کردن بر وجهی
که منقول است چهارم موالات یعنی کلمات و آیات را پیاپی خواندن پنجم مراعات
وقوف در آخر کلمه پس اگر در میان کلمه وقف کند که ترتیب قرآن نماند باطل بود
ششم بلند خواندن مردان را در نماز بامداد و در دو رکعت اول نماز شام و خفتن
و زنان را در هیچ ازین نمازها بلند خواندن واجب نبود و کمترین بلند خواندن
آن بود که کسیکه نزدیک وی بود بشنود اگر شنوا بود و اگر نبود تقدیر کند که
اگر شنوا بود

اگر شنوا بودی می شنید هفتم الحمد را بر سوره مقدم داشتن هشتم در اول الحمد بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن پس اگر عمداً ترک کند باطل بود نهم بعد از الحمد یک سوره خواندن دهم سورتی
تمام خواندن پس اگر بعضی از سوره بخواند باطل بود یازدهم سورتهای عزیمه نبود و از سورتهای
دراز هم نبود که وقت نماز بخواندن آن فوت شود دوازدهم عقب الحمد قصد کردن
بسم الله برای سورتی که معین کرده باشد سیزدهم عدم انتقال از سورتیکه بسورتی دیگر از
نصف تجاوز کرده باشد مگر در سورهٔ توحید و جحد که از ایشان تجاوز روا نبود و اگر چه از نصف
تجاوز نکرده مگر در روز جمعه باشد و خواهد بسورهٔ جمعه و منافقون رود و از نصف تجاوز
نکرده باشد آن دو سوره را چهاردهم اخراج هر حرفی از مخرج وی پانزدهم بعربی خواندن
شانزدهم ترک آمین کردن در آخر الحمد بی تقیه و روا بود که سه رکعتهای آخرین عوض الحمد
تسبیحات اربعه گوید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در قیام چهار چیز
واجب بود اول ایستادن راست داشتن پس اگر پشت خم کند در حال اختیار باطل بود
دوم نیکو وا ایستادن پس اگر اعتماد کند بر چیزی باطل بود سیوم قرار گرفتن بر جایی
پس اگر رقص و نماز کند تا پای بر چیزی نهد که پای وی قرار نگیرد باطل بود چهارم پاها را
بهم نزدیک نهادن اگر پایها را از هم دور نهد چنانکه از حد نهادن بیرون رود باطل بود

و امّا اگر از ایستادن عاجز شود بنشیند و اگر از نشستن عاجز شود بپهلو خسبد و اگر
از این پهلو نیز عاجز شود به قفا خسبد و نماز را باشاره بگذارد پس در حال
رکوع و سجود چشمها را بر هم نهد و در حال سر بر داشتن از رکوع و سجود چشمها را
بگشاید و بدانکه در نیت و تکبیر احرام و قراءت و قیام شرط بود و واجبات
رکوع نه چیز بود اوّل دو تا گشتن بحیثیتی که کف دستها بزانو برساند دوم
تسبیح گفتن در رکوع و صورت وی چنین بود که سبحان ربّی العظیم و بحمده و تسبیح
در رکوع یکبار واجب بود و زیاده بر یکبار سنت بود سیوم تسبیح بعربی گفتن
چهارم کلمات در برابر پی گفتن پنجم بقدر تسبیح آرامیدن ششم آنکه چنان
گوید که خود بشنود هفتم سر برداشتن از رکوع پس اگر سر بر ندارد و بسجود
رود نماز باطل بود باشد هشتم بیارامیدن در وی نهم آنکه بسیار بیار آمد
که اگر از حد نماز گذارنده بیرون رود باطل باشد و در سجود چهار چیز واجب
اوّل سجده بر هفت عضو کردن و آن پیشانی و هر دو کف دست و هر دو
زانو و هر دو انگشت مهین پایها ست دوم آنکه اعضا را جای دهد در
سجده سیوم نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بروی جایز بود چهارم آنکه

موضع ایستادن با موضع سجده برابر بود پس اگر بلندتر یا پست‌تر بود بر خشتی باطل بود
پنجم آنکه اعضا را چنان نهد که نهادن بر وی صادق آید ششم در وی تسبیح گفتن
که سبحان ربّی الاعلی و بحمده هفتم آرام گرفتن به قدر تسبیح هشتم تسبیح بعربی گفتن
نهم به پی خواندن دهم چنان خواند که خود بشنود و اگر شنوا بود و اگر شنوا نبود
چنان خواند که بر تقدیری که اگر شنوا بودی بشنیدی یازدهم سر برداشتن از سجده
دوازدهم چون سر از سجده بر دارد بیارامد و اگر اندک باشد امّا چون سر از سجده
دوم بر دارد آرامیدن واجب نبود سیزدهم آنکه بسیار نیارامد که اگر چنان بیارامد
که از حد نماز بیرون رود باطل بود و بدانکه تسبیح در هر سجده یکبار واجب و زیاده
بر یکبار سنت و در تشهد نه چیز واجب بود اوّل نشستن برای تشهد دوم نشستن
آرامیدن به قدر تشهد سیوم شهادتین گفتن چهارم صلوات بر نبی فرستادن
پنجم صلوات بر آل نبی دادن ششم بعربی خواندن هفتم ترتیب نگاه داشتن هشتم آنکه
موالات را نگاه دارد نهم مراعات مفعول کردن و صورت وی چنین بود که گوید
اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله اللهم
صلّ علی محمد و آل محمد و در سلام نه چیز بود اول نشستن برای سلام دوم آرامیدن بقدر سلام

سیوم یکی از دو عباره گفتن که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین ازین هردو عباره هرکدام اختیار کند روا بود ولکن
اولین را قصد وجوب و دویمین را سنت چهارم ترتیب نگاه داشتن میان
کلمات وی پنجم بعربی گفتن ششم بپای گفتن هفتم برین وجه که ذکر کرده شد
رعایت کردن پس اگر الف ولام را در سلام اسقاط کند یا رحمة الله رحمات الله
گوید باطل بود هشتم در تاخیر کردن سلام از تشهد نهم اولین الذین دو عباره را
مخرج از نماز کردن یعنی بیرون آورنده از نماز و واجبست که تشهد و سلام را چنان
خواند که خود بشنود اگر نشنود و اگر نشنود چنان خواند که بر تقدیری که شنوا بود
می شنید اینست واجبات از افعال وکیفیات در نمازهای واجب پس اگر کسی
در هر رکعتی چند چیز واجبست بدانکه در رکعت اول شصت و یک چیز واجب بود زیرا که
چون واجبات که هفت چیز است با واجبات تکبیر احرام که آن یازده چیز است ضم
کنی هجده شود واجبات قراوت وقیام در رکوع وسجود چون با اینها ضم کنی
شصت و یک باشند و در رکعت دوم چهار چیز واجب بود زیرا که واجبات
نیت وتکبیر احرام بیفتند مگر استدامت حکم نیت که با قیست پس هفده که از شصت و یک
بیفکنی

بیفکنی چهل و چهار باقی ماند و پنج چیز از واجبات سوره که آن بعد از الحمد بیفتد که آن تقدیم
الحمد بر سوره و وحدت سوره و غیر عظیمه بودن سوره و قصد کردن به بسم الله برای سوره
معینه و نه سوره که از خواندن نماز فوت شود پس چون پنج را از چهل و چهار بیفکنی
سی و نه چیز باقی ماند پس اگر نماز سه گانه بود و واجبات تشهد اول را با آنچه در
رکعت اول و دوم بود واجبات تشهد دوم و سلام و آنچه در رکعت سیوم بود که
آن جمله پنجاه و هفت بود با صد و چهارده ضم کنی صد و هفتاد و یک چیز واجب بود
پس در نماز سه گانه صد و هفتاد و یک چیز واجب بود و در رکعت چهارم سی و نه چیز
واجب بود زیرا که واجبات وتکبیر احرام از وی بیفتند غیر استدامت حکم نیت چون
هفده را از شصت و یک بیفکنی چهل و چهار باقی ماند و پنج دیگر از واجبات سوره
که بعد از الحمد بود بیفتد سی و نه باقی ماند و چون سی و نه را با آنچه بایان سه گانه
بود ضم کنی دویست و ده شود پس در نماز چهار رکانه دویست و ده چیز واجبست در حضر
که اینهمه مقارن نماز بود و مشتمل صد و شصت و سه چیز بود در سفر والله اعلم بالصواب

باب بیست ویکم در بیان احکام سهو وشک در نماز بدانکه خلل و سهو یکه
در نماز واقع شود بر پنج نوعست نوع اول آنکه واجب کرده اند که نماز را از سر گیرد

و آن سی و یک چیز باشد اول هرچه طهارت را باطل کند بعمد یا بسهو یا بجهل مگر آب
غصبی که اگر جاهل باشد بغصبیت آن و بدان آب طهارت کند و نماز کند نماز وی
درست بود دوم پشت با قبله نماز کردن بعمد یا بسهو وقت باقی باشد یا نباشد
سیوم روی براست و چپ کردن قبله بعمد یا وقت باقی بود یا نبود چهارم روی
براست و یا چپ قبله کردن بسهو چون وقت نه بود اعاده واجب نبود پنجم
فعل بسیار از روی عادت که آن از نماز نباشد ششم خاموشی بسیار از روی
عادت هفتم سکت کردن در نماز دوگانه نهم شک کردن در دو رکعت اولین در نماز
چهارگانه دهم شک در نماز سه گانه یازدهم نقصان رکنی از رکنهای نماز پنجگانه
و آن پنج بود نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و هر دو سجود دوازدهم زیادت کردن
رکنی از ارکان نماز الا قیام که اگر بسهو زیادت کند یا نقصان نماز باطل
نشود سیزدهم نقصان کردن رکوع یا چیزی بعمد یا بسهو و نباید و نباید
تا فعلی کند که نماز بدان باطل شود چهاردهم آنکه یک رکعت در نماز چهارگانه
زیادت کند بعمد یا بسهو در آخر رکعت چهارم بقدر تشهد نه نشسته باشد
اما اگر در آخر رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته باشد نماز درست بود و یا گفته اند

وانکه نداند که چند رکعت نماز کرده است

الحال

آنکه در دو رکعت اولین نداند که چند کرده است پانزدهم آنکه دو سجده ترک کند و نداند
که از یک رکعت است یا دو رکعت شانزدهم نماز پیش از وقت گذاردن بعمد یا بسهو هفدهم نماز
در مکان نجس یا در مکان یا لباس غصبی گذاردن بعمد یا بسهو چون پیش از نماز عالم بوده باشد
بذات و نجاست بدن نیز همین حکم بود هجدهم بلوغت رسیدن در میان نماز چون از وقت
باقی مانده باشد مقدار طهارت و یک رکعت نماز گذاردن نوزدهم دست بستن بعمد بی تقیه بیستم و
یکم بعمد سخن کردن بدو حرف یا بیشتر که آن از قرآن و دعا نباشد بیست و دوم بعمد اکل و شرب
کردن بیست و سیوم بعمد بقصد خندیدن بیست و چهارم بعمد گریستن برای امور دنیا
بیست و پنجم ترک واجب کردن که آن رکن نباشد بعمد یا بسهو و یا بجهل مگر در جهر و اخفات
که در این جاهل معذور است بیست و ششم ترک کردن رکن بعمد یا بسهو بیست و هفتم
بعمد از قبله گردیدن بیست و هشتم بعمد زیاده کردن واجبی خواه آن واجب رکن بود و
خواه غیر رکن بیست و نهم کف دستها بر هم نهادن و در میان هر دو زانو نگاه داشتن
در حال رکوع و آنرا تطبیق خوانند سی ام بعمد عورت خود برهنه کردن سی و یکم بعمد موی
بر پیش سر گره کردن چون سجده را مانع بود نوع دوم آنکه واجب بود که از آن تلافی
کند یعنی آنرا دریابند بی سجده سهو و آن پنج موضع بود اول آنکه فراموش کند خواندن

الحمد را تا آنکه سوره را نخواند پس واجب بود که الحمد بخواند و آنکه سوره را با بگیرد
دوم آنکه رکوع را فراموش کند و پیش از رکوع سجود با یاد وی آید سیوم هر دو
سجده را فراموش کند و پیش از رکوع با یاد وی آید چهارم آنکه یک سجده را ترک
کند پیش از رکوع با یاد وی آید پنجم آنکه ترک کند تشهد را و پیش از رکوع با
یاد وی آید درین سه مسئله واجب بود که آنچه ترک کرده بجای آورد و آنکه رکوع
کند و درین مواضع سجده سهو واجب نبود نوع سیوم آنکه تدارک آن واجب
بود یا دو سجده سهو و آن سه موضع بود اول آنکه ترک کند یک سجده را بسهو دوم آنکه
ترک کند تشهد را بسهو سیوم آنکه ترک کند صلوات بر نبی و آل نبی بسهو و درین
هر سه موضع با یاد وی آید تا آنکه از محل ایشان تجاوز کند واجب باشد که اینها را
قضا کند و دو سجده سهو بکند و بدانکه دو سجده سهو در پنج موضع دیگر هم واجب بود
اول سلام دادن در غیر محل بفراموشی دوم سخن کردن بفراموشی سیوم شک
کردن میان چهار و پنج چهارم برخواستن در موضع نشستن پنجم نشستن در موضع
برخواستن و احوط آنست که برای هر زیاد و نقصان که در نماز واقع شود که آن
مبطل نماز نبود دو سجده سهو برای وی واجب باشد و تسبیح در سجده سهو چنین گوید
که

که بسم الله و بالله وصلی الله علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و نیت و تشهد و سلام و طهارت
و استقبال قبله جمله در وی واجب بود اما قصد ادا و قضا واجب نبود نوع چهارم
آنکه ما لا حکم له بود یعنی هیچ حکمی نبود آنرا و آن هشت موضع بود اول آنکه فراموش
کند قرائت را تا آنکه رکوع کند دوم آنکه فراموش کند جهر و اخفات را سیوم آنکه
فراموش کند خواندن الحمد تا آنکه رکوع کند چهارم آنکه فراموش کند خواندن سوره را
تا آنکه رکوع کند پنجم آنکه فراموش کند تسبیح را تا آنکه پشت را راست کند ششم آنکه
فراموش کند آرامیدن در تسبیح رکوع را تا آنکه سر بر دارد هفتم آنکه سر بر داشتن از
رکوع را فراموش کرد تا آنکه سجود کند هشتم آنکه سجود را فراموش کند تا آنکه سر بر دارد
نهم آنکه سجده کردن بعضی اعضا را فراموش کند تا آنکه سر بر دارد دهم آنکه تسبیح سجود
اول را فراموش کند تا آنکه سر بر دارد یازدهم آنکه آرامیدن بقدر تسبیح را فراموش
کند تا آنکه سر بر دارد دوازدهم آنکه پشت با راست کردن را فراموش کند در سجده اول
تا آنکه بسجده دوم رود سیزدهم چون پشت با راست کند آرامیدن فراموش کند در سجده
اول تا آنکه بسجده دوم رود چهاردهم آنکه سجده تسبیح دوم را فراموش کند تا آنکه سر بر دارد

پانزدهم آرامیدن بقدر تسبیح فراموش کند در سجدهٔ دوم تا آنکه سر بر دارد شانزدهم
آنکه شک کند در چیزی بعد از آنکه از آن تجاوز کرده باشد مثل آنکه شک کند
در تکبیر احرام و وی در حال قراءة بود و یا شک کند در رکوع و وی در حال سجود
بود یا شک کند در سجود و وی برخواسته بود برای رکعهٔ دوم و هم چنین تا آخر
نماز هفدهم آنکه سهو کند در سهو هجدهم آنکه سهو بسیار کند و آن بعادة معلوم
شود نوزدهم آنکه امام سهو کند و مأموم عالم باشد بیستم آنکه مأموم سهو کند
و امام عالم باشد این مواضع را هیچ حکمی نبود و بدینها هیچ لازم نیاید نوع
پنجم موجب نماز احتیاط بود در نماز چهار گانه و آن دوازده موضع بود اول آنکه
شک کند میان دو و سه بعد از آنکه دو سجده کرده باشد دوم آنکه شک کند میان
سه و چهار پیش از دو سجده یا بعد از دو سجده درین صورة بنا بر بیشتر نهند و رکعه باقی
مانده باشد تمام کند و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا دو رکعه نشسته سیوم آنکه
شک میانه دو [illegible] و چهار بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار نهند و
دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده و دو رکعت نشسته چهارم آنکه شک کند میان
دو و سه و چهار بود بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار نهند و دو رکعه ایستاده

و دو رکعت

و دو رکعه نشسته کند پنجم آنکه شک کردن میان سه و پنج ششم شک کند میان دو
و سه و پنج پیش از رکوع یا بعد از سجود هفتم شک میان دو و سه و پنج بعد از آنکه
دو سجده کرده باشد هشتم شک میان دو و چهار و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد
درین چهار مسئله دو وجه بود یک وجه بنا بر اقل است از برای آنکه یقین حاصل بود و وجه
دیگر آنست که در سه صورة ازین چهار مسئله نماز باطل بود و در صورت چهارم بنا بر چهار نهند
و دو رکعت احتیاط کند ایستاده و دو سجدهٔ سهو کند نهم آنکه شک کند میان دو
و سه و چهار و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار نهند و دو سجدهٔ سهو بکند
و نماز کند احتیاطاً دو رکعت نشسته دهم آنکه شک کند میان چهار و پنج بعد از دو سجده
درین صورت بنا بر چهار نهند که موجب دو سجدهٔ سهو بود و اگر پیش از رکوع بود باقی مانده را
تمام کند و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا دو رکعه نشسته و اگر شک بعد از رکوع بود
پیش از سجود بقولی نماز باطل بود و قولی دیگر آنست که حکم وی حکم مسئلهٔ دهم بود پیش
بود که آنچه باقی مانده بود تمام کند و دو سجده بکند و قولی دیگر آنست که تمام کند
و دو سجدهٔ سهو کند یازدهم شک میان سه و چهار و پنج یک وجه آن است که بنا بر چهار نهند
و یک رکعه احتیاطاً بگذارد ایستاده و دو سجدهٔ سهو کند دوازدهم شک چون تعلق

رکعت ششم کرد در اینجا سه وجه بود اول آنکه نماز باطل بود و وجه دوم آنکه
بنا بر کمتر نهند و وجه سیوم آنکه حکم او چون حکم شکی باشد که تعلق گرفته بر گفته پنجم
و در نماز احتیاط طهارة و استقبال قبله و نیت و تکبیر احرام و قراءة الحمد تنها
و رکوع و قیام و سجود و تشهد و سلام و ادا یا قضا جمیع چیزها که در نماز معتبر بود
واجب باشد باب بیست و دوم در کیفیت سنت نماز زنان بدانکه زنان را سنت
بود که در نماز در حال قیام هر دو پا برابر هم نهند نزدیک و دست راست بر سینه نهند
و دست چپ بر سینهٔ چپ و چون رکوع کنند دستها بالاتر از زانو نهند
تا بسیار خم نشوند و چون سجده کنند اول بنشینند و آنگاه سجده کنند و خویشتن
را چست بهم گرفته و چون برخیزند راست برخیزند و پشت خم نکنند و چون به تشهد
بنشینند کف هر دو پای بر زمین نهند و قراءة در همه نمازها آهسته خوانند
و همچنین بانگ نماز و قامت نیز آهسته گویند و هر چه جز اینها بود که ذکر کرده شد
حکم مردان و زنان یکسان بود والله اعلم باب بیست و سیوم در بیان نماز
جمعه و شرایط آن بدانکه نماز جمعه دو رکعت بود و وی عوض نماز پیشین بود و
وقت وی از زوال آفتاب بود تا آنکه سایه هر چیزی مثل سایهٔ بیشینه بود

و چون وقت

و چون وقت از این بگذرد نماز پیشین واجب شود و نماز جمعه واجب بود به پنج شرط اول
آنکه سلطان عادل بود یا کسیکه نصب کرده سلطان باشد ۲ آنکه عدد حاصل باشند و آن
پنج نفر بود که یکی از ایشان امام بود ۳ آنکه در روی دو خطبه باشد خطبهٔ اول مشتمل بود
بر حمد خدای تعالی و بر وصیت بتقوی الله و سورهٔ خفیفه از قرآن و خطبهٔ دوم مشتمل بود بر
حمد خدای تعالی و صلوات بر نبی صلعم و آل او و بر استغفار بر مؤمنین و مؤمنات و واجب بود
ایقاع خطبتین پیش از نماز و بعد از زوال و خطیب را ایستادن در حال خطبتین
واجب بود اگر قادر بود و همچنین واجب بود فاصله میان بنشستنی و عدد را
بشنوانیدن و طهارت کردن و واجب بود بر مردمان استماع خطبتین
و حرام بود در روز جمعه بعد از زوال و پیش از نماز بسفر رفتن و بیع و شری
کردن و بانگ نماز دوم گفتن و مکروه است در میان خطبتین سخن گفتن و بعد از
صبح بسفر رفتن و سنت که خطیب بالغ بود و بر نماز مداومت نماید و زود
بمسجد رود و سر تراشد و شارب بگیرد و بوی خوش بکار برد و جامهای فاخر
بپوشد و عمامه بر سر نهد و ردا بر دوش افکند و بعصا و کند بشمشیری یا غیر
آن و اول بر مردمان سلام کند و آنکه ابتدا بخطبه کند چهارم آنکه بجماعت کند از [illegible]

ودرست نبود به تنها پنجم اگر میان جمعه با جمعه دیگر کمتر از یک فرسنگ نباشد وچون این
شرایط حاصل بود در جمعه واجب بود بر هر که بالغ وعاقل بود وآزاد و بر زنان وبیمار
ولنگ وکور واجب نبود و هم چنین بر پیر عاجز ومسافر نیز واجب نبود وچون
در میان وی وجمعه دو فرسنگ بود یا کمتر واجب بود حاضر شدن واگر از دو فرسنگ
بیشتر بود حضور واجب نبود وسنت است که در روز جمعه بیست رکعت نماز نافله بگذارند
شش رکعت چون آفتاب برآید وشش رکعت چون آفتاب بر همه زمین منبسط شود و
چون بچاشتگاه رسد شش رکعت وشش رکعت نزدیک زوال وچون زوال شود دو
رکعت دیگر بگذارند وسنت است که در روز جمعه قراءت را جهر خوانند اگر جمعه
گذارند واگر ظهر وچون خواهد که توجه دعا خواند ونماز جمعه را در مسجد گذارند واگر ظهر
باشند نیز در مسجد بگذارند **باب بیست وچهارم** در بیان کیفیت نماز عیدین بدانکه
نماز عیدین واجب بود چون شرایط حاصل بود وشرایط وی همان شرایط جمعه بود وچون
شرایط حاصل نبود سنت بود اگر جماعت گذارند واگر تنها ووقت وی از طلوع
آفتاب است تا زوال واگر این نماز فوت شود قضا واجب نبود ودو رکعت بود
ودر وی نه تکبیر واجب بود غیر تکبیر احرام وتکبیر رکوع پنج تکبیر در رکعت اول وچهار در

رکعة او

رکعت آخر وکیفیت وی آن است که روی فرا قبله کند ونیت کند وتکبیر احرام بگوید و
الحمد لله ویک سوره بخواند وسنت است که سوره سبح اسم باشد وچون قراءة سوره
تمام کند تکبیر بگوید ودستها برآرد واین قنوت بخواند اللهم انت اهل الکبریاء
والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة
اسئلك بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله کرامة
وذخرا وشرفا ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر
ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه
محمدا وآل محمد صلواتك علیه وعلیهم اجمعین اللهم انی اسئلك خیر ما سئلك
به عبادك الصالحون واعوذ بك من ما استعاذ منه عبادك المخلصون پس
تکبیر دوم بگوید و هم چنین این قنوت بخواند یا قنوت دیگر که داند بخواند تا پنج
تکبیر وپنج قنوت تمام کند پس تکبیر رکوع بگوید وانگه برکوع رود وچون رکوع
تمام کند برکعت دوم برخیزد والحمد بخواند وسوره والشمس وچون سوره تمام شود تکبیر
بگوید وقنوت بخواند تا چهار تکبیر وچهار قنوت تمام شود پس تکبیر رکوع بگوید
وبرکوع رود وچون نماز تمام کند سلام باز دهد وصورة نماز عید رمضان وعید قربان

دو سجده را تمام کند و

هردو یکسان بود و بدانکه درین هردو عید خطبه بعد از نماز باید خواند پس چون نماز
تمام شود خطیب بر منبر رود و ابتداء به خطبه کند و سنت است که برای این نماز
بصحرا روند و امام پای برهنه رود با آرام دل و وقار و ذکر گویان در عید فطر پیش از
آنکه بنماز رود افطار کند و عید اضحی بعد از آنکه اضحی از نماز عود کند و هم چنین سنت بود
تکبیر گفتن در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن نماز شام است و آخر وی نماز عید
اضحی عقب پانزده نماز اگر در منی باشد و اگر در غیر منی باشد عقب ده نماز که اول آن
نماز پیشین عید باشد والله اعلم **باب بیست و چهارم** در بیان نماز کسوف و زلزله و آیات
بدانکه چون آفتاب یا ماه بگیرد یا زلزله شود یا بادهای سخت یا تاریکی سخت پیدا گردد که
از آن خوف حاصل شود واجب بود که بر همه عیان دو رکعت نماز بگذارند که آن مشتمل بود بر
ده رکوع و چهار سجده و کیفیت آن نماز چنان بود که اول روی به قبله کند و نیت کند چنانچه
در باب نیت گفته شود و تکبیر احرام بگوید و الحمد لله با یک سوره بخواند و به رکوع رود و چون
سر از رکوع بر دارد دیگر باره الحمد با یک سوره بخواند و به رکوع رود و هم چنین خواند
در رکوع کند تا پنج رکوع تمام کند پس بسجده رود و دو سجود بکند و در رکعت دوم نیز هم چنین
بجای آرد و تشهد بخواند و سلام باز دهد و روا بود که در رکعت اول الحمد بخواند و بعضی

از سوره

از سوره بخواند و به رکوع رود چون سر از رکوع بر دارد الحمد نخواند بلکه سوره از هم آنجا که
گذشته بخواند و هم چنین تا پنج رکوع تمام شود روا بود که یک سوره خواند اما باید که در
رکوع پنجم سوره تمام کند و در رکعت دوم نیز هم چنین جایز بود و سنت است که درین نماز سوره
های دراز بخواند و در رکوع مساوی قیام درنگ کند و در عقب هر دو رکوع قنوت بخواند
و اگر نماز تمام کند و هنوز وقت باقی بود دیگر باره اعاده کند و اول وقت این نماز تا تجلی
آفتاب یا ماه ابتداء گرفتن کند و آخر آن وقتی بود که ابتداء انجلا کند و وقت غیر ایشان
مدت آن بود الا زلزله که وقت وی مده عمر بود پس اگر این نماز را در وقت گذارد
نیت ادا کند و اگر غیر وقت بود نیت قضا کند الا نماز زلزله که جمیع اوقات عمر نیت
ادا باید کرد **باب بیست و ششم** در بیان نماز سفر و شرایط آن از تقصیر آن بدانکه
مسافر را تقصیر نماز چهار رکعتی واجب بود یعنی دو رکعت باید کرد چون شش شرط حاصل
شود اول آنکه مسافت بود و آن هشت فرسنگ است یا چهار فرسنگ چون قصد کند که در همان
روز رجوع کند و اگر قصد مقداری کند و نداند که آن مقدار مسافت هست یا نه و گواه
بشنود که گواهی دهد نماز تمام باید و فرسنگ سه میل بود و میلی چهار هزار ذراع طول هر
ذراعی بیست و چهار اصبع بود دوم قصد مسافت کند پس اگر بطلب غلام گریخته یا آب

گریخته رود یا غیر آن و بدانند که از یکی یافت خواهد شد تقصیر روا نبود و اگر چه زاید بر مسافت
بود اگر در حال رجوع بداند که مسافت بود تقصیر واجب بود سیوم آنکه سفر را قطع نکند
به نیت اقامت ده روزه در میان مسافت یا برسیدن بشهری که در انجا وی را ملکی
باشد و یا در آن شهر شش ماه یا زیاده بوده باشد پس اگر در میان مسافت قصد اقامت کند
ده روزه نماز را تمام باید کرد اما اگر از انجا دیگر باره سفر کند تا انجا که قصد اقامت دارد
یا آن شهری که شش ماه در آن جا متوطن بود مسافت بود در راه تقصیر کند و چون بانجا
رسد تمام باید کرد چهارم آنکه سفر وی مباح بود پس اگر بسفر معصیت رود تقصیر
روا نبود پنجم آنکه سفر وی زاید بر حضر نبود چون مکاری و کشتی بان و راعی و اهل
بادیه و بیک و آن که شهر بشهر برای تجارة دوران کند و ضابطه اینها آنست
که در یک جای قصد اقامت نکنند اما اگر یکی از اینها ده روز در جائی قصد اقامت
کند پس خواهد که سفر کند تقصیر باید کرد ششم آنکه چندان برود که دیوار شهر ناپدید
شود یا بانگ نماز شهر نشنود و اگر تقصیر باید کند و نمازی که در سفر از وی فوت
شده باشد تقصیر قضا باید کرد و اگر چه در حضر قضا کند و نمازی که در حضر از وی فوت
شود تمام قضا باید کرد اگر چه در سفر قضا کند و اگر در حضر وقت نماز در آید و آنرا

نگذارد و مسافر شود و وقت نماز باقی بود در سفر آنرا تمام باید کرد و اگر این نماز از وی
فوت شود تمام قضا باید کرد و همچنین اگر در سفر وقت نماز در آید و آنرا نگذارد
بحضر آید و وقت باقی بود تمام باید کرد و اگر متردد بود تا سی روز نماز را تقصیر باید کرد
و بعد از سی روز تمام باید کرد و اگر چه یک نماز باشد و شرایط تقصیر در نماز و روزه
یکسان بود و چون شرایط حاصل بود تقصیر باید کرد و نماز و روزه را واجب بود و اگر بعمد
تمام کند عاصی بود و قضای آن واجب بود و اگر بفراموشی تمام کند اگر وقت باقی
بود اعاده آن واجب بود و الا که وقت باقی نبود اعاده واجب نبود و اگر به تقصیر
جاهل بوده باشد اعاده واجب نبود و مسافر در چهار محل مخیر بود در میان اتمام و تقصیر و تمام افضل
بود حرم خدای و حرم رسول خدای و مسجد کوفه و مسجد امام حسین علیه السلم

باب هفتم در بیان قضای فرایض و نوافل بود و کیفیت آن بدانکه هر که ترک نماز فریضه
کند بعمد و یا بسهو یا فوت شود از وی بسبب خواب و مستی یا غیر آن و وی مسلمان بود
قضای آن واجب بود مگر فوت شود بسبب دیوانگی یا بیهوشی یا عدم بلوغ یا
بسبب حیض و نفاس یا بسبب کفر اصلی یا بسبب نبودن چیزی که بآن طهارت توان
کردن از آب و خاک که اینها را قضا واجب نبود و مرتد را قضا واجب بود پس اگر

در حضر فوت شده باشد آنرا تمام قضا باید اگرچه در سفر بوده و آنچه در سفر فوت شده
بنقصر قضا باید کرد اگرچه در حضر قضا کند و نمازهای فوت شده را همه را قضا تواند کرد
تا وقتی که وقت فریضه حاضره مضیق نشود و در قضا جهر و اخفات را رعایت کردن
واجب بود و ترتیب نیز رعایت کردن واجب بود پس اگر در روزی مثلا از وی
نماز مغرب فوت شود و از روز دیگر نماز بامداد واجب بود که اول نماز مغرب را
قضا کند و آنکه بامداد و اگر یک نماز معین از وی فوت شود مکرر قضای آنرا مکرر
نیز کرد باید تا آنکه ظن وی غالب شود که تمام ادا کرده است و همچنین اگر دو یا سه
یا بیشتر فوت شده باشد و معین باشد و تقدیم و تاخیر آنرا واجب باشد که آنرا
بترتیب مکرر کرد باید تا ظن وی غالب شود که تمام ادا کرده است و اگر نمازهای بسیار
از وی فوت شده باشد و نداند که کدام نماز است ابتدا از یک نماز کند و آنرا
بترتیب حاضره یومیه چندان قضا کند که ظن وی غالب شود که تمام ادا کرده است
و اگر هم در حضر از وی نماز فوت شده باشد و هم در سفر اگر تقدیم و تاخیر آنرا داند
ترتیب رعایت کردن واجب بود که یعنی اگر حضری مقدم بر سفر واجب بود که
اول حضری را مقدم دارد و آنکه سفری را و اگر سفر مقدم بود اول سفری را قضا کند و آنکه

حضری را

حضری را و اگر تقدیم و تاخیر آنرا نداند واجب بود که با هر نماز چهار رکعتی نماز دوگانه دیگر
ضم کند و به ترتیب چندان بگذارد که ظن وی غالب شود که تمام را ادا کرده است و اگر
از وی یک نماز فوت شده باشد از پنج نماز و نداند که آن نماز کدام است پس اگر حاضر
باشد نماز بامداد و نماز شام را قضا کند و چهار رکعت مطلق قضا کند یعنی عما فی ذمتی
نیت کند و اگر مسافر بود دوگانه مطلق کند یعنی عما فی ذمتی نیت کند و نماز شام قضا
کند و اگر مشتبه بود یعنی نداند که نماز سفری است یا حضری دوگانه مطلق و چهار رکعتی مطلق
و نماز شام قضا باید کرد و اگر دو نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود بامداد
و نماز شام قضا باید کرد و دو بار چهار رکعتی مطلق قضا کند و اگر مسافر بود دو بار دوگانه
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و اگر مشتبه بود دو بار دوگانه
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و دو چهار رکعتی مطلق قضا کند و اگر سه
نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود پنج نماز را بترتیب قضا کند یعنی پیشین
و پسین و دیگر شام و خفتن و بامداد و جمله را تعیین کند و مسافر دو باره دوگانه مطلق
قضا کند پس نماز شام قضا کند پس دوگانه مطلق قضا کند و اگر مشتبه بود آنچه در حضر گفته
شد قضا کند و دو بار دوگانه دیگر مزید کند پیش از مغرب و یک دوگانه دیگر بعد از شام

وجه را تعیین کند و اگر چهار نماز فوت شده باشد اگر چه از پنج نماز را قضا کند به
ترتیب یومیه وجه را تعیین کند و مسافر نیز چنین کند و اگر مشتبه بود آنچه در حضر گفته شد
قضا کند و اگر نوافل یومیه فوت شود قضا کردن سنت بود و اگر بمرض فوت شده
باشد در قضای آن مبالغه نبود ولیکن سنت است که برای هر دو رکعت مدی
طعام تصدق بدهد و اگر از این عاجز شود هر روزی را مدی تصدق بدهد

باب بیست و هشتم

در بیان نماز خوف و کیفیت آن بدانکه چون از دشمن خوف باشد واجب بود که نماز
چهار رکعتی یومیه را قصر بگذارند و اگر در حضر بود و اگر در سفر و کیفیت این نماز بانواع
بود و اما یک نوع که آن را صلوة ذات الرقاع گویند در اینجا ذکر کنیم بدانکه نماز ذات
الرقاع موقوف بود بچهار شرط اول آنکه دشمن در غیر جهت قبله باشد دوم در دشمن
قوت باشد بحیثیتی که خوف بود و مسلمانان را بر در آیند سیوم آنکه مسلمانان بسیار باشند
بحیثیتی که دو گروه شوند و هر گروهی توانند که با دشمن مقاومت کنند چهارم
آنکه نباید از دو گروه محتاج نباشند و کیفیت آن نماز آنست که امام خود را
به دو گروه کند و گروهی اقتدا با امام کند و گروه دیگر در مقابل دشمن بایستند پس امام با
گروه اول یک رکعت بگذارد و برای رکعت دیگر برخیزد و قرائت را دراز کند تا ایشان

گروه

گروه که اقتدا بوی کرده اند برخیزند و نیت انفراد کنند و نماز را تمام کنند و بموقف
گروه دوم بروند و گروه دوم بیایند و اقتدا کنند و امام با ایشان رکعت دوم بگذارد
و بتشهد بنشیند و تشهد را دراز کند تا جماعت برخیزند و رکعت دوم را بخود قرائت
کنند و رکوع و سجود کنند و تشهد بخوانند پس امام با ایشان بهم سلام باز دهند و اگر
نماز سه گانه بود امام با گروه اول دو رکعت نماز کند و با یک گروه دوم یک رکعت و اگر بعکس
این کند روا بود و اگر خوف سخت تر بود و چنان بود که دشمن به نزدیک در آید و
ممکن نبود که بدو گروه شوند و بدین ترتیب نماز کنند اینجا نماز بحسب امکان بود
و این را نماز شدة الخوف گویند پس هر یک را بانفراد برای خود نماز کنند و روی
به قبله آرند اگر ممکن بود و اگر ممکن نبود به تکبیر احرام روی بقبله آورند و اگر روی بقبله آوردن
ممکن نبود و چند روا بود که این نماز را سواره کنند در حال ضرورة و سجده بر کوهه زین
کنند و اگر روند و گذارند روا بود و رکوع و سجود باشاره کنند و اگر از این هم عاجز
آیند تسبیح نماز گذارند یعنی عوض هر یک رکعت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر اما نیت و تکبیر احرام و تشهد و سلام ساقط نشود و کسیکه از
سبع و سیل ترسد و یا از دشمن گریزد وی نیز نماز شدة الخوف بگذارد و کسیکه از

کل افتاده باشد یا در دریا غرق بود نماز را باشاره گذارد و اگر عاجز بود تقصیر نکند
الا آنکه در سفر باشد یا خوف بود بدین شرایط که گفته شد باب چهل و نهم در
بیان نماز نذر و عهد و یمین و کیفیت آن بدانکه هر که نماز نذر کند و مکان و زمان
و عدد و زمان و عدد رکعات آنرا تعیین کند وفای آن واجب بود بر آن کیفیت
که نذر کند که نماز بگذارد و زمان و عدد رکعات آن را تعیین نکرده باشد بر وی
واجب بود که دو رکعت نماز بگذارد به هیئت نماز یومیه در هر زمان که خواهد و اگر
زمان را تعیین کرده باشد واجب بود که در هر مکان که خواهد در آن زمان که تعیین
کرده بگذارد و اگر مکان را تعیین کرده باشد پس اگر آن مکان را فضیلتی و مزیتی
باشد رعایت آن مکان واجب بود در هر زمان که خواهد و اگر آن مکان را
فضلی و مزیتی نباشد رعایت آن مکان واجب نبود بلکه در هر مکان که خواهد
آن نماز بگذارد و اگر قید کند نذر را به هیئه صلوة مشروعه چون صلوة علی و فاطمه
و جعفر علیهم السلام و چون نماز شب عید فطر و نماز شب نیمه شعبان و چون نماز
شب مبعث و غیر آن وفا واجب بود بر همان کیفیت که شارع وضع کرده
است و اگر نافله شب را نذر کند هشت رکعت واجب بود و کسیکه قضای

نذر فریضه

نماز فریضه در ذمت او بود روا نبود که نماز سنت نذر کند و هر چه در نماز یومیه شرط
در نماز نذر نیز شرط بود مگر وقت و حکم عهد و یمین همچو حکم نذر بود و باید که در نذر کننده
شش شرط حاصل بود اول آنکه مکلف بود پس اگر مجنون یا صبی نذر کند درست نبود دوم
آنکه باختیار بود پس اگر مجبور بود درست نبود سیوم آنکه بقصد بود اگر بلغو باشد درست
نبود چهارم آنکه مسلمان بود پس اگر کافر بود درست نبود پنجم آنکه باذن پدر و
شوهر و مولی باشد و کودک بی اذن پدر و بنده بی اذن مولی پس اگر زن بی
اذن شوهر و کودک بی پدر و بنده بی مولی نذر کند درست نبود ششم آنکه قادر
باشد پس اگر عاجز بود در آنچه نذر کرده باشد درست نبود و صیغه نذر چنین بود که اگر فرزندی
روزی ما کند یا بیمار مرا شفا دهد پس خدای را بر منست دو رکعت نماز قربة الی الله
و اگر خواهد که زجر از نفس باشد چنین گوید که اگر نماز فریضه را ترک کنم خدای را بر منست
دو رکعت نماز قربة الی الله و صیغه نذر و عهد و یمین بلفظ گفتن شرط بود و هم چنین
قربة نیز شرط بود و صیغه عهد چنین گوید که عهد کردم با خدای تعالی که اگر بیمار مرا شفا
دهد دو رکعت نماز بگذارم قربة الی الله و صیغه یمین چنین بود که والله یا بالله که
اگر خدای تعالی بیمار مرا شفا دهد دو رکعت نماز بگذارم قربة الی الله باب پنجاهم در بیان

نماز استسقا وکیفیة آن بدانکه چون باران کم بارد و آبها کم شود دو رکعه
نماز استسقا کردن سنت بود و کیفیت وی چون نماز عید باشد الا آنکه
ودر اینجا قنوتی باید خواند که مشتمل بود بر طلب مطر بارانی و فراوان شدن آبها
و باید که مردمان سه روز روزه دارند و در روز جمعه یا دوشنبه بصحرا روند
و پای برهنه باشند با آرام تن و آرام دل روند پیران و اطفال و عجایز همه
بروند و طفلان شیرخواره را از مادران جدا کنند تا بگریند و مردمان توبه
کنند و گریه و زاری کنند و امام چون نماز تمام کند ردا بگردانند و جانب
راست را بجانب چپ برد و جانب چپ را بجانب راست برد و آنگه روی
بقبله آرد و آواز بلند برآرد و صد بار بگوید الله اکبر پس روی بجانب
راست کند و صد بار بگوید سبحان الله پس روی بجانب چپ کند و صد بار
بگوید لا اله الا الله پس روی بمردم کند و صد بار بگوید الحمد لله و مردمان
نیز متابعت وی کنند پس خطیب برخیزد و خطبه بخواند و در سؤال مبالغه کند
پس اگر اجابت نشود سنت بود که روزه دارند دیگر باره و بر همان کیفیت
نماز کنند ، باب سی و یکم در بیان نافله رمضان و کیفیت آن بدانکه سنت بود

هزار رکعه

هزار رکعه نافله در شبهای رمضان گذاردن در هر شب بیست رکعه بگذارد هشت رکعه
بعد از نماز شام و دوازده رکعت بعد از نماز خفتن و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و
سیوم که انها لیالی افراد گویند صد رکعت دیگر زیاده کنند و در دهه آخرین در هر شب ده رکعه
زیاده کنند و اگر در لیالی افراد بر صد رکعه اقتصار کنند روا بود ولیکن در هر جمعه ده رکعت
دیگر بگذارد بنماز علی و فاطمه و جعفر علیهم السلم و در جمعه آخر بیست رکعت باید کرد بنماز امیر
المومنین علی ع و در عشیه همین جمعه که اول شب شنبه باشد بیست رکعه باید کرد بنماز فاطمه
نماز امیر المومنین ع چهار رکعت است هر دو رکعت بیک تشهد و یک سلام در هر رکعتی الحمد یکبار
بخواند و قل هو الله احد پنجاه بار و نماز فاطمه ع دو رکعه بود در رکعه اول الحمد یکبار و صد بار
سوره قدر و در رکعه دوم الحمد یکبار و قل هو الله احد یکبار و نماز جعفر ابن ابی طالب ع
چهار رکعت بود هر دو رکعه بیک تشهد و یک سلام در رکعه اول الحمد بخواند و اذا زلزلت و
پانزده بار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس رکوع کند و همین
تسبیح را ده بار بگوید و از رکوع باز آید و همین تسبیح را ده بار بگوید و بسجود رود و همین
تسبیح را ده بار بگوید و از سجده سر برآرد و همین تسبیح را ده بار بگوید و در رکعتهای
باقی نیز هم چنین و در رکعه دوم الحمد بخواند و العادیات و در سیوم الحمد بخواند و سوره

فجر و در رکعت چهارم الحمد بخواند و سورهٔ توحید و نماز شب عید فطر دو رکعت بود در
رکعت اول الحمد یکبار و سوره توحید یکبار و نماز روز عید غدیر دو رکعت بود و از زوال
به نیم ساعت و در هر رکعتی الحمد یکبار و ده بار توحید و ده بار سورهٔ قدر و
ده بار آیة الکرسی تا آنجا که هم فیها خالدون **باب سی و دوم** در بیان نماز
جماعت و کیفیت آن بدانکه نماز جمعه در جمعه واجب بود و در عیدین چون شرایط
حاصل شود و در فریضه‌های دیگر جماعت سنت بود و بتخصیص در نماز شبانروزی
و جماعت در نوافل روا نبود مگر در نماز عیدین که شرایط حاصل نبود و نماز استسقا
جماعت منعقد نشود مگر بدو کس یا بیشتر نزد غیر جمعه و واجبست که امام مکلف بود
و مؤمن و حلال زاده باشد و اگر نشسته برای برخاسته امام کند یا امّی برای قاری
یا لاحن مبدل برای متقن یا زن برای مرد یا خنثی برای خنثی امامت کند روا نبود و صاحب
منزل و صاحب مسجد و صاحب اماره و هاشمی را چون شرایط حاصل بود امامت روا بود و امام
اصل از غیر اولی بود و اگر ائمه نزاع کنند کسی که قاری تر باشد مقدم دارند پس کسی که افقه
باشد پس کسی را که زودتر هجرت کرده باشد پس کسی که مسن تر باشد پس کسی را که
اصبح تر بود روا بود و روا بود که زن برای زنان امامت کند و مکروه بود اقتدا کردن

حاضر را

حاضر را بمسافر و هم چنین مکروه بود امامت اجذم و ابرص و محدود در حالتی که توبه کرده
بود و امامت اغلف یعنی ختنه ناکرده و امامت اعرابی برای مهاجرین و متیمم برای
متوضئین و اگر بعد از نماز معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا محدث بود اعاده واجب
نبود و اگر در میان نماز معلوم شود نیت جماعت بانفراد عدول کند و اگر پیش از نماز معلوم
شود و نماز را اقتدا کرده اعاده واجب بود و در میان امام و ماموم اگر حایلی بود چنانکه منع
مشاهده کند روا نبود و چون ماموم مرد بود اما اگر ماموم زن بود حایل روا بود و روا نبود که امام بلندتر
بایستد از ماموم که آن انحطه باشد اما اگر ماموم بلندتر بایستد روا بود و روا نبود که
ماموم پیش از امام بایستد و چون ماموم یکی باشد سنت است که از جانب راست
امام بایستد و اگر زن بود یا مرد بیشتر از یکی باشد از پس امام بایستد و در افعال نماز
چون رکوع و سجود و غیر آن بر امام پیشی گرفتن روا نبود بلکه متابعت امام واجب بود
و نیت اقتدا با امام معین واجب باشد اگر اقتدا نکند یا اقتدا با امام غیر معین کند
باطل بود و ماموم مسافر را متابعت امام حاضر تا آخر واجب نبود بلکه چون از نماز
فارغ شود سلام دهد و ماموم مسبوق از آنچه دریافته باشد اول نماز خود گیرد و چون
امام سلام دهد وی نیت انفراد کند و برخیزد و بخود قراءة کند و نماز را کند و اگر

امام را در حال رکوع دریابد آن رکعت دریافته باشد و مکروه بود تنها ایستادن مأموم
چون صفوف وسیع بود و جایی نیز در صف اول جای دادن و بعد از قامت الصلوة
گذاردن و در پی امام بشنیدن قراءت خواندن مگر آنکه قراءت امام نشنود باب ۳۳
در بیان نیات به آنکه نیت وضوی نماز چنین بود الوضوء لرفع الحدث لوجوبه
قربة الی الله فارسی وضوی نماز میکنم برداشتن حدث را برای آنکه واجبست
تقرب بخدا و اگر بجای رفع حدث استباحة قصد کند که مقر بود چنانچه
الوضوء لرفع الحدث لوجوبه قربة الی الله پارسی وضوی نماز میکنم برداشتن
حدث را و مباح بودن نماز را برای آنکه واجب است تقرب بخدا و برا
برای تجدید وضو نیت چنین کند الوضوء التجدید لندبه قربة الی الله پارسی
تجدید وضو میکنم برای آنکه سنت است تقرب بخدا نیت غسل جنابه
چنین کند اغتسل لرفع الحدث الجنابة لوجوبه قربة الی الله پارسی غسل جنابه
میکنم برداشتن حدث را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و اگر بجای رفع
حدث استباحة قصد کند روا بود و اگر استباحة با رفع حدث ضم کند نیز
که مقر بود چنانکه اغتسل لرفع الحدث واستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله

پارسی غسل جنابه میکنم برداشتن حدث را و مباح بودن نماز برای آنکه واجبست تقرب بخدا و اگر بجای
غسلهای واجب بود از جنابه و غیر جنابه چون حیض و نفاس و غیر آن و نیت جنابت را مقدم
دارد آن غسلهای دیگر از وی ساقط گردد و اگر غیر جنابه مقدم دارد جنابت از وی ساقط
نشود بلکه از برای هر یکی غسلی بباید کرد و اگر کسی که غسل جنابه کند محتاج بوضو نبود بلکه گو
غسل جنابه نماز روا بود تا با دوام که به جنابت وضو حاصل نشود اما در غسلهای دیگر وضو
واجب بود و زن حایض را چون خون منقطع شود و خواهد که غسل کند نیت چنین کند اغتسل
لرفع الحدث الحیض لوجوبه قربة الی الله پارسی غسل حیض میکنم برداشتن حدث را برای
آنکه واجبست تقرب بخدا و اگر بجای رفع حدث استباحة قصد کند روا بود نیت
غسل نفاس چون نیت غسل حیض بود و مستحاضه نیت رفع حدث نکند بلکه نیت استباحة کند
چنانکه اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله پارسی غسل استحاضه میکنم مباح بودن
نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا نیت غسل میت گوید اغسل هذا المیت لوجوبه
قربة الی الله فارسی میشویم این میت مرده را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت
وضوی میت چنین بود اوضئ هذا المیت لندبه قربة الی الله فارسی وضو میدهم این میت را
از برای آنکه سنت است تقرب بخدا و نیت کافور سائیدن احنط هذا المیت لوجوبه

قربة الی الله و به فارسی گوید کافور میمالم این میت را برای آنکه واجبست
تقرب بخدا نیت تکفین چنین کند اکفّن هذا المیّت لوجوبه قربةً الی الله فارسی
کفن میکنم این میت را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مرده شوی چون از
مرده شستن فارغ شود و خواهد که غسل کند نیت چنین کند اغتسل لرفع الحدث
مسّ المیت لوجوبه قربةً الی الله فارسی غسل سودن شدن بمیت میکنم بر داشتن
حدث را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و کسی که دست را ببعضی اعضای
خود را به آدمی مرده و سرد شده ناشسته بسوده باشد نیز همین نیت کند و کسی را که
کشتن وی واجب شده باشد به قصاص یا غیر آن وی را بفرمایند تا پیش از قتل غسل
مردگان کند و نیت چنین کند اغتسل غسل الاموات لوجوبه قربةً الی الله فارسی چنین گوید
خود را میشویم شستن مردگان برای آنکه واجبست تقرب بخدا نیت دفن مرده
چنین کند ادفن هذا المیت لوجوبه قربةً الی الله نیت تلحید چنین کند الحّد هذا المیت
لندبه قربةً الی الله فارسی گوید بلحد مینهم این مرده را برای آنکه سنتست تقرب بخدا
و در همه فعلها که سنتست نیت سنت کند و چهار کس را در وضو رفع حدث نشاید
کفتن بلکه نیت استباحة کند اول سلس البول یعنی کسی که دایم بول از وی میرود دوم مبطون یعنی
کسیکه دایم

کسیکه دایم غایطش میرود سوم مستحاضه چهارم کسیکه تیمم کند بدل وضو یا بدل غسل اگر
سلس البول یا مبطون یا مستحاضه جنب باشد روا بود که در غسل نیت رفع حدث کنند
زیرا که حدث را که از جنابه باشد مرتفع میشود و بعد از غسل جنابت یک نماز میتوانند کرد
بی وضو ساختن و برای باقی نمازها وضو باید ساخت نیت غسل روز جمعه چنین کند که اغتسل
غسل یوم الجمعة لندبه قربةً الی الله فارسی غسل روز جمعه میکنم برای آنکه سنتست تقرب بخدا
نیت غسل روز غدیر چنین کند اغتسل غسل یوم الغدیر لندبه قربةً الی الله پارسی بگوید
غسل روز غدیر میکنم برای آنکه سنتست تقرب بخدا نیت تیمم که بدل از وضو
باشد چنین کند اتیمّم بدلاً من الوضوء لاستباحة الصلوة لوجوبه قربةً الی الله فارسی
تیمم میکنم بدل از وضو مباح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و اگر بدل از
غسل باشد چنین گوید اتیمّم بدلاً من الغسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربةً الی الله فارسی
تیمم میکنم بدل از غسل مباح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و چون در
مسجد حرام یا مسجد نبی صلعم جنب شود و خواهد که بیرون رود تیمم کرده نیت چنین کند
که اتیمّم لاستباحة الخروج من هذا المسجد لوجوبه قربةً الی الله پارسی تیمم میکنم تا
مباح باشد مرا بیرون رفتن ازین مسجد برای آنکه واجبست تقرب بخدا

و در تیمم نیت سنت کند که اتیمم لاستباحة الصلوة لندبه قربة الی الله بفارسی تیمم میکنم
مباح بودن نماز را برای آنکه سنت است تقرب بخدا و نیت نماز ظهر چنین
کند اصلی فرض الصلوة الظهر اداءً لوجوبه قربة الی الله تعالی فارسی نماز فرض ظهر میکذارم
از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و بدانکه نیت استحضار جمیع افعال و کیفیات
نماز واجب بود بلا خلاف لیکن در کیفیت استحضار خلاف کرده اند بعضی گفته اند
استحضار بقوت مدرکه باید کرد پس بنا برین استحضار افعال و کیفیات در
نیت هر نمازی واجب بود و بعضی دیگر گفته اند که استحضار ادراک افعال و
کیفیات نماز است بقوة حافظه پس برین قول استحضار برای هر نمازی
واجب نبود بلکه واجب بود که یکبار بقوة مدرکه ادراک جمیع افعال و کیفیات
کند و انرا در قوه حافظه مودع کرده و برای بارهای دیگر که نماز گذارد چهار چیز را
در نیت قصد کند و پس اول قصد واجب کند اگر واجب بود و اگر سنت بود قصد سنت
کند دوم قصد تعیین کند سوم قصد ادا کند اگر ادا بود و قصد قضا کند اگر قضا بود چهارم
قصد قربت و قول آخرین اقوی بود و صورة استحضار چنین بود که اصلی فرض الظهر
مثلاً بان یوجد القیام و النیة و تکبیرة الاحرام و قراءة الحمد و سورة و الرکوع و الذکر

فیه

فیه مطمئناً بقدره و الرفع راسه منه مطمئناً و السجود علی سبعة اعضاء و الذکر فیه مطمئناً
بقدره و رفع الراس منه مطمئناً ثم السجود ثانیاً کالاول ثم رفع الراس منه و هکذا
باقی الرکعات الا انی اسقط تکبیرة الاحرام عما عدا الاولی و اسقط السورة من الاخیرتین
و ازید تشهدین بعد الثانیة و الرابعة و التسلیم و اخافت فی الجمیع اداءً لوجوبه قربة الی الله
فارسی فریضه نماز ظهر میکذارم بانکه واقع میآرم در وی قیام و نیت و تکبیر احرام و خواندن
الحمد و سوره و رکوع و تسبیح در رکوع و بجا رسیدن در وی و سجده بر هفت اعضا کردن و تسبیح
گفتن در وی و بجا رسیدن به قدر تسبیح و سر برداشتن از سجدهٔ اول و بجا رسیدن در وی سجده
دوم روش چون اول با رو تسبیح گفتن در وی به قدر تسبیح بجا رسیدن در وی و سر برداشتن
از وی و چنین کنم در باقی رکعات الا اسقاط کنم تکبیر احرام را در غیر اول و اسقاط
سوره کنم در دو رکعت آخرین و زیاد کنم دو تشهد بعد از رکعت دوم و چهارم و زیاد کنم
سلام را و آهسته خوانم جمیع قراءة را ادا برای آنکه واجبست تقرب بخدا
و چون گوید اصلی فرض الصلوة الظهر اینمعنی را قصد کند و آنکه اداءً لوجوبه قربة
الی الله و اگر نفس خود را باجاره داده باشد برای غیر نیت چنین کند که اصلی فرض الظهر
عن فلان بن فلان لوجوبه علیه بالاصالة و علی الاستیجار قضاءً قربة الی الله فارسی گوید

نماز چنین میکذارم مثلاً لنذ فلان برای انکه واجبست بروی باصالت و برمن به
اجاره قضاء تقرب بخدا و اکر نواجبی نکذارد بلکه تبرع کذارد نیت چنین کند
اصلی فرض الظهر مثلاً قضاء عن فلان لوجوبه علیه بالاصالة و ندبه علی قربة الی الله
فارسی نماز چنین میکذارم مثلاً از قضا فلانکس برای انکه واجبست بروی
باصالت و سنت است برمن تقرب بخدا و اکر نماز پدر را قضا کند چون بروی
واجب بود نیت چنین کند اصلی فرض الظهر مثلا قضاء عن والدی لوجوبه
قربة الی الله فارسی نماز پیشین میکذارم مثلا قضا از پدر خود برای انکه خود
واجبست تقرب بخدا و اکر نماز دیکر یا شام یا خفتن یا بامداد همه را تعیین کند
و چنین نیت کند لیکن سبب را قید کند نیت نماز احتیاط چنین کند اصلی رکعة
او رکعتین من صلوة الاحتیاط لما سهوت به فی الفرایض الفلانیة تماماً و جابراً
ادائاً لوجوبه قربة الی الله فارسی یک رکعت یا دو رکعه نماز احتیاط میکذارم
برای سهوی که کرده ام در نماز فرض پیشین یا دیکر یا خفتن برای انکه
واجبست تقرب بخدا نیت دو سجده سهو چنین کند اسجد سجدتی السهو لوجوبهما
قربة الی الله فارسی دو سجده سهو میکنم برای انکه واجبست تقرب بخدا

نیت

نیت سجده عزیمه چنین کند اسجد سجدة التلاوة القرآن لوجوبها قربة الی الله و
فارسی سجده تلاوه قرآن میکنم برای انکه واجبست تقرب بخدا و چون قرآن
خواهد خواندن نیت چنین کند اتلو القرآن لندبه قربة الی الله فارسی قرآن
میخوانم برای انکه سنت است تقرب بخدا والله اعلم بالصواب باب سیوم

چهارم در بیان زکوة مال و در انجا هفت فصل است فصل اول در بیان انکه کی
نماز زکوة بروی واجب شود بدانکه زکوة واجب بر هر که در وی پنج شرط حاصلست
اول انکه بالغ بود زیرا که بر طفل زکوة واجب نبود دوم انکه عاقل بود که بر مجنون
زکوة واجب نبود سیوم انکه ازاد بود زیرا که بر بنده زکوة واجب نبود چهارم
انکه مالک یک نصاب بود زیرا که اگر مالک کم از نصاب بود زکوة بروی
واجب نبود پنجم انکه متمکن باشد از تصرف در مال خود زیرا که اگر غایب
بود و او را تصرف آن نبود زکوة بروی واجب نبود فصل دوم در بیان
اجناس که زکوة بر ایشان واجب میشود و آن نه جنس بود اشتر و کاو و کوسفند
و زر و سیم که نقره باشد و طلا دیکر خرما و مویز و جو و کندم فصل سیوم در بیان
زکوة اشتر و کاو و کوسفند بدانکه زکوة درین سه جنس واجب شود چون چهار

شرط حاصل شود اول آنکه بنصاب رسد دوم آنکه بروی سال تمام بگردد و آن نصف
ماه بود و بعد حول ماه دوازدهم زکوة واجب شود سیوم آنکه در تمام سال چرا کنند
بود چهارم آنکه کارکش وی نباشد و شتر دوازده نصاب دارد نصاب اول
پنج اشتر بود و در وی گوسفندی واجب شود و نصاب دوم ده است و در وی
دو گوسفند واجب شود و نصاب سیوم پانزده است و در وی سه گوسفند
واجب شود و نصاب چهارم بیست است و در وی چهار گوسفند واجب است و
نصاب پنجم بیست و پنج است و در وی پنج گوسفند واجب بود و نصاب ششم
بیست و شش است و در وی یک شتر ماده یکساله که در سال دوم داخل شده واجب
شود و نصاب هفتم سی و پنج است و در وی یک شتر ماده دو ساله در سیوم داخل شده
واجب شده و نصاب هشتم چهل و شش است و در وی یک شتر ماده سه ساله که در
چهارم داخل شده باشد واجب شود و نصاب نهم شصت و یک است و در وی
یک شتر ماده چهار ساله که در پنجم داخل شده باشد واجب شود و نصاب دهم هفتاد و
شش است که در وی دو اشتر سه ساله در چهارم داخل شده واجب شود و نصاب
یازدهم نود و شش است و در وی دو اشتر ماده سه ساله که در چهارم داخل شده باشد

واجب شود

واجب شود و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است و در وی مخیر بود اگر خواهد هر
پنجاه را یک اشتر ماده سه ساله در چهارم داخل شده بدهد و اگر خواهد هر چهل را یک شتر
ماده در سیوم داخل شده واجب شود بدهد و هر چند ازین بالاتر رود همه را چنین دهد
و میان دو نصاب را چیزی واجب نشود و گاو را دو نصاب بود نصاب اول سی
بود و در وی یک گاو یکساله واجب شود نر یا ماده و نصاب دوم چهل بود و در وی
یک گاو ماده دو ساله که در سوم داخل شده واجب شود و گوسفند را پنج نصاب بود
نصاب اول چهل بود و در وی یک گوسفند واجب شود و نصاب دوم صد و بیست
و یک بود و در وی دو گوسفند واجب شود و نصاب سوم دویست و یک بود و در وی
سه گوسفند واجب شود و نصاب چهارم سیصد و یک بود و در وی چهار گوسفند
واجب شود و چون نصاب پنجم رسد که آن چهارصد است زکوة بر صد صد
تعلق گیرد پس هر صد گوسفند را یکی واجب شود و هر چند بالاتر رود همه را زکوة
چنین دهد و میان دو نصاب را چیزی واجب نبود فصل سیوم در بیان زکوة
زر و سیم بدانکه زکوة بر ایشان واجب شود به سه شرط اول آنکه سال تمام بروی بگردد
دوم آنکه مضروب باشند بسکه معامله سوم آنکه بنصاب برسد و نصاب زر

اول بیست دینار بود و دروی نیم دینار واجب بود و نصاب دوم چهل دینار بود
و دروی دو قیراط واجب شود و هرچند ازین بالاتر رود همه را چنین دهد و کمتر
از چهار دینار را چیزی واجب نبود و نصاب در سیم نیز دو بود نصاب اول دویست
درهم بود و دروی پنج درهم واجب بود و نصاب دوم چهل درهم بود و دروی
یک درهم واجب بود و هرچند ازین بالاتر رود همه را چنین باید داد و کمتر از دویست
درهم را چیزی واجب نبود **فصل پنجم** در بیان زکوة غلات بدانکه زکوة غلات واجب
شود بدو شرط اول آنکه بنصاب برسد و نصاب وی پنج وسق بود و هر وسقی شصت
صاع بود و هر صاعی چهار مد بود و هر مدی دو رطل ربعی بود بوزن عراق هر رطلی نود
یک مثقال بود و هر مثقالی شصت و یک هشت جو و چهار پنج جو بود از جوهای
میانه و چون بنصاب رسد پس اگر آب باران یا آب جوی خورده باشد عشر بدهد لکن بعد از
آنکه مؤنت و جمیع خرجها بیرون کند و هرچه از نصاب زاید بود همه را بدین حساب
باید داد و اگرچه اندک بود شرط دوم آنکه در ملک وی نمو کرده باشد
یعنی در ملک وی بالیده و زیاده شده باشد اگر به بیع یا بخشش یا غیر آن بوی
نقل کرده باشد اگر بعد از بدو صلاح بوده باشد زکوة بر وی واجب نبود و اگر

پیش از

پیش از بدو صلاح بوده باشد زکوة آن بر وی واجب بود و وقت وجوب زکوة در غلات وقتی
بود که بدو صلاح شود یعنی انگور غوره منعقد شود و خرما زرد یا سرخ شود و غلات وقتی بود که دانه
سخت شود و وقت اخراج وقتی بود که میوه ها را برند و جو را از کاه صافی کرده باشند **فصل ششم**
در بیان اجناسی که زکوة در آن سنت بود بدانکه زکوة در سه جنس سنت بود جنس اول در مال تجارة
چون سه شرط در وی حاصل شود اول آنکه سال بر وی بگردد دوم آنکه در تمام سال وی را بانچه خریده
باشند طلب دارند یا زیاده از آن سوم آنکه چون آن را بزر یا نقره قیمت کنند قیمت آن یک نصاب
بود یا بیشتر جنس دوم در اسپان بدانکه زکوة اسپ سنت بود چون سه شرط حاصل شود اول آنکه
سال بر وی بگردد دوم آنکه در تمام سال چرا کننده بود سوم آنکه ماده بود پس اگر خوب بود
دو دینار سنت بود و اگر اسپ خرد مایه بود یک دینار سنت بود جنس سوم هرچه از زمین
بیرون آید از حبوبات غیر آن چهار جنس که زکوة در وی سنت بود بشرط آنکه حاصل بعد
در اینجا همان شرایطی که در اجناس اربعه معتبر بود و کیفیت اخراج وی نیز چون کیفیت اخراج
اجناس اربعه بود **فصل هفتم** در بیان مستحقان زکوة بدانکه مستحقان زکوة بر هشت صنف باشند
اول و دوم فقرا و مساکین و ایشان کسانی اند که ایشان را و عیال ایشان را قوت یکساله نباشد
و از تحصیل و تکسب آن نیز عاجز باشند سوم عاملون الله و ایشان کسانی اند که ایشان را عمل

ایشان را قوت یکساله نبود و زکوة جمع کنند چهارم مؤلفة قلوب و ایشان کسانی اند که ایشان را
استمالت و دل گرمی دهند برای جهاد اگرچه کافر باشند پنجم فی الرقاب یعنی بندگان
که ایشان را کتابت کرده باشند و هم چنین بندگانی که در محنت شده و زحمت باشند
ششم غارمان باشند یعنی وام داران بشرط آنکه وام برای معصیت نکرده باشند هفتم
فی سبیل الله است و آن هر چیزی باشد که مصلحت مسلمانان باشد یا تقرب جستن بود آن
خدای تعالی چون جهاد و بنای مساجد و پل و رباط و غیر آن هشتم ابن السبیل است و آن کسی
باشد که از شهر خود منقطع شده باشد و بغربت افتاده باشد و اگرچه در شهر خود مال دار
و مهمان نیز از قسم ابن السبیل بود اما باید که سفر ایشان مباح بود مستحقان ایمان
شرط بود غیر از مؤلفة قلوب و اطفال مؤمنان را زکوة دادن روا بود و باید که
مستحق واجب النفقه نبود و باید که هاشمی نباشد چون دهنده غیر هاشمی بود و متمکن از
خمس باشد اما اگر هاشمی هاشمی را زکوة دهد روا باشد و اگر هم چنین هاشمی از خمس متمکن
نبود غیر هاشمی روا بود که زکوة به هاشمی دهد باب سی و پنجم در بیان زکوة فطره بدانکه
واجبست بر هر مکلف آزاد که وی مالک قوت یکساله خود و عیال خود بود
چون ماه شوال نو شود اخراج کند از زکوة فطر یک صاع از غالب قوت مثل گندم

و جو و خرما و مویز و برنج و شیر از خود و عیال خود از مسلمانان و کافر و آزاد و بنده و خرد
و بزرگ و اگر ضیف در عیال وی گشته باشند و مستحقان زکوة مال دهد و اما اگر امام
غایب بود به فقیهی امین از فقهای امامیه رساند تا وی بمستحق رساند و روا نبود این زکوة
را از شهر خود بیرون بردن چون مستحق موجود بود و اگر وی بیرون برد و تلف شود ضامن بود
چون به مستحق رساند نیت وجوب کند و کسی که فقیر بود سنت بود که وی را زکوة فطر اخراج کند
و کیفیت آن چنان بود که یک صاع را نیت کند و بدست عیال خود دهد تا یک یک بدست دیگر دهد
و آنکه از ایشان بستاند و بمستحق رساند باب سی و ششم در بیان خمس و تقسیم وی بدانکه در این
دو فصل بود فصل اول در بیان چیزهایی که در آنها واجب بود و آن هفت چیز بود اول غنیمتهاست
که از دار الحرب بگیرند دوم معادن یعنی کانها چون کان زر و کان نقره و ارزیز و یاقوت
و زبرجد و کحل و قیر و نفط و کبریت و غیر آن بعد از آنکه مؤنت و خرج وی بیرون کند و قیمت وی
به بیست دینار برسد یا بیشتر سوم کنوز یعنی گنجها که در زمین مدفونست و آنرا بیابند
در شهر کافران و یا در شهر مسلمانان و بر آن سکه اسلام نبود و قیمت وی بیست دینار
بود یا بیشتر چهارم هرچه از دریا بیرون آرند بغواصی مثل جواهر و در و غیر آن چون قیمت
آن به دیناری رسد پنجم آنچه فاضل بود از مؤنت و خرج یکساله وی و عیال وی از ارباح

خمس

از ارباح تجارات و صناعات و زراعات ششم زمینی که ذمی از مسلمان بخرد هفتم
حلال چون آمیخته شود بحرام و تمیز ممکن نبود و مقدار آن نداند و خداوند آن را نشناسد

فصل دوم در تقسیم خمس بدانکه خمس را شش قسم کنند قسمی مر خدای را و قسمی رسول خدا را و قسمی
ذوی القربی را بود و این هر سه امروز حق امام زمان است که محمد بن الحسن المهدی ع
و قسمی مر ابناء هاشمیان را و قسمی مر مساکین هاشمیان را و قسمی مر ابناء السبیل هاشمیان
را بود بشرط آنکه همه مؤمن باشند و یتیم را فقر شرطست و ابن السبیل را احتیاج شرط
بود تا در غربت باشد و روا نبود که خمس را نقل کنند از شهری بشهری دیگر چون در آن
شهر مستحق موجود باشد پس اگر نقل کنند و تلف شود ضامن باشند و اگر در آن شهر
مستحق موجود نبود نقل روا بود چون بمستحق رسانند نیت واجب بود پس آنچه حق امام بود خود بامام
رساند و اگر امام غایب بود آن نگاه دارد تا وقت ظهور وی یا بدهد بکسی که او را اهلیت
حکم باشد به نیابت امام از مجتهدان تا وی برساند بکسانی که محتاج باشند از هاشمیان
بر وجه تتمه و اگر بغیر این چنین کس دهد ضامن بود

باب هفتم در بیان روزه و احکام وی بدانکه درین باب چهار فصل است

فصل اول در بیان روزه و احکام وی روزه را
در شریعت باز ایستادن بود بانیت از چیزهای مخصوص در زمان مخصوص و محل وی روز

بود واز

بود از بر آمدن صبح دوم تا فرو رفتن آفتاب پس اگر روز معین بود از قبل شارع چون روزه
رمضان یا معین بود بسبب نذر یا عهد یا یمین در نیت احتیاج بتعیین نبود بلکه نیت قربت
کافی بود که اصوم غدا لوجوبه قربة الی الله یا روزه فردا روزه میدارم برای آنکه واجبست
تقرب بخدا اگر تعیین کند اکمل بود و اگر روزه متعین نبود چون نذر غیر معین و کفاره
و غیر آن تعیین در نیت شرط بود که اصوم غدا صوم النذر او صوم الکفارة رمضان
مثلا لوجوبه قربة الی الله و وقت نیت شب بود خواه در اول شب و خواه در
آخر شب و اگر نیت را فراموش کرده باشد تا زوال تجدید بدان روا بود و چون زوال
وقتش فوت شود پس اگر رمضان بود یا نذر معین واجب بود که آن روز افطار نکند و تمام
آن روز را قضا کند و در هر شب از رمضان نیت واجب بود و روز شک را نیت واجب
کردن روا نبود بلکه نیت سنت کند و از حساب شعبان دارد پس اگر اتفاق افتد که از
رمضان بود و از وی مجزی بود و اگر شب نیت سنت کند و در روز معلوم شود که از رمضانست
واجب بود که تجدید نیت کند و اگر چه بعد از زوال بود و آن روزه از وی مجزی بود
و اگر روز شک را در شب نیت افطار کند و در روز ظاهر شود که از رمضانست
و تا زوال چیزی تناول نکرده باشد تجدید نیت واجب بود و از وی مجزی بود و اگر بعد از زوال

روز اول معلوم شود که از رمضان است و وی چیزی تناول نکرده باشد امساک واجب بود و
لیکن آن روز قضا کند **فصل دوم** در بیان چیزها که صایم از آن امساک کند یعنی از آن
باز ایستد و آن بر دو نوعست نوع اول امساک آن واجب بود و نوع دوم امساک
آن سنت بود و آن نوع که امساک آن واجب بود بر سه قسم باشد قسم اول آنکه اگر امساک
نکند قضا و کفاره واجب شود و آن هفت چیز بود اول چیزی خوردن خواه آن چیز را از
روی عادت خوردنی باشد چون طعام و خواه خوردنی نبود چون سنگ ریزه و غیر آن
سوم جماع کردن در قبل یا در دبر چهارم منی آوردن پنجم رسانیدن غبار غلیظ بحلق بتعمد ششم
بتعمد باقی بودن در جنابت تا صبح دوم طلوع کند هفتم و اگر دیدن بخواب بعد از دو بیداری پیش
از غسل تا آنکه صبح طلوع کند قسم دوم آنکه اگر امساک نکند قضا واجب کند بی کفاره
و آن هشت موضع بود اول آنکه روزه افطار کند بگمان آنکه شب باقیست و بر
مراعات آن قادر باشد و مراعات نکند و روز باشد دوم آنکه غیر وی را خبر دهد که شب
باقیست و خود بر مراعات آن قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند و روز
باشد سوم پیش از غروب آفتاب افطار کند بسبب تاریکی که پیدا گردد بتوهم آنکه
شب است و حال آنکه شب نباشد چهارم آنکه قبول کند قول غیر را که او را گوید که شب

در آمده است

از غسل بعد

در آمده است و خود بر مراعات آن قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند و شب نبود
پنجم و اگر دیدن بخواب پیش از یک بیداری تا آنکه صبح طلوع کند ششم بتعمد قی کردن هفتم آنکه
آب در دهن کند بجای خنکی و بحلق فرو رود هشتم حقنه کردن بچیزی که مانع بود قسم سوم آنکه
امساک آن واجب بود و لیکن اگر امساک نکند نه موجب قضا بود و نه موجب کفاره و آن پنج چیز
بود اول امساک از کذب بر خدای تعالی دوم امساک از کذب بر رسول سوم امساک از
کذب بر ائمه چهارم امساک از تامین یعنی سر بزیر آب فرو بردن پنجم امساک از جمیع محرمات
غیر محرماتی که پیشتر ذکر کردیم و آن نوع که امساک آن سنت بود نه چیز است اول دارو
در بینی چکانیدن دوم سرمه که در وی مشک بود یا صبر در چشم کشیدن سوم خون گرفتن
بر وجهی که ضعف پیدا کند چهارم در حمام نشستن بر وجهی که ضعف پیدا کند پنجم نرگس
و ریاحین بوییدن ششم حقنه کردن به چیزهای جامد هفتم جامه تر در تن پوشیدن هشتم
قبله و ملاعبه و مباشرت کردن با زنان بشهوت نهم در آب نشستن زنان بدانکه کفاره
در چهار نوع روزه واجب شود اول در رمضان دوم در نذر معین سوم در قضای رمضان
که بعد از زوال افطار کند چهارم در روزه اعتکاف واجب بود و غیر این چهار نوع
روزه را کفاره واجب نشود **فصل سیم** در بیان تقسیم روزه بدانکه روزه بر چهار نوع بود

اول روزهٔ واجب دوم روزهٔ سنت سیوم روزهٔ مکروه چهارم روزهٔ حرام و روزهٔ
واجب پنج بود اول روزهٔ رمضان دوم روزهٔ کفاره سوم روزهٔ دم متعه یعنی بدل
هدی تمتع چهارم روزهٔ نذر و شبه نذر چون عهد و یمین پنجم روزهٔ اعتکاف و روزهٔ
ماه رمضان واجب بود چون شش شرط حاصل شود اول آنکه بالغ بود دوم آنکه عاقل بود
سیوم آنکه تن درست بود از بیماری چهارم آنکه مقیم باشد یا در حکم مقیم پنجم آنکه خالی بود
از حیض ششم آنکه خالی بود از نفاس و علامت ماه رمضان دیدن ماه بود یا سی گذشتن
به سی روز از شعبان یا آنکه گواهی دهند دو نفس بدیدن ماه رمضان و روزهٔ سنت بسیار است
امّا آنکه آنچه موکد است بر شانزده قسمست اول پنجشنبه اول از هر ماهی دوم چهارشنبه اول
از دههٔ دوم سوم پنجشنبه آخر از دههٔ آخر چهارم روزهٔ غدیر و آن هژدهم ماه ذی الحجه
بود پنجم روز مباهله و آن روز بیست و چهارم ذی الحجه بود و بعضی گفته اند بیست و پنجم
ذی الحجه ششم روز مولد النبی صلعم و آن هفدهم ربیع الاول بود هفتم روز مبعث نبی و آن
روز بیست و هفتم رجب بود هشتم روز دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی القعده بود نهم
روز عاشورا بود و آن دهم محرم بود دهم روز عرفه بی ضعف قربان یازدهم اول ماه ذی الحجه
دوازدهم اول ماه رجب سیزدهم تمام ماه رجب چهاردهم تمام شعبان پانزدهم ایام البیض و

ان

وآن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماهی بود شانزدهم هر جمعه و پنجشنبه و روزهٔ
مکروه سه بود اول روزهٔ سنت در سفر داشتن دوم چون کسی وی را بطعام دعوت کند
روزهٔ سنت داشتن سوم روزهٔ عرفه قربان داشتن کسی را که از دعا خواندن ضعف پیدا کند
یا اول ماه ذی الحجه را که شک کرده باشند و روزهٔ حرام هشت است اول روز عیدین
دوم ایام تشریق کسی را که در منی باشند و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه بود
سوم روزهٔ شک را بواجبی داشتن چهارم روزهٔ نذر معصیت پنجم روزهٔ صمت یعنی خاموشی
و آن چنان بود که چیزی خورد و لیکن سخن نگوید ششم وصال و آن چنان بود که یک روز و یک شب
تا سحر چیزی نخورد هفتم روزهٔ واجب را در حال مرض داشتن چون بداشتن روزه ضرری بوی
رسد هشتم روزهٔ واجب را در سفر داشتن مگر چهار نوع روزه که در سفر داشتن روا بود اول
روزهٔ نذر مقید یعنی در نذر مقید کرده باشد که در سفر و حضر بدارد دوم روزهٔ بدل هدی تمتع
سوم روزهٔ بدل بدنه کسی را که پیش از غروب آفتاب از عرفات بیرون آمده باشد
چهارم کسیکه سفر وی از حضر بیش باشد و آن کسی بود که ده روز در یک جای نیت اقامت
نکند چون مکاری و ملاح و پیک و مانند آن فصل در کفارات بدانکه کفاره
بر چهار قسم بود اول کفارهٔ مرتبه دوم کفارهٔ مخیره سوم کفارهٔ که هم مرتبه بود و هم مخیره

چهارم کفارهٔ جمع یعنی آنکه سه کفاره واجب شود او را و کفارهٔ مرتبه بر سه چیز واجب شود یعنی
اول در قتل خطا یعنی کسی که مؤمنی را بخطا بکشد بروی واجب بود که بنده آزاد کند اگر از
این عاجز شود دو ماه پیوسته روزه دارد پس اگر ازین عاجز شود شصت مسکین را
طعام دهد هر مسکینی را یک مد و اگر بنده بود یک ماه پیوسته روزه بدارد و بر بنده بجز
روزه چیزی دیگر نبود دوم ظهار یعنی کسیکه زن خود را گفته باشد که تو بر من چون پشت
مادرمی و کفارهٔ وی چون کفارهٔ قتل خطا بود سوم در قضای ماه رمضان که بعد از
زوال افطار کرده باشد و کفارهٔ وی آن است که ده مسکین را طعام دهد هر مسکینی را
یک مد پس اگر ازین عاجز شود سه روز پیوسته روزه بدارد و کفارهٔ مخیّر در سه
چیز واجب شود اول در افطار کردن هر یک روز از روزهای رمضان بعمد یا بسهوی بی عذر
دوم افطار روزه کردن روزهٔ نذر معین بعمد بی عذری سیوم در خلاف کردن عهد یا نذر
خواه آن عهد و نذر روزه باشد یا غیر روزه و کفارهٔ هر یک ازینها بنده آزاد کردن بود
یا دو ماه پیوسته روزه داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن هر مسکینی را یک مد
و کفاره‌ای که مرتبه بود و هم مخیّره در یک چیز واجب بود و آن خلاف سوگند بود یعنی
سوگند خوردن بر فعلی یا ترک آن فعلی و خلاف آن کند کفارهٔ آن بنده آزاد کردن بود

یا ده مسکین را

یا ده مسکین را طعام دادن یا ده مسکین را پوشانیدن پس اگر ازین عاجز آید سه روز پیوسته
روزه گرفتن باشد و کفارهٔ جمع بر دو چیز واجب شود اول در کشتن مؤمنی بعمد و ظلم دوم در افطار
هر یک روز از روزهای رمضان بچیزهائی که آن حرام بود چون خمر و غیر آن و کفارهٔ آن
آزاد کردن بنده باشد و دو ماه پیوسته روزه داشتن و شصت مسکین را طعام دادن
هر مسکینی را یک مد طعام بباید داد والله اعلم بالصواب و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله اجمعین اما بعد این
رساله ایست در بیان واجبات حج و کیفیت حج بترتیبی که بجای می آورد و قبل از شروع
در بیان کیفیت حج بباید دانست که حج تمتع نام حج کسیست که از مکه دور باشد به چهل و
شانزده فرسنگ و عمرهٔ او مقدم است بر حج او و مجموع واجبات حج و عمره بیست و شش
پوشیدن جامهٔ احرام و نیت عمره و احرام بعمره و تلبیه و طواف عمره و نماز طواف و سعی
میان صفا و مروه و تقصیر این هشت واجبات عمره است و باقی واجبات حج است
پوشیدن جامهٔ احرام و نیت حج و احرام بحج و تلبیه و وقوف بعرفات و بیتوته بمشعر و
رمی جمرهٔ عقبه و ذبح و حلق یا تقصیر و طواف حج و نماز طواف حج و سعی و طواف نساء

ونماز طواف نساء و بیتوته منی و رمی جمرات ثلثه و ترتیب میان افعال ازین جمله [illegible]
رکن است نیت عمره و احرام عمره و تلبیه و طواف عمره و سعی و نیت حج و احرام حج و
تلبیه و وقوف بعرفات و وقوف بمشعر و طواف و سعی و ترتیب و محرمات احرام بیست و
یک است صید و نساء و طیب و سر کشیدن و نظر در آینه کردن و روغن مالیدن و خون
بیرون کردن و ناخن گرفتن و موی کم کردن از بدن و درخت و گیاهی که خشک نباشند بر کندن
در ملک دیگری و دروغ گفتن و سوگند خوردن و کشتن جانوران بدن مثل شپش و غیره و جامه دوخته
پوشیدن مردان را و موزه و کفش و انگشترین برای زینت و بقیه زیورهای زنان و حنا بستن
برای زینت و سر پوشیدن مردان و در زیر راه رفتن ایشان و سلاح پوشیدن و بو کردن
ریاحین و چون دانستی بدانکه کیفیت افعال حج تمتع بر نهجی که بجای می آورد رزقنا الله
و سائر المؤمنین چنین است که چون بمیقات رسد غسل سنتی کند و نیت چنین کند اغتسل
غسل الاحرام لندبه قربة الی الله و چون از غسل فارغ شود و جامه احرام بپوشد یکی را لنگ
سازد و دیگری را بر دوش اندازد و نیت جامه پوشیدن چنین کند البس ثوبی الاحرام لوجوبه
قربة الی الله و چون جامه پوشیده باشد سنت است که شش رکعت نماز کند پس احرام
گیرد و در عقب نماز پیشین یا فریضه دیگر و اگر هیچ فریضه اتفاق نیفتد در عقب همان شش رکعت
یا دو رکعت

یا دو رکعت احرام گیرد و نیت احرام کند و نیت مقارن تلبیه سازد و چنین گوید اُحرم بالعمرة
المتمتع بها الی حج الاسلام حج التمتع و اُلبّی التلبیات الاربع لعقد هذا الاحرام
لوجوب الجمیع لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة والملک لک لا شریک لک لبیک و سنت است
تکرار تلبیه تا آنزمان که خانهای مکه را بیند و چون بکعبه شریف زادها الله شرفا رسد طهارت
کند و وضو سازد و بیاید پیش حجر الاسود و سنت است که دعا کند و در بر گیرد و ببوسد و الا
اشارت کند پس بایستد چنانکه خانه بدست چپ گیرد و تمام بدن او بیرون باشد از برابر
حجر الاسود و پیشهای بدن او برابر کنار حجر الاسود باشد پس نیت چنین کند که اطوف
سبعة اشواط فی العمرة المتمتع بها الی الحج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله و در حال
بی فاصله طواف کند و چون هفت شوط تمام کند دو رکعت نماز طواف کند و چنین نیت کند که
اصلی رکعتی طواف العمرة المتمتع بها الی حج الاسلام حج التمتع اداءً لوجوبهما قربة
الی الله و چون از نماز فارغ شود سنت است که آب زمزم بخورد و از آن دلوی که برابر
حجر الاسود است غسل کند و حجر الاسود را ببوسد و از باب صفا بیرون رود و بالای
کوه صفا بر آید و سر انگشت مهین پا را بالای صفا متصل سازد و بعد از آن رو بکعبه کرده باشد
یا پا را بصفا متصل ساخته حاجت خواهد و نیت سعی میان صفا و مروه چنین کند اسعی سبعة

اشواط بین الصفا والمروة للعمرة المتمتع بها الی حج الاسلام الحج التمتع لوجوبه قربة
الی الله و نیت مقارن سعی سازد و چون بمروه رسد انگشت مهین پا بمروه متصل سازد
و بعد از آن پاشنه پا را متصل ساخته عرض التماس کند و حاجت بخواهد و چون هفت بار
سعی کند تقصیر کند از موی سر یا از ریش یا از ناخن و نیت چنین کند اقصر للاحلال
من احرام العمرة المتمتع بها الی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله و چون از
تقصیر فارغ شود همه محرمات احرام بروی حلال شود و چون هشتم ذی حجه شود که آن را
روز ترویه گویند احرام گیرد بحج در زیر ناودان یا در مقام ابراهیم ع و کیفیت احرام
و غسل و جامه پوشیدن چنان است که گذشت در عمره الا آن است که در نیت
چنین گوید احرم بحج للاسلام حج التمتع و البی التلبیات الاربع لعقد هذا
الاحرام لوجوب الجمیع قربة الی الله لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة والملک
لک لا شریک لک لبیک و سنت است که شب نهم در منی باشند و نماز صبح
در مسجد خیف گذارند و باید که پیش از زوال بعرفات رود و سنت است که در جانب
کوه در همواری فرود آید و غسل کند و واجب است که در اول زوال نیت وقوف
چنین کند اقف بعرفة الی غروب الشمس فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه

قربة الی الله

قربة الی الله و واجب است که تا غروب شمس آنجا باشند پس بمشعر روند و شب در آنجا وقوف کند
و نیت مبیت بمشعر چنین کند ابیت هذه اللیلة بالمشعر الحرام الی طلوع الفجر فی حج الاسلام
حج التمتع لوجوبه قربة الی الله و در وقت طلوع فجر واجب است که تجدید نیت چنین کند
اقف بالمشعر الی طلوع الشمس فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله و سنت است
که از این کوه هفتاد سنگ بچینند جهت رمی جمرات همه بمقدار سر انگشت درست و دو رنگ
دست و برنگ کحل و چون بمنی رسد اول جمره عقبه را سنگ بزند و نیت چنین کند ارمی
هذه الجمرة بسبع حصیات فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله بعد از آن
ذبح هدی کند و نیت چنین کند اذبح هذا الهدی فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه
قربة الی الله پس ثلث آن را صدقه دهد و ثلث دیگر را هدیه کند و نیت چنین کند
اتصدق بالهدی ثلث هدی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله و از
ثلث دیگر قدری بخورد و نیت چنین کند آکل من ثلث هدی حج الاسلام حج التمتع
لوجوبه قربة الی الله و چون سر تراشد همه محرمات احرام حلال شود الا طیب
و زنان و صید احرامی و حرمی بعد از آن بمکه رود بکعبه طواف زیارة و سعی و طواف
نساء و کیفیت همه همان است که گذشت الا آن است که در نیت طواف زیارة

چنین گوید اطوف سبعة اشواط طواف حج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة
الی الله بعد از ان دو رکعة نماز طواف حج کند و نیت چنین گوید اصلی رکعتی طواف
حج الاسلام حج التمتع لوجوبها قربة الی الله بعد از ان سعی کند میان صفا و مروه و
نیت سعی چنین کند اسعی اسبعة اشواط من الصفا و المروة حج الاسلام حج التمتع لوجوبه
قربة الی الله و نیت طواف نسا چنین کند اطوف سبعة اشواط طواف النساء فی حج
الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله بعد از ان بمنی رود و در انجا در لیالی تشریق که
شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است بسر برد و نیت چنین کند انیت هذه اللیلة
بمنی فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبه قربة الی الله و در هر روز از ایام التشریق هر یک
از جمرات ثلثه را هفت سنگ بزند با نیت اول جمره اولی را که بجانب مشعر است
و بعد از ان جمره وسطی را بعد از ان جمره عقبه را و نیت چنین کند ارمی هذه الجمرة
بسبع حصیات فی حج الاسلام حج التمتع اداء لوجوبه قربة الی الله بعد از ان بمقام
ابراهیم علیه السلام آید و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بگذارد و نیت چنین کند که اصلی رکعتی
طواف النساء فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبها قربة الی الله والله اعلم قال الله
تبارک و تعالی من قال فی رجب المرجب الف مرة استغفر الله ذو الجلال والاکرام من

جمع الذنوب

جمیع الذنوب والاثام قال النبی صلی الله علیه وسلم من تمتع مرة عتق ثلثه من النار
ومن تمتع مرتین عتق ثلثاه من النار ومن تمتع ثلاث مرات عتق کله من النار وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من تمتع مرة درجته کدرجة الحسن ومن تمتع مرتین درجته کدرجة الحسین ع
ومن تمتع ثلث مرات درجته کدرجة علی ومن تمتع اربع مرات درجته کدرجتی وقال النبی صلی
من ترک متعتی فلیس منی ومن ترک متعتی لم ینل شفاعتی ومن لم یرضها بامه و خواهره
بنته وعمته وخالته لم ینل شفاعتی بر کفن میت نویسند بسم الله الرحمن الرحیم وفدت
علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیم فحمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان القدوم
علی الکریم نقل است که در عید نوروز حمل سعید توبه بخواند یا مقلب القلوب والابصار
ویا مدبر اللیل والنهار یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی احسن الحال صورت شوید متوید
سوال است در صورتیکه زن مرد را وکیل کند بدین نوع بگوید متعت نفسی موکلتی هذه من
هذا الوقت الی طلوع الشمس مثلا بخمس تومانات فی الحال همان مرد بگوید قبلت متعة

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این کتاب را خواص الاشیاء خوانند و بیان این کتاب بر شانزده قسمت و این
کتاب معتبر است والله اعلم فصل اول در منافع انسان و بهایم فصل دوم در منافع طیور و حشرات

فصل سیوم در منافع اشجار و اثمار فصل ۴ در منافع حجار و احجار فصل ۵ در منافع حبها
و اوراق فصل ۶ در سموع فصل ۷ در معرفت داروها فصل ۸ در خواص روغنها و فصلها
برین موجب که یاد کرده شد درین کتاب از شانزده فصل هشت فصل اختیار کردیم قید
حاجت و هشت فصل آخر به تجربه نا افتاده باید که این کتاب را بدست نااهل ندهند
اکنون ابتدا کنیم در ذکر کردن این فصلها فصل اول زن و مرد در منافع بدانکه ایزد
تعالی آدمیرا بیافرید از قطرهٔ آب منی چنانکه خاصیت و موجود کرد از هر نوع و اندرین
انواع در تن انسان دویست و چهل و شش پاره استخوان آفرید و بر بهر روی استخوان
گوشت آفرید و اندر گوشت رگ آفرید و اندر رگ پوست آفرید و رگ را سپید
شصت آفرید و جسم مردم غذا بر رگها رسیند و نیز عصب داد و عظام آفرید و گوشت
بر جایی بداشت بقوت بلکه بکرد خدای عز و جل دل را بر جگر اعضا شاه آفرید و همهٔ
اعضا را سپاه او گردانید چون دل اندر صلاح شد همه تن درست باشد چون دل
به فساد افتد و همهٔ اعضا به فساد افتاده باشد و دو دل آفرید دل جانوران میان سینه
باشد و دل سوی دست چپ باشد و دل معدن جان است و مغز جایگاه عقل است و
جگر معدن جرات و شجاعت است و معده انبار تن است و شش خادم تن است و سپرز

زندان تن است

زندان تن است و جگر در طبایع جایگاه خون است و زهره جایگاه صفرا و شش جایگاه
بلغم و سپرز سودا و خدای تعالی در معدهٔ آدم چهار ربا و آفریده است یکی را جاذبه گویند و
یکی را ماسکه گویند و سیوم را هاضمه گویند و چهارم را دافعه گویند و به حکم آفریده جاذبه طعام در
معده نگاه دارد و هاضمه هضم کند و ماسکه طعام در معده صرف کند و دافعه طعام از معده بیرون
کند با مر خدای تعالی جاذبه از صفرا است و ماسکه از سودا است و هاضمه از خون و دافعه از بلغم است
و خدای تعالی چیزی به قدرت آدمی بیافرید و بر وی بسیار فضل کرد و دیگر بر هیچ موجودات
نکرد چون علم و عقل و خورد و نطق و خدا شناسی و پرستش کردن او و اگر صفت فضلهای خدای تعالی
بر آدمی بیان کنم دراز گردد و اندر و بسیار علق آفرید که دیگر حیوانات بیافرید اکنون یاد
کردیم منافع و مضار و آنچه از اعضای او بکار آید بتوفیق الهی و خاصیتها که در آدمی موجود است
اما بدان که خدای عز و جل در تخمهٔ آدمی مرد و زن و کودک از هر یکی جدا خاصیتها آفرید و
از هر جنس نوع مرد را برگزید و بعقل و تمیز و خرد و اندر آدمی خاصیت موجود کرد اگر موی سر
آدمی بسوزانند و به سرکه تر کنند و بر سگ گزیده نهند سود بسیار دهد و اگر موی
سر آدمیرا بسوزانند و خاکسترش را به گلاب تر کنند و بر سر زنی که دشوار زاید بنهند
در ساعت بار بنهد و اگر موی سر آدم مرا در پیش بخور دود کنند حفظ را زیاده کند و اگر

سر آدمی را بسوزانند و بسایند و در بواسیر کنند به شود و اگر زنان باشند ظاهر شود و اگر
کلهٔ آدمی را برگیرند و خاک نمناک در وی کنند و تخم اسفرزه در وی کنند چون بروید با خود دارد
هر که بوی او بشنود مطیع و فرمان بردار او گردد و اگر موی سر آدمی را با لوبی خوش بیامیزد
و با خود دارد هر که بوی او بشنود مطیع گردد و اگر استخوان آدم مرده را بسوزانند و بسایند
و بر هر بواسیر افشانند ظاهر و باطن او را ببرد و اگر او را در چشم حیوان کنند کور شود و اگر خواهند
که باز روشن شود بگیرد نوشادر و خون سیاوشان و نمک هر سه را برابر هم زنند و خورد نمایند
و بسایند و در چشم حیوان کنند روشن شود اگر خداوند دندان درد دندان مرده را در دندان
گیرد درد دندانش ساکن شود و اگر آب منی آدم را با مورد بخورد کسی دهند مطیع او گردد
اگر شیر دختر به پسر دهند چون زنان مرد طلب باشد و اگر شیر زنان را با شراب بر
زهار بندند ریگ مثانه پاک کند و اگر زنی دل استر بخورد هرگز آبستن نشود اگر ریم گوش
استر را در ناف زنی مالند و با وی مجامعت کنند هرگز آبستن نشود و اگر پوست
خر را بر دندان نهند درد را بنشاند اگر آب سرگین خر را در بینی چکانند خون از بینی
باز دارد و اگر زنی را رحم ریش باشد پنبه با شیر خر تر کنند و برگیرد به شود و اگر
سم خر را در میان خانه دود کنند جنبنده گان از آن خانه بگریزند و اگر شقه سرا
بجوب کنند

چو تیب خوانند بانگ زدن اگر کسی را کژدم گزیده باشد در گوش خر بگوید که مرا کژدم گزیده است
درد ساکن شود و اگر کسی را در انگشت درد یا زخمی پیدا شود با کسی نگوید در گوش خر کند
درد را ساکن کند اگر سر خر را در خانه دفن کنند هیچ کس را در آن خانه خواب نکند اگر ریم گوش
خر در شراب کنند و بخورد کسی دهد بیهوش شود و اگر فلفل بسایند و در چشم چهارپا کنند کور شود
پس چون خواهند که روشن شود نوشادر و خون سیاوشان و صمغ عربی نمک از هر یک برابر کنند
و بکوبند و در چشم او کنند روشن شود و اگر استخوان مرده را در بن گوش بیاویزند درد گوش
ساکن شود اگر خون آدمی را در جراحت بپاشند و برآرد عجین کنند و تر کنند با شراب
و عسل کنند و بر جراحت مالند سود دارد اگر خون آدم را در جا نگاه کنند همه کیکان
از آن جا آیند و اگر خون مردم را در چراغدان کنند چون چراغ بسوزد و اگر منی آدم را بر
جراحت مالند به شود و کلف صورت را نیز به بود و اگر منی با شکوفه نرگس بیامیزند هر که بوی
او بشنود مطیع گردد و اگر زهره آدم را خشک کنند و خورد بسایند و در چشم کشند سفیدی را
ببرد و اگر پیه آدمی را بگدازند و در چراغدان ریزند در هر جا که بیفروزد چراغهای دیگر
بمیرد الا در جایی که گنج باشد اگر بول مردم بخورد دیوانه دهند سود دارد و بهتر شود هر که رنج
غایط آدمی را بستانند و خشک کند و بسایند و به عسل عجین کند و طلا کنند برگردن خداوند خوک

بنده به شود اگر آن کرم دراز که در زیر آدمی می افتد در سایه خشک کنند و بسایند و در چشم کنند
سفیدی را ببرد و اگر زنی شیر اسپ را بر پنبه تر کند و با خود برگیرد بهر شبه دختری رسد در
صفت زن بدانکه خدای تعالی بشر را اندر میان جداگانه خاصیت آفریده است اگر
و شیر زن بستانند و در چشم کنند سفیدی را ببرد و اگر در گوشش چکانند درد گوش ساکن
شود و اگر شیر زن خشک کنند و خون بوی اضافه کنند و خورد بسایند و با شراب بیامیزند
و بناشتا بخورند سنگ از زهار ببرد و اگر موی سر زن را در آب اندازند زود
کاری مار گردد و بمدت یکسال نشود و موی زن چون بسرکه تر کنند و بر گزیدگی سگ
دیوانه نهند به شود و اگر بول زن در چشم مانند آب باز دارد و اگر زن بسرگین کودک کمر
کند آبستن نشود اگر خواهند که بدانند که فرزند در شکم مادر پسر است یا دختر بفرمایند
که زن شیر خود را در آب دوشد اگر شیر در سر آب آید دختر است و اگر در زیر
آب رود پسر است و اگر سر پستان مادر سرخ باشد پسر است و اگر سیاه باشد
دختر است **فصل سیوم** در منافع کودک و در کودکان نیز جداگانه خاصیت است
اگر دندان کودک بیفتد و زن با خود دارد هرگز آبستن نشود و اگر پوست قضیب کودک
چون خشک کنند و بسوزانند و بکسی دهند نعوذ بالله اگر او را برص نیز باشد تا بخورد

نافع بود و اگر همین پوست قضیب با بوی خوش بیامیزند هر که بوی آن بشنود تابع او
گردد و اگر سرگین کودک که از مادر جدا شود بگیرند و خشک کنند و در چشم کنند سفیدی را ببرد و شب کوری را
نیز ببرد و اگر ناف کودک چون بیفتد خداوند قولنج با خود دارد به شود و اگر کمر کودک بر چشم کسی
مالند که آب آید به شود **فصل چهارم** در منافع حیوانات شیر و پلنگ و خوک و خرس و
کفتار و گوسفند و خرگوش و اشتر و گاو و زرد و بزغاله و شتر و گورخر و سگ و روباه و موش
و راسو **صفت شیر** اگر پیه او بر زخم ناسور نهند خوب شود و اگر بر سوختگی نهند به شود
و اگر بر خود مالند دد و دام نزدیک او نروند اگر بر دست و پای مالند سرما نبرد اگر
زهره شیر و زهره گرگ با یکدیگر کسی با خود دارد در چشم خلایق عزیز باشد و اگر پوست چشم
شیر کسی با خود دارد همه دد و دام از او بگریزند و اگر دندان او کسی با خود دارد در شب دلیر
شود و اگر موی او را در زیر خداوند تب دود کند سود دارد و اگر در خانه نهند پشه
از آنجا و آن خانه بگریزد و اگر کسی گوشت شیر بخورد دلیر و نامدار شود اگر کسی بر پوست
او نشیند از پشه ایمن گردد و اگر دود کنند در جایگاهی که روباه و شغال بشنوند همه
بگریزند و اگر مغز شیر کسی بگیرد و در روغن زنبق کنند و در گوش کر چکانند به شود
صفت فیل و در او خاصیت هاست جالینوس حکیم گوید که هر که یک مثقال هر روز

همچندرم پیه فیل بخورد و بغایت فربه شود و اگر زهرهٔ او خشک کرده بسایند و در چشم
کشند سپیدی را ببرد و اگر ریم گوش او کسی در شراب کند و بخورد کسی دهد بغایت
مست شود و یک هفته بیدار نشود و اگر کسی کف دهان او را بزنی دهد تا برگیرد
هرگز آبستن نشود و اگر سرگین فیل را بر اندام مالند همه جانوران جنبنده از او بگریزد
و اگر در خانه دود کنند موش از آن خانه بگریزد **صفت پلنگ** چنین گویند که پلنگ
جانور عظیم است با تکبر اگر جانوری در کوه بالا بیند قصد او کند اگر دریا بیند او را هلاک
کند و پلنگ در تاریکی از آدم سخت ترسد چون ببیند بگریزد و اندران خاصیت
بسیار است اگر گوشت او کسی بخورد فربه شود و اگر گوشت او خشک کرده بر ریشها
پراکنده کنند سود دارد و اگر پوست پلنگ را کمر ساخته در میان بندد با هر که خصومت
کند مظفر گردد و اگر کسی ناف پلنگ را با خود دارد سگ بر او بانگ نکند و چشم زخم
بوی نرسد اگر کسی زهرهٔ پلنگ در خته باشد بجای زهر است اما اگر خشک کرده با
با عوزه بر تن مالد سود بسیار دارد خاصه بر بهق سیاه و در سر پلنگ دو مغز باشد
یکی زهر قاتل است و یکی دیگر را با عطر بسایند هر که او را با خود دارد همه کس محب او گردد
خاصه زنان و این مغز را چنین باید دانست که هر دو مغز را یکجا نهند هر کدام که مگس بر او

نشیند

نشیند و بمیرد او زهر است و هر کدام که مگس بر او ننشیند و نمیرد او خوب است اگر موی پلنگ
در خانه دود کنند کژدم از آن خانه بگریزد اگر دندان پلنگ را با دندان موش خورد کرده زهر قا
اگر کسی سرگین پلنگ ماده را بجوید در میان او چیزی باشد بر مثال حب سفید و زرد فام باشد و
شفا خاصی او چنان است که اگر بر سر زبان نهند سوزش کند و اگر در آب افکنند در بن آب فرو شود
هر که با خود دارد فرزند از او نیاید و او را بر زبان فارس زگ خوانند و اگر زنی قدری از
آن بخورد هرگز بار نگیرد **صفت گرگ** اما گرگ بغایت دزدی مکار باشد و شمّ عظیم بوی
برباید که بوی ده فرسنگ از دنبال گله بیاید و از مردم برهنه متحس باشد و نترسد
و نیز از خاک بگریزد و بوی پیاز و موش نتواند شنیدن اگر کسی پیاز و موش به خطمی بکوبد
و بر خویشتن مالد گرگ نزدیک او نرود اگر زنان بر کمر گرگ تکیه کنند هرگز آبستن نشوند
اگر استخوان فیل بر گردن گوسفند بیاویزند که در میان گله باشد گرگ در آن گله زیان
نتوانند رسانید خاصیت گرگ بسیار است اما مختصر کردیم اگر دندان گرگ بر گردن کودک بیاویزند
هرگز او را با صرع و دیو کن زحمت نرسد اگر دندان گرگ با دندان کودک مالند بی درد
دندانش برآید و اگر دندان گرگ با خود دارد سگ بر او بانگ نتواند کرد و اگر دندان گرگ
و پوست شتر بگیرد بند بر گردن اسب بندد آن اسب از همه اسب سبق برد اگر

کسی خواهد که خصم او از اسب بیفتد دندان گرگ در آن زین که آن اسب را باشد در خاک
کند اسب بدان زین بدو هیچ چون بر سر آن رسد در حال بیفتد و اگر چشم راست گرگ را
کسی با خود دارد از هیچ کس نترسد و از دد و دام او را بیم نباشد و اگر از کردن گرگ
کنند و در شیشه هم محکم کنند پس در هنگام مجامعت قدری از آن در قضیب بمالد
هر که مجامعت کند هرگز جز او با کس دیگر دخل نکند و مجرب است اگر پوست گرگ را جلد سازند
باید که زه اش نیز از پوست کرده باشند بر کمان کشند هرگز پاره نشود در صف جنگ
اگر کعب پای گرگ را بر نیزه کنند بر خصم ظفر یابد و خصم او با او مقاومت نتواند کردن
اگر دنبه گرگ را به هر قریه در زمین دفن کنند هیچ گرگ بدان ده نتواند
رفت اگر در جایی صحبتی باشد و در آنجا دایره زنند موی دم گرگ را در آنجا بسوزانند
دایره بترکد اگر زبان گرگ بر کودک بندند صرع و دیوانگی باز دارد صفت خوک
اگر کسی را نفوذ با[...] مار گزیده باشد جگر خوک را با شراب در ساعت بخورد زهر
بروی کار نکند و اگر بعسل بپزند و کسی از او بخورد او را بول هرگز نگیرد
اگر خاکی که خوک بر او بول کرده باشد اگر خداوند صرع با خود دارد منفعت کند
اگر کسی کف دهان خوک را بخورد دیوانه در حال شود اگر پیه خوک را در خانه

کسی مالند دشمنی زنان پیدا شود اگر پیه خوک را در سم اسب مالند که سوده تباه
شده باشد نیکو شود و اگر سرگین خوک را در زیر درخت بادام یا آلوچه بیخ در خاک
کند چنانکه بیخ بر درخت رسد آهسته او شیرین شود اگر موی خوک در ورق زر بپوشند
و در زیر بالین نهند آن خفته تا چندین وقت بیدار نشود اگر استخوان خوک در گردن
صاحب ربع بندد سود دارد صفت خرس و خرس از آتش بسیار ترسد و در او جاها
بسیار باشد هر که پیه خرس بخورد فربه شود و اگر پیه او را بر جای دندان کودک مالند
دندان او بی درد درآید اگر دندان خرس بر کودک بندد از کودک بوی خوش آید و چون بزرگ
گردد صفت کفتار اگر کسی پاره از اندام کفتار را با خود دارد هر جا رود گرامی دارندش
اگر پوست کفتار را خداوند ناصور در روی نشیند سود دارد اگر کسی دندان راست کفتار را
با شاخ یا موی بر آن که درد دندان باشد بیاویزند سود دارد اگر زهره کفتار را
در چشم کشند درد بنشاند اگر زهره کفتار را نیمه انگبین بزنی دهند بخورد شهوه
زور شود اگر در اندام مالند زردی بدن را ببرد اگر دندان راست او را کسی با خود
سگ بر او بانگ نکند اگر سرگین کفتار را در کبوترخانه نهند کبوتر بسیار شود اگر سرگین
کفتار را بر سر کسی بیاویزند که سر او آماس گرفته باشد نیکو شود اگر سرگین کفتار را در جای

پنهان کند هر چهارپائی را که شکم درد کند چون در انجا بگذرانند به شود اگر کفتار
هم چنان دارست آرند درست و بریان کنند و روغنش را بگیرند هر کرا آرد
بواسیر لعبه باشد قدری بخورد مالد شفا یابد اگر کسی گوشت کفتار را بخورد
دلیر شود اگر موی مقعد کفتار را بر بگیرند و بسوزانند و بروغن زیت در مقعد
مخنث یا ما بون مالند آن علت از او بر طرف شود اگر قضیب کفتار را در سایه خشک
کنند و بخورد کسی دهند که اورا ناصور باشد سود بسیار دارد اگر کسی پیه او را بگدازد
و با روغن گل کوفی بیامیزد شب بینی و گوش خود را چرب کند خشکی را ببرد اگر پیه اورا
بکودکی دهند که شب بر بستر بول کند سود دارد اگر کسی پیه اورا با روغن زیت
بیامیزد و بر کلف مالند کلف را ببرد اگر پوست کفتار را بر کودک بندند بیماری
کهنه را سود دارد صفت گاو جالینوس گوید که گوشت گاو گران است و خشکی

صفت گاو

دارد و سرد است و هر که را خوردن او چاره نباشد بسرکه و زعفران باید پخت
که سود دارد و زیان نه دارد اگر خون گاو در جراحتی که خون بسیار از او آید
مالند در ساعت خون باز ایستد اگر کسی را از بینی خون آید و باز نه ایستد سرگین
گاو در پیش بینی او نهند در حال خون باز ایستد اگر زنی دشوار زاید سرگین

گاو

گاو در پیش دود کنند در ساعت بار نهد اگر کسی سرگین گاو را با خاکستر بیامیزند و
با روغن زیت به نقرس نهند شفا یابد اگر کسی سرگین گاو و زهره او در زیر زنی
دود کنند در حال زهدان بینداز او دیگر اگر سرگین گاو را گرم کرده بر گزند سگ بندند
سود دارد دیگر اگر زنی از حیض پاک نشود سرگین گاو و بدان جایگاه نهند پاک شود دیگر
زهره گاو را با روغن یاسمین زنان بخورند از حیض پاک شوند دیگر اگر زهره گاو و
آب انار در گوش چکانند درد گوش ساکن شود دیگر زهره گاو با قطران و پیه
سرکه با هم بیامیزند و در شقیقه مالند سود کند دیگر اگر زهره گاو در چنگال خروس
مالند بانگ بسیار کند دیگر اگر زهره گاو بر میوه های خام مالند زود پخته شود
دیگر اگر زهره گاو خشک کنند و زن با خود دارد فرج او تنگ شود دیگر اگر زهره گاو
بر دیوار خانه مالند گزندگان از آن خانه بگریزند دیگر اگر زهره گاو بر قضیب مالند
بسیار قوی گردد دیگر زهره گاو و آب خطمی بزنند و سوسه و رشک ببرد دیگر
زهره گاو را با گل بیامیزند و قدری قطران سمغ سفیدار در وی کنند و در گوش
کنند درد گوش ساکن شود دیگر زهره گاو ماده و حنظل و بادیان کوفته بیامیزند و در
مقعد صاحب قولنج مالند در حال قولنج بگشاید دیگر زهره گاو بر کلف مالند سود کند

دیگر زهرهٔ گاو را در گوش چکانند که چشم او درد کند در حال ساکن شود دیگر زهرهٔ
گاو و زهرهٔ ماهی با خرما بسایند و به ابریشم سیاه کنند زن با خود بر دارد در
حال حیض او گشاده گردد و بار گیرد دیگر زهرهٔ گاو در گوش چکانند درد گوش ساکن
شود و اگر کعب گاو را بسوزانند و با کشنیز و زهرهٔ گاو بیامیزند و بر کلف مالند
به شود و دیگر اگر کعب گاو را بسوزانند و بر شیر تر کنند و بر دندان نهند درد
ساکن شود و اگر سُم او را در سرکه و عسل کنند و بخورد کسی دهند که سپرزا و
آماسیده باشد شفا یابد دیگر اگر موی گوش گاو در طعام کنند و بخورد کسی دهند
نالان شود و بیم هلاک باشد و دیگر اگر سم او را بسوزانند و خاکسترش را بر جایی
که ریش باشد بپاشند به شود و دیگر اگر استخوان گاو ماده را بسوزانند و با خون
سیاوشان و نمک بر ریش چهارپا نهند درست شود خصوصاً اسب و دیگر
هر که سر گاو و سرخ را خداوند تب ربع بخورد سود دارد **صفت گاو زرد** چنین
گویند که گاو زرد را جداگانه خاصیت است اگر مغز گاو زرد با روغن گل سرخ
بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گردد و اگر مغز استخوان او را با روغن
جوز بگدازند و بر دست و پایی که خشک شده باشد بمالند بصلاح باز آید

اگر بول گاو

اگر بول گاو زرد را با عسل بیامیزند و در چشم کشند شب کوری را ببرد اگر کسی قضیب گاو
زرد را بخورد زنی و بعد که مرد را دوست ندارد چون او را بخورد مرد دوست گردد
اگر کسی شش نفس بغیه جگر گاو زرد را با آرد جو بیامیزند و ضماد کنند و بر سر اندازند او را
ساکن کند **صفت گوساله** در گوساله نیز جداگانه خاصیت است اگر زهرهٔ گوساله را در
جایی بریزند کیکان همه در آنجا جمع شوند اگر خایهٔ گوساله را در سایه خشک کنند و بکوبند و بخورند
جماع را سود دارد اگر مغز سر گوساله را در روی کودک مالند که کودک زیرک گردد اگر
استخوان گوساله را بگدازند و بر جبین مالند خواب خوش آرد **صفت گاو کوهی** چنین
گویند که گاو کوهی با مار سخت دشمن است اگر یکی را ببینند و اگر هزار که همه را
بکشد اگر سر او را با سوهان بسایند و با عسل بیامیزند هر که او را بخورد هر کرمی که
در شکم او باشد همه بمیرند و هر که را خون از شکم بر رود سه درهم سنگ سر او بخورد
با مقابل او تخم خبازی بسایند و بخورد خون شکم او را منقطع کند اگر مار گزیده بر
پوست او نشیند سود دارد اگر قضیب او را خشک کنند و نگاه دارند چون کسی را
کمر بسته باشد بآب بشویند و آن آب باز خورد در حال گشاده گردد و اگر خداوند
قولنج بخورد شفا یابد اگر زهرهٔ او را در کاغذ چربا نویسند و مهره زنند چون طلا شود

اگر در چشم کشند شبکوری را ببرد اگر خایهٔ او را بریان کنند و بخورند مجامعت را

سود دارد اگر استخوان او را خداوند تب با خود دارد سود دارد صفت گوسفند

چنین گویند در گوسفند خاصیتهاست و گوشت او قوت تمام دارد هر که بسیار خورد

خشکی از او ببرد و قوی گردد و دلش سخت گردد اگر شیر گوسفند را قرقره کنند آواز

او را بگشاید هر که مغز او را با روغن گل در بینی کشند کانی بند سود دارد اگر سرگین

بغل گوسفند را مقدار یک باقلا با مورد بیامیزند و باد افکن را دهند تا بخورد

سود دارد اگر استخوان گوسفند را بسوزانند و با شیر زن مرهم کنند و بر ریش نهند

که در او ریش کرم افتاده باشد خون کند و به شود اگر سرگین او را غرغره نمایند

آواز بگشاید اگر بر ورم نهند سود دارد اگر دود کنند چند ده بگریزند اگر با عسل

بر زخم چوب نهند سود دارد اگر با آرد جو بسرشند و بر ورم سخت و

آماس و درد زانو پاره مرکوه کهنه چند بند و بر انجا نهند سود دارد و در پیا

خود که آزموده‌ام که مولف کتابم اگر سرگین گوسفند بگیرند و هم چندان

جو پاره کنند و با سرکه خمیر کنند و بر صورت مالند آبله را ببرد و پاک کند دیگر

جالینوس گفته اگر مار کسی را گزد یا گزیده باشد پوست بز گرم دران چند ند

بعون الله

سود دارد اگر زهرهٔ او در ذکر مالند با هر که مجامعت کند دوستی بیفزاید اگر زهرهٔ او با روغن

گل بیامیزند و بخورد کسی دهند که او را ضیق النفس باشد سود دارد اگر زهرهٔ او را با نو

شادر بهم بسایند هر جا که مالند هرگز موی بر نیاید اگر زهرهٔ او بر ناف کودک مالند

شکم او براند اگر زهرهٔ او را با آب کافور سه قطره در گوش چکانند درد دندانش ساکن شود

اگر شیر شفالو با زهرهٔ گوسفند بکوبند و شاف کنند خارش معده را سود دارد اگر خون

گوسفند را کسی بخورد دلیر و سخت دل گردد اگر زنی دشوار زاید سر او را در پیش او

دود کنند در حال بار نهد اگر پیه بز سیخ را بگیرند و روغن او را بر درد بندد و ذکر را با او

بمالند قوی گردد اگر پیه بز و بادام تلخ و مغز زرد آلوی تلخ همه با هم بکوبند هر که

از آن بخورد بمیرد و اگر ریم پستان او را با قدری صمغ عربی هر کسی که بار داشته باشد

بخورد سود دارد اگر پشم گوسفند را در زیر کودک دود کنند در جامه خواب نه شاشد

صفت بزغاله چنین گویند که بزغاله خاصیت بسیار دارد اگر زهره در حاجت براهم

قی کنند و بکسی دهند که بخورد هر دوای بدی خورده باشد سود دارد اگر شاخ

بزغاله در زیر سر کسی گذارند هر چه کرده باشد در خواب بگوید اگر کسی داروی

بد خورده باشد خون او را بخورد سود دارد صفت میش چنین گویند که در میش خاصیت

بسیارست وآن خاصیت که در میش بیابانی باشد در قوچ نمیباشد اگر پیه اورا
با بادام تلخ و مغز زرد آلوی تلخ در جائی نهند هر جانوری بخورد بمیرد اگر زهرهٔ
بره زنان در ابرو مالند سیاه خوب کند اگر زهرهٔ او با قطرهٔ آب عسل در گوش
چکانند درد او ساکن شود اگر زهرهٔ او در گلو مالند درد ببرد و اگر کسی پستان
او میش بخورد چون در روی او خورده باشد خوب شود اگر کسی اسهال باشد
گوشت پشت ماده میش را در آتش کباب کنند و برگه کشند و بجا و بندد
آتش را بخورند و صفل اورا دور اندازند بسیار سود دارد اگر خون میش در رگه
بینی مالند سود دارد و اگر از پشم او فتیله کنند و بر دست مرتعش بندند سود
دارد و اگر سر بز سفید در زیر سر بیمار نهند تا در زیر سر او بود بیدار نشود اگر سر بز را
بسوزانند هر جا که آن سوخته پراکنند درست شود اگر سر میش در زیر درخت
دفن کنند میوهٔ او زود برسد اگر سر او با مغز درست در آتش نهند تا
بجوشد زهره و حلبه با او بیامیزند و بزنند تا تمام مرهم شود هر جا که
شکسته باشد نهند خوب شود اگر سرشه گوسفند با آرد جو بیامیزند و خشک
کنند با عسل و با چدروا بیامیزند و بر پستان زنی که درد کند بمالند به شود اگر استخوان

کوسفند

گوسفند قربانی را زیر دامن دود کنند بچه بی تب از نسود دارد صفت سگ اگر خصیه
سگ بکوبند با گوشت و بخورد سگ دهند بعد از مدتی جمیع دندانهای او بیفتد
و نیز گویند تخم بید انجیر بخورد سگ دهند بمیرد و در او خاصیت بسیارست اگر زبان
سگ را خشک کرده بسایند و بر پلنگ گزیده پاشند سود دارد اگر زبان سگ در زیر موزه
یا کفش دوزند بر او بانگ نکنند اگر موی قفای سگ را ببرند و بر گزیدگی سگ نهند
سود دارد اگر خداوند صرع بر پوست او نشیند سود دارد و خداوند ناصور را
هم فایده دارد اگر بول سگ را بر قضیب مالند و با زن جماع کند آبستن شود اگر که
قضیب او بر ران بندند و جماع کنند شهوت بسیار ریزد اگر مغز او را بر خوکک نهند
که در گردن بر آمده باشد سود کند اگر شیر او در جائی بمالند که مو باشد مو ببرد اگر شیر
او با عسل بخورد زنی دهند که کودک در شکم او مرده باشد فی الحال بچه جدا شود اگر
ناف او بر کودک بندند دندان او بی درد بیرون آید اگر چشم سگ ازرق را
بسایند و با سنگ مقناطیس یعنی سنگ آهن ربا در چشم کشند در شب به از روز
ببیند صفت روباه چنین گویند که هیچ جانور پر حیله تر از روباه نیست و از
او بوی ناخوش آید و در او خاصیت بسیارست هر کرا درد پشت باشد و

شکنبهٔ روباه بریان کرده بخورد سود دارد اگر پیه روباه در دست و پا مالند
سرما بر او کار نکند اگر بگدازند و در گوش چکانند درد بنشیند اگر پیه او را
با مغز خرگوش در جایی مالند که مو نباشد مو برآرد اگر پیه روباه هر که بر پیشانی
مالد خوابش نبرد اگر پیه او را با روغن سوسن در گوش چکانند درد
گوش را ساکن کند و هر کس زهرهٔ او را ببوید خواب بر او غلبه کند اگر زهرهٔ او
بشیره بپزند و خشک کنند هر کرا درد زهار بود قدری ازو بر زهار مالد
به شود با قدری تخم خیار و تخم بادرنگ اگر مغز او را با هر جا که مالند موی برآرد اگر
دندان او را در کودک بندند و بیاویزند درد گوش ببرد اگر گوشت او را
در آب بپزند چنانکه خوب پخته شود پس هر کرا درد پیوند بود در او
مالند به شود اگر سپرز او را خشک کنند و با عسل بیامیزند هر که بخورد طپیدن
دل را سود کند اگر چهار دست و پای خداوند نقرس را با وی بزنند درست
شود **صفت شغال** در شغال خاصیت بسیار است اگر گوشت شغال را
کسی بخورد با دوای زشت را سود دارد و اگر کسی خون شغال را با برگ بید
بپزد و کسی را که درد گوش باشد در بن گوش مالد سود دارد اگر پیه او با روغن

بکمالند هر کرا باد و سرد بود در او مالند سود دارد **صفت میمون** چنین گویند که میمون
جانوری باشد بازی کن و او آدمی بوده است حق سبحانه و تعالی صورت او را مبدل
کرده است و زود آموز باشد چنین گویند که مردی در میان ایشان افتاد و یک
میمون دست بر همه اعضای او مالید تا دست بر ذکر او نهاد و محکم بگرفت و
خویشتن را در زیر او نهاد و با او جمع شد و اندرین باب حکایت بسیار است
اما مختصر کردیم و در وی خاصیت بسیار است اگر دل او را خشک کنند در شراب و
کسی بخورد درد دل را سود کند اگر خون او را بخورد کسی در حال گنگ شود اگر گربه
با روغن و خاکستر چرب کند دیوانه شود و در گربه خاصیت بسیار است چنان
گویند که اگر گربهٔ فربه را بریان کنند و بخورند دایم تن درست باشند و فربه
شود اگر خایهٔ گربه را خشک کنند و در خون ب ببندند و در قضیب مالند با هر
زنی که جماع کند بغیر او کسی را نخواهد اگر خایهٔ گربه سیاه را بیرون کنند و بکوبند
و بر سر آتش نهند همه مار و کژدم و غیره جانوران از آن خانه بگریزند اگر خایهٔ
گربهٔ سیاه را با پیه خر سرخ در ساج بریان کنند و آن روغن را بر قضیب مالند
بوقت جماع کردن مفعول عاشق فاعل گردد چنانکه قرارش نماند اگر دل گربهٔ سیاه را

بخورد شب بیر شود اگر دل گربهٔ سیاه را با پوست گرگ بر بازوی راست بندند چشم زخم
بر وی ظفر نیابد اگر کسی سه قطره خون از گوش گربهٔ سیاه بگیرد و با غالیه بیامیزد
با خود دارد و اگر بوی او شنود محبت زاینده شود اگر سرگین گربهٔ سیاه در زیر زنان دود کنند بچهٔ
مرده از شکم او بیفتد اگر سرگین او با روغن مورد بر کسی مالند که تب لرزه داشته باشد سود
دارد و اگر سرگین او با نیم مثقال روغن زنبق بیامیزد و در بینی کسی چکانند که لقوه داشته باشد
سود دارد و اگر پیه گربه با روغن گل در شراب بکنند بکسی [illegible] دیوانه شود اگر پیه او بر [illegible]
خورده مالند سود دارد صفت دلق چنین گویند که دلق جانوریست بشکل گربه
اما از گربه بزرگتر است و در زمین روم بسیار است و در او خاصیتهاست
اگر گوشت او کسی بخورد با دلقوه و فالج را سود دارد صفت خارپشت
چنین گویند که خارپشت دو جنس باشد یکی سفید و یکی سیاه و آن سیاه در هندوستان
باشد و سفید در همه جا باشد و در او خاصیتهاست اگر خارپشت را بسوزانند
و بر ناصور نهند درست شود اگر خارپشت را بروغن بپزند و آن روغن بر
جایی مالند که موی از آنجا رفته باشد موی برآرد اگر بروغن یاسمین خارپشت را
بجوشانند و آن روغن بر موی مالند از هر جا که حاجت خواهند رود اگر گوشت

او را بخورند

او را بخورند درد جگر و درد پهلو و بادی که از سردی باشد سود کند اگر گوشت او را
بریان کنند بخورند جذام و پیسی ببرد اگر کسی را بول گرفته باشد شکمبهٔ او را بریان کنند و بخورند
در حال بگشاید اگر زهرهٔ او را با کافور در بینی چکانند درد سود دارد اگر چهار دست و پای
او را بر چهار دست و پای نقرس با او ببندند خوب شود اگر مغز او را بسایند و بر سر ناخن
مالند به شود و مغز سیاه قوی‌تر باشد صفت موش چنین گویند اگر جایگاه موش بسیار باشد
خاکستر بلوط در جایگاه ایشان ریزند و در موش خاصیتهاست اگر یکی را بگیرند و حبس نمایند
و رها کنند دیگران همه بگریزند اگر کسی را [illegible] مار گزیده باشد موش زنده بدو نیم کنند
و گرم بدان نهند سود کند اگر خون موش خشک کرده بر جایگاه کسی که زخم [illegible] خورده باشد
رفته [illegible] درست شود اگر خون او بر کژدم گزیده مالند سود کند اگر سرگین موش را با خود
نگاه دارد که قولنج باشد بگشاید اگر خایهٔ او زن با خود نگاه دارد آبستن شود اگر جگر او
بخورد خداوند درد جگر دهند سود دارد صفت بربوع موش کوهیست چنین گویند که
بربوع موش صحرا را گویند و در او خاصیتهاست اگر خون او را در چشم کودکی که از مادر جدا
شود پاره در چشم او کنند کودک چنان شود که هر کجا که گنجی پنهان کرده باشند او ببیند و بغایت
زیرک شود و عاقل گردد صفت گوسفند کوهی چنین گویند که گوسفند کوهی عجب دانا می‌باشد

و در او خاصیتهاست اگر زهرهٔ اورا با روغن بیامیزند و در دیوار خانه بمالند شب در
انجا دزد نیاید اگر خون اورا در سنگ یاقوت بمالند و در آتش نهند پس چون بیرون
آرند و بشویند رنگ او خوب شود اگر خون او بخورد دیوانه دهند نیک شود آثار یک
سنانه پیدا کند اگر سرگین اورا بر جایگاه کژدم گزیده باشد بمالند خوب شود اگر خایهٔ
اورا بریان کنند و بخورد مجامعت را سود دارد اگر شاخ اورا با سه درم طبرزد بسایند
و بخورند خون از شکم باز دارد اگر دنبال اورا بسوزانند و با پیه کهنه در قضیب بمالند
قوی گردد اگر استخوان اورا خداوند تب با خود دارد سود دارد **صفت سمندر**
چنین گویند که سمندر جانوری باشد آتش‌خوار که در آتش رود و تندرست بیرون آید و اورا
خاصیت بسیار است اگر زهرهٔ اورا چند روز با آب نخود بجوشانند و در شیر تازه کنند
و بخورد کسی دهند که او زهر قاتل خورده باشد شفا یابد **صفت خفاش** چنین گویند که
خفاش را بزبان پارسی شب پره گویند و بروز طاقت بیرون آمدن ندارد و اورا
خاصیتها بسیار است اگر شب پره را خشک کنند و بسایند و بروغن بزرک بر ذکر مرد بمالند
بگشاید و ذکر را قوی کند اگر اورا از درخت بیاویزند ملخ ازو بگریزد اگر دل اورا
کسی بیاویزند اورا خواب نبرد اگر سر اورا با خود بیاویزند در وقت مجامعت چندانکه
خواهد مجامعت کند

خواهد مجامعت کند **صفت موسوره** چنین گویند موسوره دشمن مرغ خانگی میباشد
و در وی خاصیت بسیار است اگر استخوان موسوره زنی با خود دارد آبستن نشود اگر گوشت
اورا بخورند باد سرد را بکشد اگر شکمبهٔ اورا بخورد دیوانه دهند منفعت کند اگر خایهٔ اورا در پوست
سیر کنند و زن با خود دارد آبستن نشود دیگر شروع در مقالهٔ طیور کنیم **فصل سوم** در عقاب و باز
و کلاغ و قمری و ساره و شقراق و خطاف و طوطی و کرکس و کلنگ و بوم و زغن و چنین
گویند که همه مرغان رعیت اند و عقاب پادشاه چنانکه شیر پادشاه همه جانوران است
عقاب نیز پادشاه مرغان است در مجامعت ماده و نر را نزدیک خود نکند از بیضه
و سنگی بیارد مثل هستهٔ خرمای هندی چون ماده اورا ببیند با او جفت شود و اورا حجر
خوانند هر که اورا بیابد و بر طلا گیرد و با خود دارد نزد خلایق محبوب باشد و اورا در آشیانه
اش آن طلب کند که آنجا باشد دیگر نیز در شکم او سنگی باشد و بر مثال چشم گاو سیاه
و سفید هر که اورا با خود دارد قدر او بیفزاید اگر پر اورا در خانه دود کنند مار از آن خانه بگریزد
اگر چنگال اورا بر آب بندند نیک تواند دوید **صفت باز** اگر گوشت اورا بپزند و
بروغن سوسن و آن روغن را بر چشم طلا کنند آب رفتن چشم نیکو بود اگر استخوان
پای اورا بسوزانند و بر جایگاهی که سوخته باشد بپاشند نیکو گردد اگر مغز اورا با شکر بخورند

دل کوبه را سود دارد و معده را قوی کند اگر چشم او را با آب سرد بسایند و در چشم کشند چشم را
روشن کند اگر سرگین او را با عسل بیامیزند و در دنبل نهند سود دارد صفت کرکس
بدانکه در کرکس دو مهره باشد یکی سیاه و دیگی سفید اگر کسی در زیر شانهٔ او بجوید مهرهٔ
سفید او را چون در دهن گیرند با هر که سخن گوید مطیع شود اگر خون او را در سوزنی
آب دهند هر گوش که از او سوراخ کنند هرگز فراهم نیاید صفت کلنگ اگر با قلا
را با کوزه لکی بیزند و در جایی پاشند که کلنگ بخورد فی الحال بیفتد که تواند گرفت
اگر گوشت او را بپزند با پیه او و چربی آن در گوش چکانند کری را ببرد اگر زهرهٔ
او را با زیبق که گل سفید است بیامیزند و در بینی صاحب لقوه کنند اگر کند درست
شود اما سه روز پیاپی چنین کند و در این سه روز به حمام رود نیکو کند صفت
بوم اگر گویند که اگر مغز او را با روغن بنفشه بیامیزند و آن روغن در بینی خداوند
درد شقیقه چکانند به شود اگر استخوان پای او را بر جایگاهی که شراب خورند بر
آتش نهند در میان ایشان عربده افتد اگر خون او را خشک کنند و با تخم مورد
بکوبند و در دنبل نهند سود کند اگر خون او با روغن زیت بیامیزند و بر سر نهند هم
رنگ و شپش را بکشد اگر کسی دل او را بیرون آورد و در سینه زنی که در خواب باشد
نهند

نهند هر چه کرده باشد جمله را بگوید صفت زغن اگر زهرهٔ او را زن آبستن بخورد
بچه از شکم او جدا شود و اگر بسیار بخورد دیوانه شود صفت کلاغ و در کلاغ خاصیتهاست
اگر کلاغ را بکشند و بسوزانند و بر روغن زیت بسرشند بر هر جا که مالند موی برآرد
اگر زهرهٔ او را و زهرهٔ گربهٔ سیاه را با هم بیامیزند و در موی مالند هرگز سفید نشود
اگر کسی گوشت او را بخورد باد را بشکند و جادو بر او کار نکند اگر خون او را در سایه
خشک کند و بساید و با شکر سفید و با قلا خشک بخورند سرفه را ببرد اگر استخوان او را
خشک کرده با عود خام در زیر کسی دود کند اگر او را جادوئی کرده باشند نفع
بسیار کند صفت کبک اگر کسی گوشت او را بخورد بادهای گرم را بشکند اگر زهرهٔ
او را در چشم کشند شب کوری را ببرد اگر پیه او را بگدازند و بر سرما خورده مالند
سود دارد صفت قمری چنین گویند که قمری مرغی بیدار باشد و هیچ بیدارتر از
او نباشد و بانگ مرغ را سود دارد و مار از بانگ او بگریزد و در خانه که او باشد مار هرگز
درست نیاید صفت خروس چنین گویند که خروس مرغی است بیدار در پنج وقت بانگ
گوید اگر مقعد او را با روغن چرب کنند بانگ نتواند کرد اگر چنگال او را با زهرهٔ
گاو بیالایند بسیار بانگ گوید و دردی خاصیت بسیارست اگر آب مانده باشد با

جوجهٔ خروس را بکشند و بگرم یک لقمه کوفته بخورد اسب دهند در عجب بکوشد
اگر مغز خروس سفید را و مغز ساق پای او را در سایه خشک کنند و درهم بیامیزند و در چشم
کشند هر کس که وی را ببیند دوست دارد و اگر مغز او را بر گزیدگی کژدم و مار بندند
و مالند سود دارد اگر خون او را بسیب بیامالند هر که بو کند محب ورزنده شود
اگر خون او را در سایه خشک کنند و در طعام کنند و بخورد کسی دهند که بسیار گوی باشد
دهانش بسته شود و سخن کم گوید اگر ناخن پای خروس را کسی با خود دارد با هر که
بگوید ظفر یابد اگر زهرهٔ خروس سفید را با روغن زنبق و آب گرم بخورد کسی دهند
دل کوبه را ببرد اگر زهرهٔ او را خشک کرده در چشم کشند آب دویدن چشم را باز دارد
صفت کبوتر اگر سرگین ماکیان را در زیر دندان دود کنند درد دندان را خوب کند
اگر خایهٔ مرغ را گرم کنند و بیاشامند درد گلو را سود دارد اگر گوشت او را بخورند فربه شود
صفت گنجشک هر که گنجشک را بروغن گاو بریان کند و بورهٔ ارمنی بر او کنند و یکهفته
ناشتا بخورند فربه شود اگر چنگال او را با سرکه بجوشانند و بآب چاه بر کلف
مالند یک هفته پاک شود اگر سرگین او را بآب باران تر کنند و در چشم کشند شب
کوری را ببرد اگر استخوان او را با خود دارد او را چشم بد نرسد فصل چهارم در منافع

انعام

انعام و حشرات و آنچه با ایشان تعلق دارد مثل ماهی و نهنگ و سقنقور و خرچنگ و
کشف و سوسمار و سام ابرص و عظاءه و عقرب و عنکبوت و زنبور و ملخ و مگس و مورچه و کیک و
شپش و ضفدع اگر نیش در گوش خداوند درد دندان بیاویزند سود کند اگر ماهی را
بروغن گاو تازه بریان کنند و بخورند آب پشت را بیفزاید و شهوت را زیاد کند
اگر پیه او را در چشم کشند چشم را روشن کند اگر سر شش ماهی را بکوبند و بر خستگی مالند
سود کند اگر دندان نهنگ را بر خداوند تب سرد ببندند سود کند اگر سقنقور را با نمک
بپرورند و بخورند مجامعت را سود کند اگر پوست او را بر خداوند ناسور دود کنند
به شود اگر خرچنگ را بر مار گزیده بندند سود کند و باید که خرچنگ را بدو نیم کنند و گرم بر جای
که زخم باشد بنهند منفعت کند اگر پوست چشم او را خداوند تب بر بازو بندد تب
باز دارد صفت کشف اگر خون کشف را بستانند تمام و یک ربع او را در پاتیل کنند و
وصلایه کنند پس بروغن بنفشه بیامیزند و آن روغن را با پر مرغ بر خایه که
باد فتق در شده باشد بمالند بقدرت خدای تعالی برهم نشیند و از آن علت برون
آید اگر زهرهٔ او را بخورد دیوانه دهند سود دارد و اگر خایهٔ او را با شکر بخورد سرفه
کهنه را ببرد و اگر گوشت او را بخورند هر چند که شراب بخورند مست نشود والله اعلم

صفت غوک اگر غوک سبز را در قدحی نهند و روغن زیت خالص در او کنند و در
آفتاب نهند تا زمانی که حل شود پس بر هر جایی که مالند در حال موی برآرد و اگر
غوک را بسوزانند و خاکسترش را بر سر کل مالند موی برآرد صفت سوسمار چنین
گویند که چون سوسمار پیر شود موی او را زنان با خود دارند آبستن نشوند اگر خون
او را با روغن در چراغ کنند و با کتان در آتش نهند هر چه در آن خانه باشند رنگ
دیگر نمایند صفت کرباسه چنین گویند که کرباسه را سام ابرص گویند و کشتنش بد دل
کند اگر دل او را با بازوی زن آبستن بندند کودک بسلامت باشد صفت کژدم
چنین گویند که کژدم را چشم باشد و چون زخم زند بر نشان کند که از آن بگریزد و هر که
خفته را که در خواب باشد زخم نزند مگر که از خواب بیدار شود و او را آزاری نرسد
زخم نزند و در او خاصیتها بسیار است اگر کژدم را در خانه دود کنند همه کژدمان
از آن خانه بگریزند اگر کژدم را بکوبند و بر گزیدگی کژدم بندند سود کند اگر برگ زیتون
و آب با دروج با هم آمیخته در کژدم چکانند اندر ساعت بمیرد اگر تار عنکبوت را
بر جراحت نهند سود کند همه او خاصیتهاست صفت زنبور اگر شبرم
در خانه زنبور نهند زنبور همه بمیرند یا بگریزند و اگر افیون (تریاک) با سرکه بسایند و بر زخم

زنبور نهند سود کند صفت مگس چنین گویند که تولد مگس از عفونت بود و اگر مگس با زیبق
یعنی جیوه بیامیزند و در دیوار خانه بمالند مگسان از آن خانه بگریزند اگر مگس را با روغن
زیت در جایی کنند و بگذارند تا خشک شود پس از آن بسایند و در موی مالند سیاه شود و
اگر مگس را بگیرند و بر سر سوزن کنند و به آتش بدارند تا بسوزد و بعد از آن در آرد کنند
غلیه نجوه و رنگ او سیاه شود صفت مورچه چنین گویند که قطره زیبق با روغن کنجد حل کنند
و در سوراخ مورچه کنند همه در حال بمیرند چوب انجیر را در خانه دود کنند مورچه همه
بگریزد اگر یک شاخ در زیر درخت که در خانه باشد بگذارند همه پشه در آنجا آید صفت
کیک اگر کسی خواهد که زحمت کیک با او نرسد در میان خانه گوی بکنند و پر از خون کنند
همه در آنجا گرد آیند اگر در وقت خواب جامی را پر از آب کرده و سوره اذا
زلزلت را بر آن آب بخوانند و در بالین سر نهند هر چند در آن خانه کیک و پشه باشد
خود را در آن آب اندازند اگر با برگ انار سر و تن را بشویند شپشها جمله
رفع شوند صفت حمار قبور چنین گویند بزبان فارسی که خرک گورستان گویند
او را اگر وی را در رکوی بندند خداوند تب سیوم با خود دارد تب باز دارد صفت
خراطین چنین گویند خراطین کرم سرخ است که در زیر زمین نمناک باشد اگر او را سو

خشک کند و بار روغن زنبق ورد کرانند بغایت قوی گردد **فصل پنجم در منافع**
اشجار و اثمار مثل خرما و انگور و سیب و به و امرود و شفتالو و انجیر و توت و نارجیل
و بادام و فندق و فستق و سپیدار و طرفا و قصب و چنار و غبیرا و جلغوزه و عناب
و خرما چنین گویند که هیچ درخت بادی نشو یکتر از درخت خرما نیست اگر میخ از
آهن بر درخت خرما زند بری خشک شود و طبع خرما گرم و نرم است هر که بسیار بخورد
فربه شود و قوت گیرد اما خون را سیاه کند و معده و جگر سدّه و درد سر آورد و
دندان را زیان کند خارک او را با کافور بپزند و در بینی کسی کنند که خون
آید خون باز ایستد **صفت انگور** چنین گویند که هرچند انگور شیرین است طبع او گرم و
تر است اگر انگور طایفی بسیار خورند باد و ناسور پیدا کند هر که خواهد که انگور او را
زیان نرساند باید پوست و دانه او را بیندازد **صفت غوره** طبع غوره سرد و خشک است
صفرا را بنشاند و شکم را ببندد و اگر انگور شیرین که گرم و تر است هرگاه بیدانه و پوست
بخورند تن فربه شود و آب منی را بیفزاید و انگور ترش سرد و خشک است دل و جگر را
خشک کند و طبع مویز گرم و تر است و مویز طایفی معده را قوی کند و دل را نشاط
دهد و مویز سیاه از کشمش گرم تر است و معده را قوی کند و تن را فربه کند

صفت سیب

صفت سیب اگر خواهند که سیب سفید سرخ شود در زیر درخت مغاکی بکنند و در سالی چهار
یا پنج بار در وی ناس کوفته و خون آدمی در او ریخته چون سال بگذرد و بگردد سیب سرخ
شود و اگر سیب سرخ سفید شود مغاکی بکنند به شوره و بوره ارمنی در آن انبار باید کرد سال دیگر
سیب سفید شود و خاصیت سیب آن است که دل را نشاط دهد و جگر را منفعت کند و آب
سیب ترش و هم شیرین را زهره را سود کند **صفت انار** چنین گویند که انار شیرین میل بگرمی دارد
و لطیف بود و طبع را نرم کند و سرفه را ببرد و جگر را قوی گرداند اما دماغ را تر دارد
صفت انار ترش انار ترش سرد است و صفرا را بنشاند و طپش دل را و معده را سود دارد و
طپش جگر را سود آرد و اما قولنج آورد و ترش و شیرین معتدل بود و اگر انگبین را بجوشانند
و در وی انار ترش ریزند در آن وقت که درختها آب بخورد و آن آب بخورد [illegible] سال دیگر
انار شیرین بار آورد و اگر پوست درخت انار را بکوبند و بجوشانند و آب آن را بخورند
شکم را براند اما باید وقتی باشد خوب و از بالا به زیر بتراشد پوست را که کرم دارد و اگر با
برگ انار شیرین خود را بشویند تپش کمتر شود **صفت به** چنین گویند که اگر سنگ باین
درخت با بار کند با آن درخت بزرگ شود و طبع به سرد و خشک است و معده و جگر
و دل را نیک است اگر ناشتا بخورند طبع سخت گرداند و تشنگی را ببرد و آب به شیرین

تپ را ببرد **صفت امرود** چنین گویند که امرود دو جنس باشد یکی حسینی و یکی کلابی و
وصل میکوبیزد و خاصیت حسینی دل و جگر را آب دهد و معده خشک و سرد و تر گرداند
اما کلابی را بعضی گویند گرم و تر است و بعضی گویند معتدل است و دل را قوی گرداند
اگر برگ او را بکوبند و بر جراحت نهند نکو کند و چون امرود خورند باید زنجبیل
پرورده از عقب او خورند تا رفع مضرت او شود **صفت شفتالو** چنین گویند که
شفتالو را در میان سبوس نهند دیر بماند و خراب نشود و طبع شفتالو سرد و تر است
و تشنگی را بنشاند و جگر و معده را ساکن کند و چون بسیار خورند تب که از بلغم
بوده باشد منفعت کند اگر برگ او را بکوبند و بر جایگاهی که کرم افتاده باشد
ببندند همه بمیرند اگر برگ او سوخته در خانه نهند دود کنند ماران و کژدمان بگریزند اگر برگ
او را در جامه نهند در چوب ان جامه را جمله تباه کند اگر مثقال دو درم سنگ از آن بخورند
همه کرم که در شکم باشد بمیرند و بیفتد اگر مغز او را بسوزانند و با سرمه در چشم کشند
حرارت چشم را ببرد **صفت زردآلو** گویند که زردآلو چون ترش باشد
طبع شفتالو دارد و چون شیرین شود اندک مایه گرمی دارد و معده را ساکن کند اگر خواهد
که هسته زردآلو شیرین شود در زیر درخت او مغاکی بکنند و هر سال چهار بار سرگین

در بن او ریزند

در بن او ریزند و هر بار مقدار یکمن باشد شیرین شود اگر مغز او را با شیر و زنگار بکوبند و
بر مقعد نهند خارش مقعد را ببرد اگر شفتالو بخورند در پی آن سکنجبین بخورند رفع آن شود
صفت انجیر طبع انجیر گرم و تر است گرده را سود کند و آب پشت را بیفزاید و چون بسیار
خورند حیض آورد و تن سنگین کند اگر کسی را بیم زبانشد سه روز انجیر را در سرکه اندازد
و بخورد سود کند اگر انجیر را بجوشانند و در دهن گیرند درد دندان را بنشاند و اگر بکوبند
و بر خایها نهند و ببندند آماس خایه را ببرد **صفت توت** توت سیاه چنین گویند
که اگر رنگ توت سیاه در دست باشد آب غوره و توت نارسیده بشویند
سفید شود اگر کسی خواهد که توت سفید سیاه شود در بن درخت او مغاکی بکنند و مقدار
یک قرابه توت سیاه در بن او ریزند توت آن سال دیگر سیاه شود و طبع او سرد
و تر است سینه را گرم و نرم میکند و اما اسهال آورد و اگر آب او را غرغره کند صلاح
و درد گلو را سود دارد و معده و جگر را نیز سود دارد باید که هر که توت بخورد در بالای
او آب انگبین بخورد دفع او شود چنین گویند که روغن نارجیل در موی مالند خوب سیاه شود
و خوب شود و زود سفید نشود و طبع او گرم است **صفت بادام تلخ** اگر بادام تلخ را با
عرق سیاه در آب سرشته کنند و بخورد سگ دهند در حال بیهوش شود و حکیمان

بادام تلخ کوهی را زیبق خوانند و بسیار منافع بکار آورد اگر روغن او را بخورند
بادهای سرد را بشکند و بادام شیرین سرد و تر است و سینه را گرم و نرم کند صفت
فندق چنین گویند که هر که فندق بسیار خورد هرچند جماع خواهد تواند کرد اگر شاخ فندق
بر کژدم گزیده بندند سود دهد چنین گویند که طبع او گرم و خشک است و آب پشت را
بگشاید و صفرا و خون برخیزد و بادهای سرد را سود کند صفت سفیدار چنین گویند
که اگر چوب اسفیدار را بسوزانند و خاکسترش را بر جائی پاشند که کرم افتاده باشند
کرم ها را بکشد و اگر شیره او را در شراب کنند و بخورد کسی دهند بیهوش گردد صفت
طرفا چنین گویند که طرفا طبع سرد و خشک دارد و در تابستان از شاخ او چربا
میچکد و معده را قوی کند و طعام را زود بهضم کند اگر برگ او را بر آماس نهند سود
کند و اگر آب او را بر آبله مالند به شود و اگر بیخ او را بر دندان مالند درد دندان را
دفع کند صفت قصب و قصب را بتازی نی گویند اگر در جائی دود کنند ماران همه
بگریزند اگر مار را به قصب یک ضرب بزنند سست شود و اگر دو ضرب بزنند
تندرست شود صفت چنار چنین گویند که اگر پوست چنار را بکوبند و با زنگار
و نمک و کف آدمی بر ناصور بندند بهتر شود اگر برگ او را در خانه دود کنند خفاش از

آن خانه بگریزد صفت عبیر چنین گویند که عبیر را بتازی سنجد گویند و درختی باشد مبارک
طبع او گرم و خشک است اگر میان شراب بخورند مستی باز دارد صفت عناب گویند که
عناب سرد و خشک است و خون را تسکین کند و سینه را نرم کند و سرفه را که از خون
باشد زایل کند و چون بسیار خورند طبع را نرم کند فصل ششم در منافع صموغ و حبوب
ترنج و نارنج و مورد و لیمو و سرو و گل چنین گویند که اگر پوست ترنج را بکوبند و آنرا
بسوزانند و بکوبند اندر بندند و زیرا دهند تا باز خورد و اگر او را سرفه آید دو شیره بود و نخبر
دختر نباشد و پوست او گرم و خشک است و گوشت او گرم و تر است و ترشی او
سرد و خشک است و دانه او سرد و تر است و بوست او دل را قوی کند و معده را
قوت دهد صفت نارنج اگر دانی پوست نارنج گرم و خشک است و ترشی او صفرا
را بنشاند اما آب پشت را ببرد و مغز او زهر است و ترشی او رنگها سیاه را ببرد
اگر پوست او را با روغن بموی مالند قوی کند و سفید شود صفت مورد طبع او سرد و خشک است
خون را تسکین کند و درد سر که از خون باشد ببرد و دهان را خشک کند و معده را
قوی کند و مستی باز دارد طبع او و اگر شاخ او را حلقه کرده در انگشت کنند و درد سر و آماس
دل را ببرد و اگر آب مورد تر در شراب کنند هر کس که بخورد زود مست شود اگر برگ مورد را

چغندر به پزند و سر را بدان بشویند موی قوی کند و سبوس را ببرد اگر روغن مورد در
سر مالند موی را سیاه کند اگر آب مورد در سر مالند درد شقیقه را ببرد آب مورد
اگر بجوشانند و بر مقعد نهند که بیرون آمده باشد صحت یابد اگر دانه او را بجوشانند
و آبش بخورد سرفه را ببرد تمام صفت گل اگر هر بامداد گل تازه بوی کند دل
را قوی و قوت دهد و اگر هر بامداد در زمستان آب گرم در بن درخت گل ریزند
ممکن شود که هر سال دو دفعه بشکفد اگر برگ گل را خشک کرده و کوفته در چشم کشی مانند
کور شود و طبع سرد و بغایت گرم است از آن سبب که دایم بسر است اگر کسی بوی
او را بشنود سر درد کند صفت قطران چنین گویند که قطران از سنوبر خیزد
اگر زنی بکار دارد آبستن نشود اگر صمغ او را زنی برگیرد جماع او بلند نشود فصل
هفتم در منافع ریاحین و نرگس و سوسن و لاله و لقاح و یاسمن و ضمیران و
مرزنگوش و بنفشه و نسرین و نیلوفر و گل خیری و شنبلید صفت نرگس چنین گویند
که در وقت جماع کردن آب ریختن چون چشم او بر نرگس افتد سرد شود و دیگر بر
زنان قادر نباشد طبع او معتدل است اما میل بگرمی دارد و دماغ را قوت دهد
اگر برگ نرگس را بکوبند و آبش را در زهار مالند درد ساکن شود صفت سوسن

طبع سوسن

طبع سوسن گرم و خشک بود و بلغم را بگداند و دماغ گرم را زیان دارد و صرع و قولنج
را سود دارد سوسن سفید درد شقیقه را ساکن کند سوسن آسمان گون معده را قوی
کند و سستی را ببرد اگر بکوبند و در گوش چکانند کری را ببرد صفت لاله گویند که در لاله
نگاه کردن چشم روشن شود و اگر آب لاله را بخورند با شکر صفرا را ببرد و طبع را
نرم کند و تب را ببرد و سرفه را نیک باشد و هر کرا درد چشم باشد و آماس کرده
آب لاله را با گلاب و بنفشه بر او نهند منفعت کند آب لاله اگر در سر مالند درد سر را
ساکن کند صفت لقاح چنین گویند که لقاح را در مجلس نهند چنانکه بوی او بشنوند در دم
مست شوند اگر پوست او را بخور در آتش نهند نیز همین فعل کند صفت یاسمین
گویند که یاسمن گرم و خشک است و باد را بشکند و دماغ را از رطوبت صافی
در خشش و درد بندها را خوب باشد اگر برگ او را با سیر بسایند و بر کلف مالند البته
کلف را ببرد صفت شاسبرهم شاسبرهم را بتازی ضمیران گویند و طبع او گرم و
لطیف است و چون گلاب بر او پاشند و بوی کنند خواب خوش و نشاط آورد
و دماغ را قوت دهد و بوی او درد شقیقه را ببرد و چشم را روشن کند اگر بکوبند
و بر آماس که از سردی باشد بنهند سود کند اگر آب او را بر خایه اماس کرده مالند شفا

سود کند اگر شاهسپرم با روغن گل بریان کند و هر روز یک مثقال از او بخورند خون
شکم را باز گیرد و اگر تخم او را بکوبند و با یک مثقال خار و شتر بخورد کودک دهند
که شب در رخت خواب نشاشد سود کند **صفت مرزنگوش** گویند مرزنگوش گرم و
خشک است اگر مرزنگوش در گوش چکانند قولنج ریزند منفعت کند **صفت بنفشه**
گویند که طبع بنفشه سرد و نرم است خواب خوب آورد و درد سر بنشاند و دل را
نشاط دهد صنوبر در شراب خوردن چون نیلوفر بوی کند و بهتر شود گل او را چون
بخورند خون را صاف کند اگر بکوبند و در صورت مالند آبله را ببرد و اگر بسیار
بوی کنند معده را قوی کند و درد سر را ببرد و خواب خوش آرد و اگر برگ او را
بر جائیکه خون آید بمالند خون باز دارد **صفت نسرین** مصروع چون بوی او
بشنود منفعت کند **صفت شنبلید** طبع شنبلید معتدل است و درد بار را
بنشاند و اما سپرها نرم کند و دماغ را تری دهد و دل را بنشاط آورد **فصل ششم**
در منافع خربزه و بادنجان و کدو و ترب و پیاز و سیر و گزر و چغندر و شلغم
صفت خربزه خربزه تابستانی گرم و تر است همه کس را موافق باشد چون
بسیار خورند صفرا فزاید و هرچند شیرین تر باشد گرم تر است هرچند پخته باشد
بهتر است

بهتر است خیار هندوی سرد و تر است گرمی دل را و جگر و مغز را منفعت کند و چنین گویند
که طبع کدو سرد و تر است و درد سر را زایل کند و تب گرم را ببرد و تپش معده و جگر را
ساکن کند اگر تخم او را با شکر بخورند مجامعت را قوت دهد اگر پوست او را در خانه
بسوزانند مار بگریزد اگر پوست کدوی کهنه را بسوزانند و با زعفران بر کلف مالند
پاک کند **صفت بادنجان** چنین گویند که بادنجان بغایت سوداییست چون بروغن
بریان کنند بهتر شود و اگر بسیار خورند سودا پیدا شود و درد سر پدید آورد و اگر شش روز
بخورد کسی دهند دیوانه شود هر که بادنجان خواهد بخورد و برشته کند و بخورد نافع است
صفت ترب اگر کسی ناشتا بخورد منفعت کند و بلغم را ببرد و معده را قوی کند و آب
پشت را بیفزاید و سرفه بلغمی را ببرد اگر در خانه دود کنند کژدم بگریزد و اگر تخم ترب سرکه
و شاهسپرم را و شیر زنان را در بهق مالند منفعت کند **صفت پیاز** گویند که پیاز سرد و تر است
اگر یک پیازی در آسیاب اندازند از گردش باز ایستد هر که پیاز خام بسیار خورد
درد شقیقه پیدا کند اگر پیاز را در آتش بریان کرده بر ناصور نهند سود کند اگر پیاز پخته
خورند بلغم در معده گرد آید و پیاز خام خوردن چشم را تاریک کند چون در دندان
مالند خون باز دارد اگر تخم پیاز بروغن گل بریان کنند و بخورند بادکه در جایه باشد

سود کند **صفت سیر** اگر سیر را با دانهٔ مویز بکارند چون بروید شیرین باشد اگر سیر را
در وقتی که ماه در کاس باشد بکارند بوی او کنده نشود و خوردن سیر بوی دهن
را خوش کند و بلغم را از معده ببرد و پاک کند و لرزهٔ دست و پای را ببرد و تسکین صفرا
و درد شقیقه و خارش بدن و تاریکی چشم را پدید آورد اگر در آتش پخته کنند و بخورند
درد ناف و بواسیر را منفعت کند اگر پوست سیر را بر مصروع دود کنند بهتر شود
صفت چغندر اگر بیخ او را بپزند و سر را بدان بشویند موی را سخت کند اگر بعد از
پیاز چغندر بخورند چون بسیار خورند سینه را نرم کند لیکن قولنج را زیان و سرفه را
سود کند اگر سر را با آب برگ او بشویند وسوسه را ببرد **صفت گزر** گویند که اگر
گزر پخته را بخورند آواز بگشاید و سرفه را ببرد اگر آب گزر بر اندام مالند [illegible]
از بدن ببرد اگر تخم او را در زیر زنی دود کنند کودک در حال از شکم او بیفتد
صفت شلغم هر که شلغم پخته بسیار خورد بناشتا سینه را نرم کند و سرفه را
ببرد و اگر با گوشت بپزند و بخورند آب بیفزاید و چشم را روشن کند
فصل هشتم در منافع و مضار بادروج و گندنا و کنکر و کاهو و سداب و کاسنی و
و کرفس و فرنج و کشنیز و شبت و نعناع و اسفناج و [illegible] و نانخواه و سپندان و

سماروغ

سماروغ و طرخون و ریواس و غیره اگر کسی بادروج خورد و بعد برگ کرمی در شکم او افتد
اگر آب او با خون آب حل کنند باد و سرو را سود دارد و گندنا هر که بسیار خورد
بوی دهنش ناخوش شود و دندان را معیوب کند و لیکن قضیب را سخت کند اگر تخم
او را در سرکه ریزند و در بینی چکانند خون باز دارد کنکر اگر کنکر در زهرهٔ بز کوهی
را بجوشانند و بر قضیب مالند سستی قضیب را ببرد تمام **صفت کاهو** درد
سر را بنشاند و سرفه را ببرد و نزله و زکام را سود کند چون بسیار خورند آب پشت
را ببندد و چشم تاریکی کند اما معده را قوی گرداند اگر برگ او را در شراب [illegible]
بخورند مستی باز دارد اگر آب برگ او را در بینی چکانند درد سر را ببرد سداب.
اگر کسی را مار گزیده باشد برگ سداب و برگ انجیر و مغز جوز کهنه در یکجا
بکوبند و بخورد او دهند زهر با او کار نکند اگر زنی را حیض بسته باشد سداب
بخورد بگشاید و باید که با یکدرم روغن بخورد اگر مویز سیاه با آب سداب بکوبند
و در دندان گیرند درد بنشاند اگر کسی را خوره در اندام افتد پنبه با آب سداب تر
کنند و بر او نهند خوره را بکشد **صفت کاسنی** سدهٔ جگر را سود دارد و هر علتی که
در جگر خیزد سود کند چون به نان و سرکه خورند زردی صورت را ببرد اگر با نمک خورند

اب دهان را باز دارد اگر تخم کاسنی بکوبند و با گلاب بر پیشانی طلایه
کنند درد سر را ببرد و خواب خوش آرد صفت کرفس زکریا هر که در وقت
تابستان خورده باشد اگر کژدم اورا بگزد هلاک نشود خوردن او بلغم را ببرد و معده را
قوی کند و بوی دهن را خوش کند اگر تخم اورا با انگور شیرین بخورند قوت شود
اگر تخم اورا بجوشانند و آبش را بخورند آماس شکم و قولنج را بگشاید صفت فرفخ
اگر تخم فرفخ را بخورند جماع را قوت میدهد صفت کشنیز اگر کشنیز را در زیر بالین
کسی نهند دیر از خواب بیدار شود چون اندک خورند خون را صاف کند و چون
بسیار خورند خون را باز دارد و شهوت را نقصان کند اگر یک مثقال کشنیز خشک و
یک مثقال شکر سفید بخورد کودک و هند که در جامهٔ خواب نشاشند منفعت کند
و هر که را قی آید یکدرم کشنیز خشک و یکدرم گل ارمنی بکوبند و با آب بخورند قی را
باز دارد و آب او زهرست از غایت سردی و بخارهای گرم از سر و معده را
باز دارد و بوی دهان را خوش کند صفت نانخواه یعنی زنیان چون با شکر
کوفته خورند معده را قوی کند و طعام را هضم کند و بادها را بگدازد و کرم شکم را
بکشد و بلغم را ببرد و بوی دهن را خوش کند و آب رفتن از دهن را باز دارد و

کرده را

کرده را قوی کند و ریگ مثانه را پاک کند درد معده و باد مخالف را بنشاند و سود دارد
صفت سپندان یعنی نونند هر که بخورد صداعش بنشیند و زبان را گرم کند اگر در خانه
دود کنند مارها بگریزند صفت شونیز اگر برگ شونیز را در طاق کنند کیکان همه در آنجا
گرد آیند اگر در خانه دود کنند همه کیکان بگریزند صفت نعنا معده را قوت دهد
و شکم را ببندد و طعام را بگدازد و شهوت را قوت دهد و درد شقیقه را
بنشاند اگر نعنای تازه را بخورند کرم شکم را بکشد اگر در میان جامه نهند بید خراب
نکند صفت اسفاناج درد سر و تشنگی را بنشاند و طبع را نرم کند اگر آب او بر خداوند
صفرا دهند سود کند اگر چشم سرخ شده باشد و مرهم کنند شفا یابد صفت ساروغ یعنی
قارچ سه گونه است یکی دشتی باشد و یکی در زیر سرگین چهارپایان باشد دیگی در زیر درخت
باشد و آن سرخ باشد و او زهرست و ساروغ که از سرگین باشد چون بخورند تن را قوی
کند و بادها را بگدازد و کرم شکم افکند و بیابانی که در کوهها باشد هر که بخورد هرگز
او را فرزند نشود اگر ساروغ سرخ با زهره بر قضیب مالند با هر که صحبت کند دوستی پیدا
شود صفت طرخان درد دندان را منفعت کند و بن دندان را سخت کند و بوی دهن را خوش کند
چون بخاوند و بر کژدم گزیده مالند درد را ساکن کند اگر با نان خورند معده را قوی کند

اگر بر دندان مالند خون را باز دارد **صفت ریواسی** هر که بسیار خورد جگر را سود دارد
و سرفه و درد سر را ببرد و تشنگی را بنشاند **صفت سنو** بلغم را ببرد و علتها را که از سردی
باشد سود کند

فصل ششم

در بحث غلات و اجناس و منافع و مضار ایشان بدانکه از
هر جنس غله گندم و جو و باقلا و نخود و عدس و برنج و جلبان و کاورس و لوبیا و ماش
طبع گندم معتدل است و بقولی گرم و تر است و [illegible] نشاسته سازند و طبع نشاسته
گران است و با قوت باشد و باد انگیزد و اگر گندم با جو بپزند و در جایی بنهند
هر جانوری که بخورد بیهوش گردد و جو سرد و تر است اما پوستش خشک است چون
بخورند تشنگی بنشاند و سینه را نرم کند باقلا اگر روغن چراغ بجامه رسد با آب باقلا
بشویند پاک شود اگر باقلا یا برگ او زهره بپزند بطیور کلنگ بدهند چون بخورند
بمیرند نخود گرم و نرم است آب پشت و سودا انگیزد و گرفتن جگر را بگشاید عدس
اگر او را بپزند با روغن هر کس بخورد بیهوش شود و صفرا را بنشاند چون با سرکه جوشیده
بخورند تب صفرا ببرد و خوردن عدس [illegible] را روشن کند و آواز بگشاید و برنج خوردن تن را
قوی کند جلبان و کاورس را بزبان فارسی گنجد گویند اگر بریان کرده زنان بخورند حیض
بگشاید اگر لوبیا را با جو بپزند بخورند کرم شکم بکشد ماش خشک است تا خون را [illegible] کند و [illegible] چشم را سود کند
والله اعلم

در بیان [illegible] ممالک ایران بدانکه ایران را چهار صد شهر و ولایت است ١٧١ قلعه [illegible] جزیره
١٠٤ [illegible]

عراق عرب طول او یکصد و بیست و پنج فرسخ است و عرضش هشتاد فرسخ طولاً و عرضاً ده هزار فرسخ
و سی و هفت ولایت و [illegible] قلعه و دویست و پنجاه و هفت جزیره بتعداد آن آمده است
و اسامی ولایات و قلاع آن بدین وجه است ابله انبار بغداد بصره بابل [illegible] البصره
تکریت جزایر جوازر جره حله خورنق خانقین رومیه رماحیه دباب [illegible]
سماوا سرمن رای سدید عرجه قادسیه قصر شیرین قرنه قزلرباط قلعه مندلی کرکوک
کربلا کوفه مدینه هاشمیه مداین نجف نهر ملک نهر عیسی نهر جالح ولایه مایدشت
و هارون آباد واسط نهروان یعقوبیه **عراق عجم** بدانکه طول آن یکصد و شصت
فرسخ عرضش صد فرسخ طولاً و عرضاً شانزده هزار فرسخ است و هشتاد و دو [illegible] شهر و ولایت
و یک قلعه درین مملکت بشمار آمده است اصفهان که بنای طهمورث است ابرقو
الموت اردستان اوه ابهر اشکور ابرج ایرخس ایزد آباد ابیانه
باقی بوانات بروجرد تبرک تیمور توی سرکان تفرش جان سار جرباذقان
خرقان خوسیان خرم اباد درگزین رهوآورده رهوابر ری زواره
زنجان ساروق سها ساوه سمیران سنی سل سهرورد سلطانیه

[illegible]

شهرهای طهران طارمین طالقان فراهان قولابه قرمیشین قزوین قلعه مهرلک
کنکاول کمره قم کاشان کورکوه صدصر کاغذکیان لوهای سیرجهان
نوروجان عروه مزدقان مدیب شیر میبد نهاوند نایین نایر ورامین
لرستان الوار بختیاری ولایت شکلدره بهرادرنین همدان که همدان بن سام
بن نوح بنا شد **آذربایجان** طول او نود و پنج فرسخ و عرض شصت و پنج فرسخ است
طولا عرضا دویست و پنج فرسخ و چهل و پنج شهر و ولایت و شش قلعه خداد ده
اردوبید اردوباد اوجان ارسبار اوج کلیسا ارزنجان البنجق
بلده بیلدور نلک بلاد خلخال تبریز ترکومر کوز خوی درسار رشنور
ساروقاینه سلماس طوج طوچی طشتک قلعه کاودول قراجه داغ
کرک کهران قلعه کورجلین قلعه توپراق قراحصار کورجامین
قهقهه مرند تسوند نخجوان مدینه شبر مراغه ولایت صدپاره ده
ولایت جورس و اروار ولایت اورامی کردستان قلعه میان کوه ولایت
مشکین و سراب واروس کرم رود ولایت اکراد یانه اران هشت شهر و یک قلعه
بیلقان بروع تفلیس شابران تومانوس کوری کومسکو قراباج کنجه

بلاد البهلویه از حد آذربایجان تا آخر زمین فارس و بیلقان الی حوالی ها و ابهر
جرجان دار الملک استراباد است و در آن ولایت قرا و قصبات بسیار است
بناهای یزید بن مهلب است که از جانب عبد الملک بن مروان حاکم آن ولایات بود
کجور سعد درین مملکت چهار شهر و ولایت و شش قلعه و کجور سعد بروع دابرد
کوبند و دار الملک بردان است ارینه قلعه سحاوت باکویه بایزید نور کر
انجه قلعه اوکتای سرور نخجکر فارص **خراسان** هفتاد شهر و ولایت
و یکصد و یازده قلعه بشمار آورده اند انفت اسفزار اسفراین ابیورد
ارغند ترشیز اسدآباد اندخود باخرز باغباد بغور بامیان لوکک
بلخ باذغیس نرخز تون تربت حیدریه جنابد جرجانیه جوین جام
چیچکتو میمنه جاجرم جبان ارغان حصار شادمان خشک رود ختلان
خسروجرد خاوران جبوشان درون زادکان زرنخه ساپه شیخ
لیران شغان خونیز خوارزم خواف کواره و محولات دورخ ابا
سبزوار سرخس طوس طبس گیلک طبس سینا طرشیز طالقان و
غوریان غرجستان غاله قراوه قلعه حورا قلعه ارجس قلعه شغان قلعه طاق

قریه رزان قلعه ماران قلعه اختیار الدین قوشنج چنار اسکلچه مشهور به امان کوه

و قلعه بالا دستجردان زره باخرز کذاب کوسویه فرنیان مهنه

قهستان مشهد مقدس مرو شاه جهان نسا نیشابور که بنای طهمورث
طهمورث و اسکندر — دش بوده است

هرات از ابنیه نریمان و گشتاسب و لهراسب و بهمن و اسکندر است

خوزستان دوازده شهر و یک قلعه دارد شهرهایش اهواز حویزه حفره بندر ریو

سر فران خلف اباد دزفول دورق رامهرمز شوشتر سوس عسکر مکرم

قریه کمال آباد قلعه منکو مک سیستان که از بناهای کرشاسب است

مشتمل است بر پانزده شهر و ولایت و شش قلعه و سه جزیره سیستان اوق

برج شهر کهنه قریه علی محکمه قلعه فتح قلعه باغردن قلعه کاه قلعه چهار دانگ

جزیره پشت زرد جزیره سیستان جزیره میان بحیره زره نیمروز زابلستان

که انرا غزنین کویند بست فراه زمین داور قندهار قلات کرشک

کرمسیرات کنار اب هیرمند قلعه بند تیمور شیروان هفده شهر و ولایت

و هشت قلعه است شیروان باب الابواب باکویه شکی شماخی قبله پشنک

کلستان نشتش شهر نو فرداباد کشتاسی محمود آباد شهریان

کوکنجه

کوکنجه شنکیز سالیان کلد سکلس بانو ارس قبله سرجاب بیقرد

و ولایت زره کران و تبربران طبرستان هشت و چهار شهر و چهارده قلعه است

مشتمل بر دو ولایت مازندران و رستمدار مازندران دارالسرور مازندران هژده

شهر و ولایت و هفت قلعه است اشرف فرح اباد امل ساری کلباد

فیروزکوه بارفروش ده مشهد سر هیله رود علیا اباد میان رود و

قراطوغان ماهانه سرتوجی قلعه کلین ارواره کله اولاد سوادکوه

جبال مازندران قلعه پنجاه هزار ولایت رستمدار پنج شهر و ولایت و هفت

قلعه است لاریجان نجور قلعه کجندان قلعه لواسان قلعه نور قلعه کجاین قلعه

مرستی قلعه درازکوه قلعه لامر هزار جریب هزار سب چلاو دماوند

و غیره در تحت طبرستان است دماوند دامغان سمنان بسطام خیرآباد

رویان طوالش ولایتی است در نهایت معموری و وسعت حدودش با زنکی

و کیلان و دیلم [illegible] و کوهستان ری تعلق دارد فارس [illegible]

ولایت یکصد و پنجاه فرسخ طولا عرضا دو هزار فرسخ و پانصد فرسخ است هشت

شهر و ولایت و هشت قلعه دارد به موجب ظفرنامه اصطهبانات قریه عیار ارده کان

ایج بهبهان بیضاء الابیض جور مشهور به فیروزاباد و جهرم خفرک جج

داراب جرد دهدشت دشتستان سروستان شیراز که ان تاریخنه

هشتاد وچهار محمد بن یوسف برادر حجاج بنا کذاشته است شابور شولستان

فسا قلعه سفید قلعه کلاب قلعه ماران کوهمره سیرجاحکان مرودشت

کازرون کربال کام فیروز کوه گیلویه مشهد مادر سلیمان یزدخو

٩

نیریز لار قلعه سفیدار قلعه کرانش سلاسل میمون **کرمان** طولاً عرضاً

سی و دو فرسنج چهار صد فرسخ است انار بیاض بم بکرا کوه سیرجان

جرفت شهر بابک خبیص کوبنیر توقات نرماشیر کوبنان ماهان

١٠

مغون کرمیرات قلعه سلیمانی قلعه منوجان قلعه وران **گیلانات**

طولاً عرضاً از دربند تا موغان عرضش از دیلمان تا طالش یازده شهر و

ولایت است رشت لاهیجان اشکور استاره فومن لشت نشا

کوچصفهان دیلمان الکان لنکر کنان رانه کوه تنکابن کوه دم

١٢

لنکرود کسکر قصبه اسفنان کجار **کرجستان** ولایت از حیطه

ضبط بیرون است انچه در تصرف سلاطین صفویه است سی و دو شهر است به جز

و دو قلعه

و دو قلعه است اخسقه الان اشی اخسقه بادوری اق شهر الاوردر اراه

قرقه منکوک اوانیت برانلو سوانیت حصار زیت فسان دیاناب

باش اچوق دادیان زکم اوس قصه سوران سنبطو کرم کوریا

قراچه ارده‌هان قراقلجان کارتیل قلعه الوندکوه برخیس اروانوح

کوری تق فیروزی کوس طرابی ارمن قرلاتفوج درنا روکخت

٩

فتق **ولایت کیج مکران** در تحت فارس یکطرفش بجزیره هرموز یک جانبش

به تتّه طرف دیگرش بکرمان دیگر حدش بسیستان اتصال دارد و ولایتی وسیع

مشتمل است بر قلاع و بحار و قصبات بیشمار و بلوکات بی حساب است

١٣

ولایت داغستان متصل به آذربایجان و باب الابواب واقع شده مملکتی است

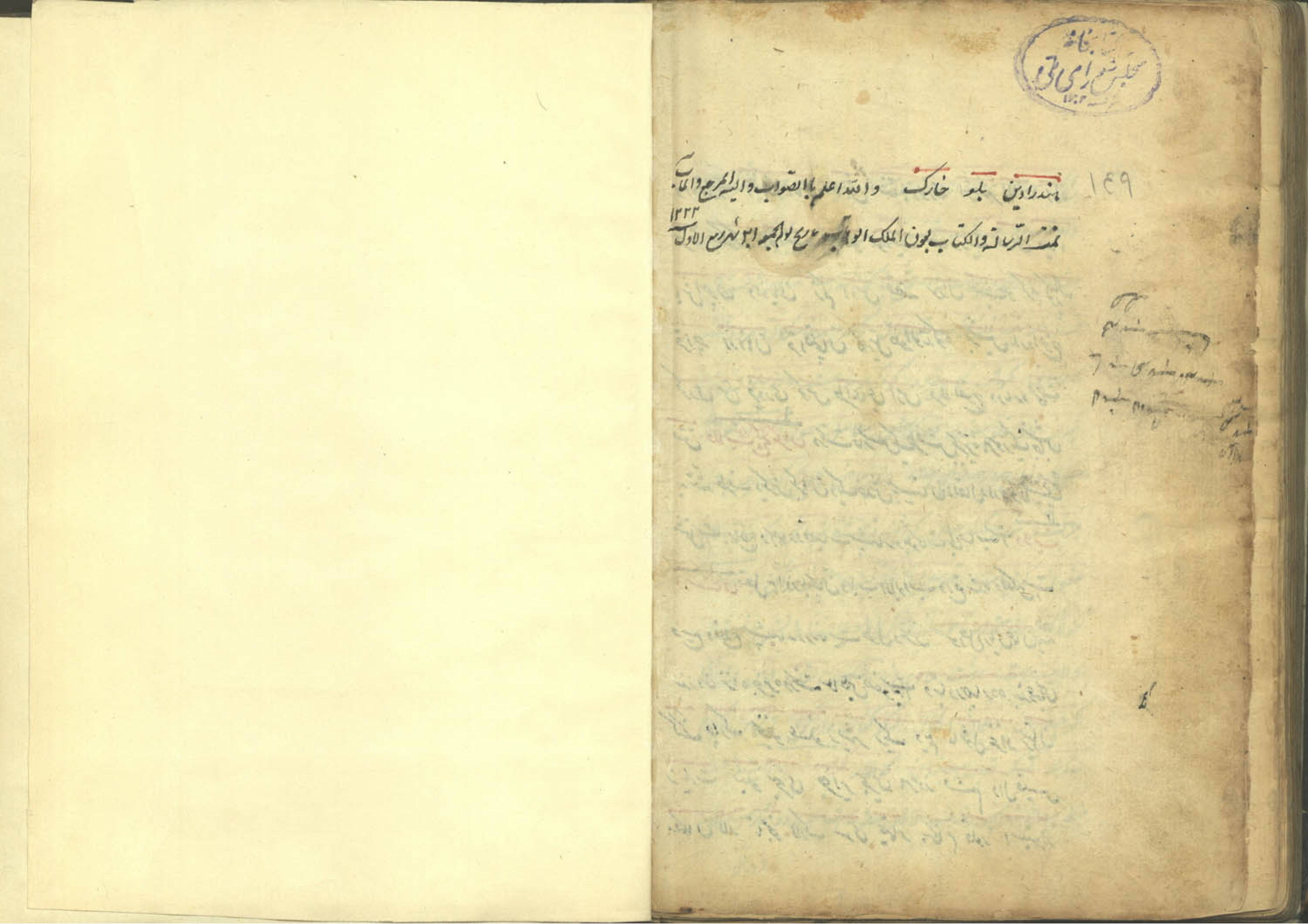
وسیع و قلاع بیشمار در نهایت طول و عرض سواحل دریای عمان چهارده

بندر و سیزده جزیره در تحت سلاطین صفویه است و بنادر چهارده بندر عباس

کنک چارک نخیلو عسلو ریشهر ریک دیلم ماشول غزاله بربان

زیارت شیلو بنجری جزایر بحرین هرموز قشم دال قیس

ملکان لار تانجو لارک سری نیمار هنکام قلور اسپبوار



کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۴۹
هندرادین بلو خارک و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
۱۳۲۲
تمت الرسالة والکتاب بعون الملک الوهاب ... یوم الجمعه ... شهر ربیع الاول